



خطی «فهرست شده»

۶۴۶۶

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۷۴۱۵۱۲
۷۴۱۵۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه عمومی و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۵۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجرم
مؤلف:
موضوع تألیف:

شماره دفتر: ۱۴۱۹۹
شماره ۲۳۷۷ ۷۷۷
۷۱۴۵

خطی - فهرست شده
۶۴۶۶

۷۴۱۵۱۲
۷۴۱۵۱۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه عمومی و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۵۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: مجرم
مؤلف:
موضوع تألیف:

شماره دفتر: ۱۴۱۹۹
شماره ۲۳۷۷ ۷۷۷
۷۱۴۵

خطی - فهرست شده
۶۴۶۶



احمد المصطفى
رسالة اول در احكام و عقوبات
رساله دوم در معرفت قبله و نماز
رساله سوم شرح ملاحم على قاسم
سبعين باب في طفره و غيره
اسطرلاب و مسمى علم الامم
رساله چهارم در امور و احوال
صالح و مستقيم و اساطير و عقايب
از ماني و مسمى بلوچ الاقوال

مستوفى

سنة
بسم
نمبر
۱۳۵۱

۶۴۶۶
۱۸۹۹

مستوفى

تفصیله

مستوفى
مستوفى
مستوفى

داخل كتابخانه مسجد الدين شاد
نمبر ۳۳۶
شهر سنه ۱۳۳۳

بار ۳۳۶ - ۳۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم وبسْمِ خَيْرِهِ

قال الاستاذ الامام العالم افضل العلماء في الملة والدین محمد بن
عزیز بن حسن الرازی انار الله برانه تنای فی متناهم حضرت کربایی
خدایر که ذات او از مناسبت زمان و مکان میراست و از
معادن خالی و پروردگاری او از نیاز مندی بگوش آسمان و بی
سازگان متعالی و صلوات بی نهایت و تجلیت پیغایت
بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باو که پیشوای عالمیان و معتقدی
بیتبران است و بر آل و اولاد او و مسلمین کثیر الزمیر **ابجد**
چون بیخ عبادت بعد از اطاعت خدای تعالی و متابعت رسول
بهتر از خدمت پادشاهان نیست که الطیور الله و الطیور الرسول و الوا
الامر منکم واجب باشد بر هر عاقل که بقدر قدرت و اندازه
استطاعت خود در اذن ممدول وارد حاضر که آن خدمت
بقای ذکر جمیل و آثار پسندیده باشد و چون بندگان حضرت ائمه
عالم سلیمان اعظم پادشاه نبی آدم خلا دنیا والدین سید المرسلین
العرب الحیم ابوالمظفر نصر الله و او و قهر اعداء را در اوقات عزت

چنانکه شکر خدا کند تا خداوند خدای تعالی و انقیاب بود زیرا که عاشر
تعلق بسطان دارد و انقیاب نیز تعلق بسطان در صلاح حال
که در بعضی بود از نیت نیت که عاقلان واجب بود و از خیرات
اگر در وقت مصلحت بود و از شرطها پس کویا خیر کردن روان بود اما
بود شهادت و ان شهادت صاحب طالع است شهادت عاقل و شهادت
کوک حاجت و خاندن غرض و یکسان دیگر میگویند که چون خاندن غرض و خداوند
او تباها بکند صلوات و دیگر دلها بیخ سود ندارد زیرا بسیار بود که
و ماه هر دو مسو و شنبه و خداوند خاندن غرضها قطب بود یا تحت الشعاع
منفعت حاصل نشود و مثال این است که حسن سهل از خراسان بیرون آمد
اسد و شتری و ماه در ترو بود و در وسط آفتاب در اسد بیخ مذکور
لکن خداوند نیت العمل زبیره در سبیل بود و به طلاحم کار او در اضطراب
آفتاب بود و از یون ماه و شتری در وسط آفتاب در خاندن خوشین
در سحر ملک بیخ مقصود حاصل شد پس معلوم شد که رعایت حکمت
خداوند خاندن غرض بهر حال واجب بود **فصل پنجم** در بیان خیر نامه
رعایت آن سبب کمال اعتبار بود و آن یازده هجرت است که تعلق
نمودار بود و قسم است قسمی که تعلق بان اجتماع بیان است قبول و از

که مقدم بود بر آن اختیار وقتی که مقتضای بجا لهای دیگر دارد از اولی که تا مقول
 بداند نظر کردن در حال اجتماع و استقبال از منت و جرات آنکه آن
 اجتماع یا استقبال را و تا اطلاع بود یا در بروج مایل الا و تا یاد زاری
 الا و تا در وقت زاری و تا پیشدین نیز هم بدو قسم است زیرا که آن اجتماع
 یا استقبال یا یکی از سه وجه باشد یا نه اگر با سعود بود قریب از آن
 اجتماع اگر آن استقبال باشد در دیا سعیدی و دیگر سوند یا بخشی
 اگر سعیدی یونند و دلیل خوبی ابتدا بود و تمامی آنها اما اگر در وقت
 اجتماع یا استقبال یا سعیدی نبوده باشد در وقت بازگشتن از آن اجتماع
 یا از آن استقبال یا سعیدی سوند دیا بخشی اگر سعیدی یونند دلیل
 تباهی ابتدا بود و خوبی آنها و اگر بخشی یونند دلیل آن بود که آن کار هم
 در ابتدا هم در آنها فاسد باشد و اگر آن اجتماع یا آن استقبال در
 جبهه اتفاق افتد که مایل الا و تا اطلاع اختیار بود دلیل آن باشد که این
 اقسام چهارگانگی که یاد کردیم سیاه حال باشند و اگر در جبهه اتفاق
 افتد که مایل باشد از اطلاع وقت اختیار این اقسام را بر مذكوره
 در غایت ضعیفی بود و الا در جانب شرقی زیرا که اولاً نخست
 هر چند به حال تر باشند از نخست بیشتر بود **۲** ان چیزها که با اجتماع

و استقبال

و استقبال تحقق دارد است که خدا و ناطق اجتماع یا استقبال چون در
 وقت ناطق اختیار افتد یاد شرف خود بود یا در خانه خود و دلیل تمامی آن
 کار بود **۱** بلکه اجتماع و استقبال چون در آن برج اتفاق افتد که اطلاع
 مولود صاحب اختیار بود و بر وجه صلاح اتفاق افتد که اطلاع مولود صاحب
 اختیار بود و بر وجه صلاح اتفاق افتد که صاحب مولود صاحب اختیار
 بود آن کار تمام کرد **۲** آنکه خداوند آن حد آن اجتماع یا استقبال و
 خداوند خداوند آن اجتماع یا آن استقبال با هم موافق باشند دلیل آن باشد
 که آن کار که ابتدا شد روز کاری در آن باقی ماند **۳** آنکه آن برج که اجتماع
 یا استقبال در وی اتفاق افتاد باشد بجای بیت الحیوة باشد و خداوند
 از وی بجای بیت المال و البیوع و الشری و هم برین قیاس خانهها دیگر
 اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از آن اجتماع یا بعد از آن استقبال
 اختیار میکنی از هر کاری حمد کن تا قریب صاحب اطلاع در بر جی افتد
 که لایق آن کار باشد چنانکه اگر بهانه اندن خواهی مثلا جمعه اختیار آن
 چند باید کرد که تمامه یا صاحب اطلاع در رابع باشند از موضع آن
 استقبال یا اجتماع مقدم **۴** آنکه اگر اولاً مشکلی در آن هست که ابتدا
 کامی خواهند کرد موافق باشند با اولاً فکلی در وقت اجتماع و استقبال

دلیل بقای آن کار بود و بغایت کمال رسد بهترین سعوی
 که در اختیارات رعایت کنند آن سعید باشد که در وقت اجتماع یا استقبال
 مستولی بوده باشد بر طالع اختیار باید آن موضع که در وقت اجتماع
 وی بوده باشد و اگر چنانکه آن سعید خود آن موضع سعید باشد که اجتماع
 و استقبال در آن واقع شده باشد بهتر بود و اگر آن سعید باشد هرگاه که
 خداوند مطلع قرآن یا سالخنده یا خداوند مطلع تحول سالی یا خداوند فرد
 ایت باشد دلیل کسب بر غایت کمال آن کار اگر چنانکه در باب شفا
 قمر در وقت اجتماع یا استقبال از نجوم سیم باشد و ظاهر نیزین دلیل
 تمامی نگار باشد و الا دلیل ضعف بود اما قسم دوم و آن اعتبار احوال
 قمرست در غیر اجتماع و استقبال و آن بر دو وجه است **انکه** هرگاه که
 ابتدای وی آن وقت اتفاق افتد که ماه از نقطه راس جدا شود
 آن کار تمام کرد و زیرا که روی یکجانب شکل ساد است و اگر از نقطه
 ذنب جدا رود آن کار مصیبت مانده **انکه** ابتدا در آن وقت اتفاق افتد
 که ماه در برج مستقیم الطالع باشد آن کار آسان بر آید **انکه** ماه در وقت
 اجتماع یا تزیج اول دلیل بود بر خصوصیت زیرا که مقابل دلیل مصادفة
 کارهای که از سرگستی و درستی رود و از تزیج اول یا استقبال دلیل بود بر

خصوصیت

خصوصیت زیرا که مقابل دلیل مصادفة بود و از مقابل تا تزیج دوم
 دلیل آن بود که آنکس را بخصوصیت در کشند و او از کار بهیست و از تزیج
 دوم تا اجتماع دلیل بود بر کارهای بوشید **انکه** ما پان کردیم که ما دلیل
 ابتدا اوقات و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در ابتدا کار حال ماه
 با صاحب خانه بر چهار قسم است **انکه** قمر در وقت از او طالع باشد و
 صاحب خانه بوی ناظر بود که آن کار در ابتدا و انتها خوبی حاصل شود
انکه قمر در وقت باشد لیکن خداوند خانه از وی ساقط بود و آن
 دلیل خوبی ابتدا و تنهایی انتها باشد **انکه** قمر در او تاد نمود لیکن خداوند
 خانه او بوی ناظر بود و این تمامی ابتدا و خوبی انتها باشد **انکه** قمر در او تاد
 بود و نه خداوند خانه بوی ناظر و این دلیل تنهایی ابتدا و انتها باشد و این
 چهار قسم یاد کردیم در سیم خبر **انکه** دلیل ابتدا و دلیل عاقبت بود احوال
 بلید کرد **در** ابتدا کار کارگاه متصل باشد بحسب آن سخن یا خداوند
 خانه او بود یا نبود اگر خداوند خانه او نبود دلیل باشد که آن کار در وجود نیاید
 و اگر خداوند خانه او بود یا ماه سعیدی متصل باشد یا نباشد اگر آن متصل
 باشد یا نباشد اگر آن متصل باشد و اول آن کار خصوصیتی برید یا بدو
 متصل انجامد و اگر سعیدی متصل نبود آن کار بوجود آید لیکن باو

بسیار بهترین جاهای ماه در وقت ابتدا کار آن بود که ماه ار
 سعدی بازگشته بود مگر در حق آنست که گویند که مگر زود جوی او و لیز
 آن است که اگر نحسی متصرف باشد اول میزان بود که ماه شب فوق
 الارض بود و روز تحت الارض **۸** آنکه ششمین ماه و بیست و
 نایب است پس اگر اشاعتی در موضع قمری باشد چنانکه آن سعد
 موافق آن عمل بود و اشاعتی نیز آن سعد باقی بود دلیل است که آن
 کار غایت خوبی در جود آید و ابتدای کار بهتر آن بود که مشتمل
 باشد از سفلی علقی بعلو یعنی انتقال از سفلی بعد از آن است که
 ستاره باز کرده و بسیاره پیوندد که فلک او بالای فلک ستاره
 نخستین باشد یا از ستاره که روی در سبوط نهاده بود باز کرده و بسیاره
 پیوندد که روی نیز در او این شرط در همه است که نگاه باید است
 الادران وقت که یاد شاه چنگ خواهد رفت زیرا که باید که ماه درین
 کار روی از علو بسفل نهاده پیوندد **۹** بهترین ابتدا آن باشد که در آن
 وقت برود نیز در حد و سمو باشند و یکدیگر ناظر از نظرهای سعد
 و آن سعد موافق آن کار باشد که ابتدا خواهند کرد و خداوندان
 سعد و ناظر باشد بر سرین نیز برای سعد اینست جمله خبری که تعلق دارد

برعایت

برعایت حال **قرن الثانی** این تعلق دارد برعایت خانه ماه و آن
 آنست که چون خداوند خانه ماه نخست باشد باید که ناظر بود بر میزان او تا طلوع
الثالث این تعلق برعایت حال طالع دارد و آن هفتت آنکه
 طالع بروج منقلب بود یا بروج ثابت یا بروج ذوی حدین و هر یک ازین
 اقسام بعضی امور را بسیاره بود و بعضی را نبود اما بروج منقلب
 اگر طالع باشند دلیل آن کنند که آن کار ناراق باشد و زود ستاره
 کرد پس اگر در زمان طلوع این برجهای ارض حادث شود زود
 زایل شود و خصوصیتها در آنست که هر کس که بگریزد زود باز آید و کسی
 که در وی وعده کند در آن وفا نکند و خوابها و سخنها که در وی اتفاق
 افتد باطل بود و سفرهای در آن اوقات خوب آید و بعد ازین
 سخنها که یاد کردیم نظر باید کرد در بروج منقلب از چهار وجه آنکه بروج
 همه بروج بروج انقلاب ترست که خداوند او ماه از همه بروج ترست
 و میزان در انقلاب معتد است و جدی نیک بطل انقلاب است
 زحل **۱۰** آنکه اگر این برجهای منقلب سعدی بوی ناظر بود دلیل کنند
 که آن کار بر چند باشد اما باشد و لکن بحاقبت تمام کرده و کسی بوی
 ناظر بود دلیل کنند بر غایت تمام آن کار اگر هم سود و کم خوش ناظر ناظر

باشند تمام شود لکن بخت و محنت اگر خداوند طالع در برج ثابت
 بود و انقلاب آن کار در مدت دراز حاصل شود **۳** نظر باید کرد در چه
 طالع و در آن در چه که ماه در وی باشد اگر خداوند حد آن در چه
 بود انقلاب آن کار در همه بود و اگر زحل باشد انقلاب آن
 کار در عمر و محنت بود و اگر عطارد یا زهره باشد یا مشتری آن کار
 حاصل شود پس بزودی منقلب گردد و اما اگر طالع یا فاعل ماه بروج
 ثابت باشند دلیل ثابت آن کار بود سعادت و خوشی آن
 کار متعلق باشد بظرف سعود و خوشی و آن شایسته است مرها
 نهادن وزن خوشی را الا زفات که لایق آن بروج منقلب
 و بر آن بیماری که طالع او بر جهای ثابت بود در از گشته و محنتها
 در وی بصلح نه انجامد و پایید نیست که عقرب بکترین بر جهای
 ثابت است ریزه خداوند او مزج است و اسد از ثبات
 و قی در حد خل خویش می آید که دلوار نمک ثابت برت که محبت
 زحل است و اما بر جهای دو حیدین چون طالع باشند یا فاعل
 دلیل آن بود که از آن کار که در وی است اکنه اعراض نمایند و دیگر
 با او رجوع کنند و صلاح و فدا آن متعلق بود بظرف سعود و خوشی

و این بر جها

و این بر جها شایسته بود کار را که بد و کس تعلق داشته باشد چون
 و شری و شکر است و هر کس که درین طالع محسوس شود زود در از جبین
 آید و بار دیگر بگذرد و اگر کثیر را بیاید بار دیگر بگذرد و اگر وعده
 خلاف نمایند و اگر بیماری بهتر شود زنگش نماید **۴** اعتبار آنکه طالع
 مزج معوج بود یا مستقیم اگر معوج بود یا ماه در وی باشد دلیل کند
 بر دشواری آن کار پس اگر سهو و ناظر باشد دلیل بود بر امید داشتن
 حصول آن امر و اگر خوش ناظر باشند دلیل غایت دشواری بود و اگر
 هم سهو و خوش ناظر باشند دلیل توسط بود بیاید دست که جو
 ماه درین بر جها بود و زاید بود در نور و حساب لیل آن باشد
 که اگر خیزی نغز شوند سو کنند و آنچه بخندند که آن بخند چون نغز
 هم سو کنند و اما بروج مستقیم الطلوع اگر طالع باشد یا موضع تولد
 تالی کار باشد و شایسته بود دوستی کردن راه و فاجستن ز اس
 اگر سهو و ناظر باشند دلیل بود بر غایت محبت امر و اگر هم سهو و
 خوش ناظر بودند که توسط کرده و بیاید نیست که چون ماه درین جها
 باشد و ناقص بود یا ثور یا حجاب چیزها از آن خرید شود
 و در فرقت شود بود **۵** اعتبار آنکه اگر طالع برجی باشد که دلیل بر آن

بود و آن جز است و سبل و قوس و موت برای اختیار رسیدن
 باشد و برجهای که دلیل یادستان است حمل آمدت ۲۰ برجهای که
 دلیل بود بر او از چون بروج آبی از برای مطربان نیک باشد و بروج
 استی کارهای اقسام شود ۵۰ برجهای هناری لائق اختیارت
 لیلی بود و برجهای لیلی موافق اختیارت لیلی و همچنین که الی
 هناری موافق اختیارت هناری و لیلی موافق است پس اگر
 حال بخلاف این بود آن کار با نسیب تفسیر شود و نحوین باشد
 ۱۱ باید که طالع مطیع و مانند آن مقصود بود و چنانکه بروج کارهای
 سلطان را و خاندانها را چنانکه ۱۱ باید که سعود را در طالع حضرت
 تمام بود ۱۸ طالع بروج معوج بود و منقلب و متعجب در بروج استوی
 و مات باشد و آن کار دشوار بود و آخرش آستان **الرابع** اعتبار حال خدا
 طالع و آن از چهار جهت است ۱ اگر باید که خداوند طالع نظر بود و بطالع بطلیموس
 گفته است که بر آن ستاره که ناظر خود می شود همچنین بود که مردی
 از خانه خود دور بود و حفظ خانه خود نتواند کرد ۲ اگر خداوند طالع
 اگر کوس باشد باید که نظر او از تکلیف یا تسدیس باشد و همچنین
 خداوند خانه و خداوند خانه حاجت زیرا که نظر کوس از تکلیف است

یا از قوس

یا از قوس و نظر سعود از تقابل و تریج بدست ۳۰ اگر خداوند طالع
 چون کس بود باید که نظر نامی او از او تا دیده شود و بطالع نباشد
 چند باید که تا خداوند طالع با سهم السعاده با هم باشند که آن دلیل
 بود **الحکم** اعتبار حال در جهات طالع باید که هر دو یکی از بروج قیاس
 او حاصل است آن بروج باشد که دوری و از بروج حمل هم چندان بود
 آن در از اول آن بروج مثل درجه نخستین از حمل شناخته شود ابتدا
 کار را از در دوم از تو را شناخته بود چیزی خواندن را و خدمت
 یادستان را و در چهارم از سلطان شناخته بود کار نیز باید دان
 و جلد در حاجت بدین قیاس اعتبار باید کرد پس چون این درجه
 معهود باشند آن را در تحصیل این مهمات در حق و غم خود استمال کرد
 و اگر کوس باشند در ابطال آن مهمات در حق دشمن بکار باید داشت
 و باید دانست که هر گاه که مشتری در هر دوین برجهای باشند و لیلهای
 ایشان قوی بود و اگر زحل و مریخ درین بروج باشند دلایل آن
 نیک ضعیف بود مگر درجه که منجوس باشند چنانکه اگر مریخ در
 درجه بود از عقوبت مخالفت تمام در میان مردم ظاهر شود مگر
 مفاجات بسیار اتفاق افتد و اگر شخصی مخالفت بدین شاه آغاز کند

وقت آفات او بسیار شود و اگر مشتری در طالع تحویل زمین در خیر بود
 آسان شود **الفصل** اعتبار حال دیگر و تدابیر باید که او تا از نحو پس خالی
 باشد و رعایت این معنی بعد از طالع اول نیز بجا تر است **سابع** پس **رابع** **السابع**
 اعتبار خانه عرض آن از دو وجه است **۱** اگر پیش ازین بیان کردیم
 که نماز حاجت باید که مناسبت آن حاجت بود و اگر نبود باید که در
 خانه حاجت سعیدی بود قوی حال و اگر نه باری ناظر بود و باید که خدا
 او از نحو پس سلیقه **۲** جهد باید کرد تا خانه حاجت در اصل طالع مولود
 مسعود بوده باشد و خداوند آن قوی حال **الفصل** اعتبار حال تمام
 حاجت و آن از دو وجه است **۱** جهد باید کرد تا ستاره حاجت ناظر بود
 بطالع و بخداوند نطالع و بخانه حاجت از شکیبایی تا رسیدن به انتیخ
 اگر سعد باشد اما اگر محسوس باشد جهد باید کرد تا نظر او از ترسیج و مقابله
 نباشد پس اگر نظر ستاره حاجت بطالع متیر نشود و باید که ناظر بود
 بصاحب طالع و ما شاء الله میگوید که نظر ستاره حاجت صاحب
 طالع بهتر از آن است که نظر او بطالع **۲** جهد باید کرد تا خداوند خانه
 ستاره حاجت قوی حال بود زیرا که او رعایت **دست** **السابع**
 اعتبار حال سهام آن از چهار وجه است **اصلاح** سهم السعاده

باید کرد

باید کرد که او دلیل ابتداست **۲** اصلاح خداوند و اعتبار باید کرد که او دلیل
 عاقبت است **۳** سهم السعاده باید که ناظر بود بماه و اگر خداوند سهم السعاده
 ساقط بود از طالع صحیح منفردت حاصل شود چون سهم السعاده ناظر بود بماه
 پس اگر نظر سهم السعاده بماه متیر نشود باید که میان هر دو ستاره سعید بود
 تا سه دور با هم مجتمع کند و اگر متیران بود که از ماه است و سهم السعاده
۴ باید که آن سهم که منسوب بود بیان حاجت مسعود بود و باید که سهم السعاده
 با وی مشارک بود در آن سعادت **الفصل** اعتبار آن سعادت که در
 وی اختیار اتفاق افتد چنانکه اگر آن اختیار را برای کارهای خیر بود باید که
 در ساعتی ششمی و زمره باشد یا در ساعات خطا در نجوم خود یا
 و اگر اختیار را برای کار شرعی بود بر عکس این حال باید **الحادی عشر**
 کار که در وی ثبات طلبن خیر شهادت زحل راست نیاید و
 کار که در وی از طول مدت احتراز کنند خیر شهادت مریخ راست
 نیاید نیست آن بازده وجه که در اول فصل وعده کردیم **فصل** **ششم**
 در بیان چهار مال از وی احتراز کنند و آن منفست **۱** آنچه تعلق با اجتماع
 و استقبال دارد و آن از دو وجه است **۲** چون خداوند تحویل اجتماع
 تمام بود و نحو پس بر آن طالع مستوی باشد بر میز باید کرد در آن ماه از

این کار کردن کار که دوام آن مطلوب باشد چون اجتماع نیرین
 در آن ماه که در وی باشد کاری خواهد کرد اگر در جرات اتفاق افتاد
 باشد که تران طبلون در آن درج واقع شده باشد یعنی آن قران
 که نوروی باقی از ابتدا کردن در آن ماه احتراز باید کرد که آن
 نیک تپا به شد خاصه اگر زحل مستولی بوده باشد اما اگر هر دو سعد
 در آن درج کرده باشد آن نحوست زایل کرد و آن ماه را
 شایسته آن بود که در وی کارها ابتدا کنند آنچه تعلق ماه دارد و آن
 انبج و جهت ۱۱ حدز باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد خاندیش
 الا در سبج و شتری که چون ماه مسعود بود در طالع ایمن یعنی رو ابتدا
 حکیم گوید که چون ماه در غایت نوی باشد اثر سعادت و نحوست
 زود در وی پیدا شود پس اگر در طالع بود تغییر بنظیم برینج انش
 آرد حدز باید کرد از آنکه ماه ساقط بود از طالع ۲ حدز باید کرد از
 نماز حبت ماه یا سبج در اول روز در اول ماه و از نمازت او یا اول
 در آخر ماه خاندیش ۳ حدز باید کرد از آنکه ماه را خداوند خاند او
 را باید که نظر عدوت بود زیرا که دلیل مضادت و مخی صمت کند
 در آن کار که ابتدا کرده باشند مگر کار که از قبل زبان باشند آن

تربود

تربود ۵ حدز باید کرد از نحوست ساس قمر و آن از یازده و چه است ۱۱ آنکه
 در حاق باشد و آن جنان بود که میان او و اقشاب و واژه در بود
 یا کمتر بود تر از آنکه روند بود با قشاب ۲ آنکه در خسوف باشد و بدترین
 آن بود که خسوف در آن برج اتفاق افتد که ماه در وی بوده باشد
 در سل طالع مولود ۲۰ مقابله او با اقشاب و نزدیک بعضی این
 نحوست نیت ۱۶ آنکه ماه تبریح اقشاب باشد ۵ آنکه مقارن نحوس
 بود یا تبریح یا بمقابله نحوس ۳ آنکه محصور بین النجسین بود ۱۰ آنکه میان
 و اس یازده و واژه در جبه بود ۱۳ آنکه در اطراف قمر باشد و ملک از
 نوزده در جبه است تا سر در جنوب ۱۱ آنکه در آخر برج بود و حدود
 سخن ۱۱ آنکه با شایسته نحوس بود ۱۱ آنکه زایل بود از نا و مکر در سبج ۱۱
 که آن فرج است ۱۳ آنکه بطی السیر بود چنانکه سیر او کمتر از سیزده در جبه
 و یازده دقیقه باشد ۱۲ آنکه وحشی السیر بود آن جنان باشد که از کسی
 بازگشته بود و هیچ کس که متصل نشود ۱۶ آنکه روی در وبال بود
 بیجان جنوب نهاده باشد ۱۵ آنکه در جبه باشد انیت نحوست
 ماه که باید کرده شد و جمله حکما اتفاق دارند که چون قمر در
 نحوس بود بعضی از اینها یاد کرده شد واجب باشد احتراز کردن از ابتدا نمود

الثالث آنچه تعلق بخداوند طالع و خداوند خازن قمر و خداوند خازن اجتهاد دارد و آن از نه وجه است **الاول** میز باید کرد از آنکه این دلیلها را راجع بشوند **حذر** باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خازن حاجت یا با آفتاب یا ماه یا ستاره حاجت **ثانی** حذر باید کرد از آنکه این دلایل سید کانه منحوس بحسابند که میسرند **ثالث** از آنکه مغربی بود زیرا که آن دلیل است و واد بار بود **رابع** حذر باید کرد از آنکه نحوس در اوقات باشد و اگر ستاره حاجت بود خاصه در طالع که آن سبب شغبت بود **حذر** باید کرد از آنکه خداوند خازن حاجت نحوس بود خاصه اگر در طالع باشد **حذر** باید کرد از آنکه خداوند خازن ششم و هفتم باشد **زایل** بودن خداوند خازن قمر و نحوس بودن او دلیل بود بر فساد بر اختیار می که اتفاق افتد و صلاح حال قمر درین باب سودمند نیاید **چون** خداوند خازن غرض نحوس نبود باید که در اوقات خود و لیکن باید که جایگاه او ماهادی عشره بود یا تا سح یا ثالث یا خامس کران وقت که اختیار فرشته و حربه باشد **الرابع** در جاتی که آن را با پیشین جاساس خوانند و آن در جهایی بود و نحوس قمار یک از آن حذر باید کرد اما در محل ازین درجات هیچ است **و اما** **حکم** و در تورات

جهار است

جهار است **طالع** که در وجه زانچست **سوم** که در سر طالع هیچ است **سوم** که در اسد سفت است **و ربه** که حکم می در سنبیل هیچ است **نکته** که در میزان جهار است **ارواح** و در سقرت هیچ است **طالع** که **کس** که در قوس شش است **دسه** که **کوه** که در جدی هیچ است **سکه** که **کوه** که در دلچ است **سه** که **کوه** که در حوت هیچ است **اول** که **کوه** این در همان است که چون ماه در وی باشد نیک ضعیف بود و چون نحوس در آن باشد دلیل بود بر حوادث غرض و باشد که دلیل بود بر قیامی نخست **نقاس** اعتبار اوقات و ایس حکیم گفت بر میز باید کرد در ابتداء کار بیشتر از کسوف بهفت روز و بعد از او کسوف بهفت و همچنین پیش از خسوف سه روز و بعد از او سه روز **سادس** آنچه تعلق دارد بر روز ناوان از چهار وجه است **اول** روزی که از ایام البت گویند حکما متفق اند اوقات اجتماع نیرین تا اجتماع دیگر تر بهای بسیارست و هر رتبه کاری دیگر شاید و شرح این آن است که از وقت اجتماع تا دوازده ساعت از آن آفتاب باشد و این ساعت سخت تباها بود زیرا که جهار ساعت اول دلیل ملاکت است و جهار ساعت دوم دلیل بیماری و تباها حال و جهار ساعت سیم دلیل تباها مال اگر چه

دلیل بخاری بنود و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق نیز در شب است
 بود بر کرم امور خاصه مهات خواتین و زمان و زیمه و میان و آنچه بود
 و سه و رشت دارد و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق معطارد
 دارد و این ساعات شایسته است کار معطارد را و بعد از آن
 دوازده ساعت دیگر تعلق ماه دارد و آن شایسته باشد حرکت کردن
 و پیش سلطان رفتن و بیج و شری را خاصه قمر مسعود باشد و بعد از آن
 دوازده ساعت دیگر برصل تعلق دارد و این شایسته باشد حرکت
 کردن و جوی کردن و درخت نشاندن و بنا نهادن را خاصه در چهار
 ساعت نخستین چون ماه زایده التور بود و بعد از آن دوازده
 ساعت بیشتر باشد و این ساعات مستندیده است کار سلطان را
 و شرکت و ماندن و بعد از آن دوازده ساعت مرغ را است
 و آن شایسته بود چهار ساعت نخستین بر است ستن و سلع
 و اینک کردن را و چهار ساعت دوم فصد و حجت او است
 سیوم بیج کار است دید بعد از آن بار دیگر نوبت باقی است
 و از ساعت بست گویند و سخت تبا باشد و هم برین ترتیب است
 بست بازی آید و ایس حکیم میگوید که تنهای حال با کمتر از آن است

که تنهای

که تنهای ایام البست ۲ خذ باید که از رات با کار داد ایام ناقص ماه و آن
 از اول روز ۲۷ ماه باشد تا نیمه روز چهارم از ماه دیگر و بعد از آن
 تا تمام یازده روز زیادت بود و بعد از آن از رات با کار روز دوازدهم
 تا نیمه روز نوزدهم ایام ناقص بود و بعد از آن تا آخر بیت و ششم
 ایام زیادت باشد ۳ خذ باید که از رات با کار و آن نیم ماه و بعد
 و نیت و هفتم ساعت ۴ خذ باید که از رات با کار و آن هفتم
 ماه است و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و هشتم **فصل السباح**
 روانه بود که دلیل کاری که است از غلغله کرد و اوق السحود باشد و
 یا تحت النخوس باشد اینست که خیزه که از روی استرازا باید که در شب است
 و مواضع **فصل هفتم** و آنست که آثار اختیار در حق او ظاهر تر بود
 آثار اختیارات در حق باو شایان نیک ظاهر بود زیرا که هر چه در
 حق ایشان ظاهر شود در حق رعیت هم ظاهر شود چه بر اثر که عام
 تر بود ظاهر تر باشد حکم گفته اند که اختیار را مستطال است
 بیلهای عام و دیلهای عام را نیز در حق کسی که افعال ایشان
 عام بود ظاهر شود و آن نباتند الاملوک **فصل هشتم** در میان آن
 که اختیار از بهر آن روانه شود که شایسته یکدیگر است که هر روز بیست

یا نهاده و وجود آید اختیار از هر آن معنی باشد و این نیک نیست
 برای آنکه بر مایه رفتن بر سینه اتفاق می افتد غالباً باز آنکه او اختیار
 بر مایه رفتن پیش از همه اختیار را آورده است شرح آن داده است
 است که سران کاری که در بر تر وجود آید و کمتر تر که در اختیار
 در پی ظاهر تر بود **فصل نهم** در بیان آنکه اختیار چگونه باید کرد و در
 وقتی که تاخیر میسر نشود حکما گفته اند که چون تاخیر ممکن نبود و طلب صلاح
 او لازم میسر باشد ابتدا در آن وقت باید کرد که مشتری بازیره در
 طالع بود زیرا که ایشان شران ابتدا را دفع میکند و در جهان طبری
 گوید این سخن در کارهای درست باشد که از وی طلب ثبات و دوام
 نکند اما کارهای که دوام او مطلوب نیست تمام نکند و در آنجا که قمر
 سلیم باشد از نوس و نور موس میگوید که چون تاخیر ابتدا ممکن نبود
 ناهت صلاح ما را از طالع ساقط باید کرد و این را باید که طالع
 سودی باشد و بدین سخن مقالته او را ختم کنیم **مقاله دوم در**
خبریات بدانکه این اصدا که ما در مقالته اول بیان کردیم بیان
 نمودیم که هر آنکه که فاطمه سید طبع مستقیم دارد و بدان اصول تمامی
 و قوف حاصل شده باشد او را حاجت نیاید بر بیان اخبار از چیزی

زیرا که

زیرا که پیشتر سخننا که در اخبارات جزوی باید که گاهی می شود و جز آن بود
 که ما در مقالات کلیات شرح داده ایم لیکن چون خاطر مرگس برین
 معنی و فائزنده لاجرم هشتم آورده و چون که حاجت بدان بیشتر افتد از
 دین مقالات آوریم و نیک بدان از یکدیگر گردیم تا بخوانند
 آسان تر بود اینست **هفتم** آن چیزی را که مایه رفتن - موی از
 سر باز کردن - نوره بکار داشتن و پاکیزگی - ناض چندین - لپهن
 باندام و سایرین - فصد کردن - حجامت کردن - خون بسیار رو
 کردن - رخته کردن - ابتدای علاج کردن - علاج اعضا - علاج
 جنین - مایه ها - داروی سلسله خوردن - داروی که سودا را برود
 داروی که سودا آورد - مطبوخ خوردن - داروی علت - **هشتم**
 قی و نوزاد کردن - **نهم** علاج امراض مزمنه - داروی که اسهال را
 کانون برین و پوشیدن که صنعت بند و نقره و زعفران
 که در خریدن آن که ترک کردن که مال فرستادن از هر سود که وام
 طلب کردن که وام دادن که در صنعت که عیال غنیت از هر سود که
 محنت از هر سودی که تعویذ و شستن که کارهای پوشیده کردن که نهان
 شکیل که ابتدا کردن کارها که سفر کردن که پیش به طلب صنعت که اخبار

وفی از شبانروز بر این طلب حاجت **۱** نامه نوشتن از بهر حکایت **لط**
 ابتدا از سخن پیشام تعلیم و در تعلیم سیاحت **۲** فرزند کجاست
 سپردن **۳** بنیاد افکندن **۴** در تعلیم ادب **۵** در مکردهن **۶** مو صناع
 خریدن **۷** کار نیک کردن **۸** درخت نشاندن **۹** مدیح کشیدن **۱۰** اجابت
 زینهار چهارمای خریدن نشستن **۱۱** چهار باغ خریدن که بروی شود ان
 نشست **۱۲** برده خریدن **۱۳** آزاد کردن **۱۴** بنده نشاندن **۱۵** دادن الغال **۱۶**
 باز گرفتن از شیر **۱۷** کجای کردن زفاف **۱۸** سفر خشن **۱۹** سفر آب
۲۰ ساجنگ رفتن **۲۱** راه **۲۲** در شهر شدن **۲۳** حجت کردن **۲۴** سخت نشستن
۲۵ الاستن **۲۶** راه **۲۷** اکتشودن **۲۸** حجاج شدن **۲۹** حاجت خواستن از
 سلطان **۳۰** مری مرغان کردن **۳۱** صید و یا کردن **۳۲** مایه چهار مایه
۳۳ مایه شارب **۳۴** شک **۳۵** در قاشا براب **۳۶** عدل **۳۷** در آب روان کردن **۳۸**
 شارب کردن **۳۹** شارب خوردن **۴۰** بهمان رفتن **۴۱** شطرنج و زردی **۴۲**
 جوکان زدن **۴۳** در وقت دعا کردن **۴۴** اینست **۴۵** فهرست **۴۶** ابواب **۴۷** **۴۸**
 چیزها که این اختیار بوی تمام شود **۴۹** است که باید که طالع می از بروج آ
 بود و قدر در محل با عقرب و الادر قوس یا حوت یا سرطان یا اسد
 چهار طریقه گوید بهتر است که ماه در سرطان باشد و اگر درین حال

متصل

متصل بود بیشتر یا زهره از ثلثت یا ثلثت میس دلیل بود بر کسایش
 و زیادتی جمال و اگر قدر حوت بود باید که متصل باشد بنجره تا
 کمال مطلوب حاصل شود اما آنچه از او اثر از باید است سرخشت
 از او اینو که در مجامع عطارد یا زهره یا زحل بود **۲** و او اینو که در
 یکی از ستارگان بود **۳** اگر ماه در برج منقلب عطارد و طالع زمان
 بود دلیل آن باشد که زود بیرون آید و اگر ماه متصل بود بزحل و زحل
 در اوقات دلیل باشد بر سخن فروشش و اگر متصل باشد باقیاب دلیل
 بود بر شکی و اگر متصل بود به پنج دلیل کند که صفر او حرات از خود
 کند **۴** و می **۵** از **۶** از **۷** از **۸** از **۹** از **۱۰** از **۱۱** از **۱۲** از **۱۳** از **۱۴** از **۱۵** از
 باید که قدر در برج و جسدین باشد **۱۶** الاستن **۱۷** مریه **۱۸** مریه **۱۹** مریه **۲۰** مریه
 که در میزان بود یا در ولو گوشیا گرفت باید که در بروج ای باشد
۲۱ باید که ماه متصل بود یکی از و سعد زیرا که آن دلیل باشد که بار
 و یک موی بشاد و بر آید **۲۲** از وی حدز باید که در شش چیز است **۲۳**
 هر که ماه در بروج ثابت و منقلب باشد خاور جدی زیرا که آن دلیل بود
 چرا که موی در بر آید و خداوندترین سبب آن مکن بود **۲۴** باید که ماه
 متصل نبود بزحل هم ازین علت که گفته **۲۵** باید که ماه متصل نبود

۲ روانه که در حل مایع در طلوع وقت باشد روانه شود که در محل
 ۴ روانه که در طلوع وقت باشد **نور بکار** **شستن** چنانکه این
 بوی تمام شود چهارست باید که ماه متصل بود باقیاب تحت
 الشعاع بود چنانکه از اقباب جدا شده باشد ۲ در روج این یا جوین
 باید روانه شود که در محل و نور و اسد و جدی بود محمد ابو بکر که در ماه در
 بروج خاکی باشد ۲ ماه متصل باید تا و کان که در بروج باشد
 یا محرق یا راجع زیرا که این دلیل باشد بر آن سوی دیر بر آید ۲
 باید که صاحب طالع مخدر بود از وقت استواء تا الارض **نور چیدن**
 اینچنین اختیار بوی تمام شود دو است باید که ماه در بروج زمره
 یا مخرج یا نیرین باشد محمد ایوب که در بهترین بود که ماه در نور یا طالع
 یا عقوب یا دلو باشد ۲ در نور یا در حساب یا در دو اما **از اول**
 حذر باید کرد چهارست **استرازا** باید از آنکه ماه در جوز او صوت
 بود زیرا که این دو برج و خداوندان بر بنسند این کار را و نیز
 دلیل بود بر آنکه این ناخن دیگر نوزید ۲ حذر باید کرد از آنکه مخرج در
 طالع وقت بود یا ماه در یک برج باشد زیرا که مخرطه بود و لیکن که
 کوشش برود ۲ حذر باید کرد از آنکه در طلوع وقت باشد **بقر**

حذر باید کرد

حذر باید کرد از آنکه ماه متصل باشد تا راجع خاصه چون در بروج
 بود و الا سم در آن وقت افت در ناخن بیداید **اسی نایم بر**
 اینچنین اختیار بوی تمام شود سر است باید که ماه در روج باشد که
 آن اندام منسوب بنود بدان برج چنانکه سر منسوب است به
 کردن وقت نشور و دوش و بازو با جوز او سینه بر طالع و شیت و پهلوی
 و شکم و روده و سینه و سر و میان و فرجه و عجز و فخذین و قوس و
 رکتین بجمدی و ساقین بدلو و قد و مین بکوت کوشیا رسیده اگر در
 برج که عضو بوی منسوب باشد سعدی در وی بود و اینی بر آن بوی
 باشد ۲ باید که ماه ناقص النور باشد و سید از نخوس ۲ باید که متصل باشد
 بیشتر و مشرقی فوق الارض در عاشر یا جادی عاشر یا سحس اگر بود
 مشرقی درین مواضع میسر نشود باید که در طلوع بود و قمر ناظر باشد
 باقرب قابل النور باشد از وی زیرا که این دلیل آن بود که صحت
 بر وی حاصل شود اما **نور** از وی حذر باید کرد و در خیرست ۱ آنکه ماه
 بری بود از قران اقباب ۲ باید که بری باشد از نظر محوس خاصه مخرج
فصد کردن آنچه در وی شرطست چهار چیز است ۱ بخری که در بهترین
 باشد که ماه در برج ثابت بود غیر ثور ۲ قمر آن که در بهترین بود که ماه زاید

بود نور و در حساب ۳ باید که در مریخ مذکور باشد ۱ باید که ماه متصل
 بود بعد اما اگر از وی حدز باید که در هشت چیز است ۱ اگر خاز ماه
 بروج منقلب و در جبین باشد خاصه جوزا ۲ باید که خاز ماه و طالع
 بروج ارضی خود ۳ از بروج حوت حدز باید که ۴ از وقت اجتماع
 تا سیزدهم در جراین کار را نشاید ۵ از وقت استعمال اختر از باید که ۶
 حدز باید که در آنکه زحل و مریخ یا در طالع باشد یا ماه زیر که این دلیل
 آن باشد که جای حواجت ریم کند و تبا شود و حاجت نشد برین
 آن و درین باب از مریخ اختر از واجب تر بود ۷ اختر از باید که در از
 آنکه زحل در ناس طالع وقت باشد ۸ حدز باید که در آنکه زحل مریخ
 در هشت طالع باشد یا در هشت ممر بوجی مت کردن این اختیار
 پس نیز تمام شود ۹ اگر ایوب میگوید باید که خاز ماه و طالع بری
 از بروج سواهی باشد زیرا که چون چنین باشد خون فاسد
 برود و صافی بماند و نفع آن ظاهر شود ۱۰ باید که ماه بیشتر متصل باشد
 ۱۱ سحر گوید ماه زاید النور باید که در ناقص النور و الحساب باید
 تا اگر اختر از باید که در هشت ۱ بهترین هم آن است که ماه در نور
 است باشد ۲ در نیوس گوید چون در ثانی نرسین یا در ناس لیست

مخفی

مخفی باشد در غایت تبا بی بود ۲ محرابه گوید حدز باید که در آنکه
 ماه تحت الشعاع بود و از آنکه طالع یا خاز ماه بروج ارضی باشد
 زیر که خوف آن بود که سو و ابیداید و از آنکه بروج ارضی باشد
 زیر که خوف آن بود که فالج و لغوه پدید آید **خون بسیار برود**
کردن اختیار این چهار چیز تمام شود باید که ماه زاید النور و الحساب
 باشد ۳ باید که بعد از اجتماع وقت از استمال باشد ۴ ماه متصل بود مریخ
 بنظر موه ۵ بصاحبیت قنطاری بود موهوت و چون خواص
 که خون اندک پیرون آید چنانکه نفع آن حاصل شود و ضد این شرایط
 اعتقاد باید کرد و باید که ماه از عطار و ساقط بود **مخفی کردن** آنچه
 این اختیار بوی تمام شود و هفت چیز است ۱ باید که ماه متصل بود
 بریزه ۲ متصل بود یکی از دو و سه ۳ ماه در یکی از بروج شمال باشد
 ۴ زاید النور بود ۵ خداوند خاز او شمال باشد ۶ خداوند طالع صح
 بصاحب بود ۷ خاز ماه و طالع بروج سواهی باشد ۸ آنچه از وی
 بریزد باید که در دست ۹ ماه در عقرب نباید خاصه مریخ بوی ناپدید
 از او تا ۱۰ اگر مریخ از موهوت باشد و ماه ناقص النور بود
اختیار علاج آنچه این اختیار بوی تمام شود چهار است ۱

اگر سعی و طالع باشد مقصود زود حاصل شود و و غیره که طبع
 ظاهر کرد ۲ اگر در عاشر بود چار فرمان برده و تخلیط کند ۳ و اگر در
 سابع بود علاج زود پذیرد ۴ و اگر در رابع باشد علاج کار کرد آید **اما**
 آنچه از وی اجتراز باید کرد چهارست **۱** آنکه اگر کسی طالع بود
 علاج حطارود و فساد آن ظاهر شود و اگر در عاشر باشد بیمار
 تخلیط کند و برنج نصیب شود و اگر در سابع بود بیمار از آن علت
 بعلت دیگر رود و اگر در رابع باشد بیمار در خطر هلاک افتد **۲** اگر در
 ابتداء علاج قمر منحوس بود بیمار و طبیب از یکدیگر در ششم شوند و اگر
 از سوی منصرف باشند و بسعدی دیگر متصل بچاره طبیب از یکدیگر
 راضی باشند **۳** اگر ضدها در طالع آن وقت منحوس باشند بخند آوند
 هشتم و ضدها در ششم در طالع بود و خواهد طالع در ششم بجهان
 باشد و بیمار بدست طبیب هلاک شود **۴** اگر ماه در طالع وقت بود
 دار و خوردن بیمار را علت ورم بیدار و **علاج اعضا** درین باب
 بر خیزن باید کرد هرگاه که عضو را علاج خواهی کرد باید آن عضو
 از کله امیج است چه ماه باید که در آن برج باشد و اگر در آن برج
 باشد مسعود بود **۵** اگر علاج نیمه بالا خواست از آن آن از سر بود تا

باید که ماه

باید که ماه میان و تدالسا و تدالارض باشد و اگر علاج نیمه زین
 خواستی باید که قدر نیمه دیگر بود از فلک **۲** اگر مقصود از علاج
 ناقص کردن غلطی باشد یا چیزی که بدین مانند ماه ناقص النور و زاید
 السیر باید در طالع سعی باشد **علاج جنس بیماریا** آنچه درین باب
 رعایت باید کرد دو چیزست **۱** اگر مریض دلیل بیماری بود در آن وقت
 علاج باید کرد که مستحکم در وقت باشد و کرد دلیل آن بیماری رطل باشد
 در ابتدا علاج باید که آب و قند بود و اگر دلیل بیماری عطارد
 باشد در ابتدا علاج باید که زهره و قند بود و اگر دلیل بیماری قمر بود
 باید که وقت علاج ماه در مقابل خدو ندان برج بود که در وی بود
 باشد در وقت ابتدای بیماری **۲** باید که ماه خالی باشد از نجوم پس
 و از اجتماع و متصل مسعود **اما** آنچه از وی مضر باید کرد آنست که ماه
 بهبوط باشد یا در وبال یا در طوقه محرقه یا در مقابل خدو ندان
 بنامس یا در اجتماع یا استقبال یا تبریح یا میان ماه و او چشم و او از دور
 باشد **مصلح خوردن که اسهال** که **علاج** چشم نکره باید داشت
 آنکه طالع و خانه ماه و برج ماس باید و بهترین عمر نسبت و نیز آن
 روز او بیشتر اند **۳** باید که ماه ناقص النور و الحساب بود **۳** باید

که صرف بود از سدی و متصل بسدی دیگر باید که دوری
 او از ذنب پیش از نیز در چه بود **۱** باید که عرض ماه جنوبی بود
 برج جنوب **۲** ماه باید که باطل بود در جنوب و فوق الارض و متصل
 بکوکب تحت الارض و ان کوکب در رابع بنو اما انجاز وی اجتر از
 باید کرد و دست بودن ماه در اسد بغایت تنباه بود **۳** نباید که ماه
 بود بخس که از فصل متصل بود و او کار گزیناید و باشد که علت گزین
 پدید آید و اگر هیچ متصل باشد و ناف و سجدن روده پدید آید
 کوکب یا قطری بودت رواد است است او روزه و کار گزین و از متقا
 ماه یا سز می است از باید نمود و الا اثر دار و ضعیف شود و اگر باقی
 ناظر بود از نظر های سباجرات و پوست زبانه شود و اگر متصل بود
 کوکب راجع ان دار و قی باید **دار و کوکب** درین بعضی چیز نگاه بای
 داشت اباید که طالع و جلوی برج انی باشند تا فصد سو و است
۲ ماه متصل باید بشتری و انجاز وی حذر باید نمود و غیرت ان
 طالع و جان به برج اضعی باشد **۲** نباید که ماه متصل بود فصل **دار و کوکب**
 بود یعنی و چیز که باید است **۱** انکه طالع و خانه ماه برج هوای بود
۲ انکه متصل بود نبره و از و چیز حذر باید کرد **۱** انکه طالع و خانه ماه

برج

برج آتشی باشند **۱** انکه متصل بود برج یا باقیاب **طبیخ خوردن**
 و چیز که باید داشت اطالع و خانه ماه برج انی بودند **۲** متصل باید
 و از و چیز حذر باید کرد انکه طالع و خانه ماه برج آتشی باشند
 یا خالی **۳** انکه ماه متصل باشد بر تل یا هیچ با باقیاب اما طالع و خا
 ماه هیچ منقلب باید و بر برج ثابت بغایت بد بود **دار و کوکب**
عظیم درین باب و چیز غله باید داشت **۱** اما متصل باید که گوی
 از تحت الشعاع بیرون خواهد آمد **۲** ماه متصل باید که گوی که مستقیم
 نش باشند در ان وقت و انچه افروسی حذر باید است که متصل با
 بسته که تحت الشعاع بود یا راجع و اما ان دار و کار میان کن و
 دو شرط است **۱** انکه ماه در برج و حیدین باشد **۲** انکه ماه برج حیدین
 یا تیرج خطا و مسعود بود **۳** **مدای سلت** درین بخیا رهنار
 نگاه باید است **۱** باید که ماه در جل باشد یا ثور **۲** باید که از استقبال
 باز نشود در وی با اجتماع نهاده **۳** باید که رطل السیر بود **۲** باید که میان
 ماه و ذنب که از نیزه در چه باشد و انچه خذ و رست خمدان چیز
 گزیناید که **عزیز کردن** درین باب به چیز که باید داشت **۱**
 محمد ایوب کوید باید که ماه در جل باشد همین یازده درج و مثبت برج

کوشش و تصرفانی با اتفاق گویند در محل باید یا در تور بطریق کوی
 در بروج انشاید باید شرط که مسعود باشد بر سر ۲ باید که ناقص التور
 بود و خود ۳ محمد ایوب گوید باید که متصل بود به طارده اگر او قوی باشد
 و الا باید که مسعود بود اما اگر از وی خدرا باید کرد و باید که متصل بود
 به بروج یا شمس ترجیح خدرا در محل **علاج المراضی منهن** در نفعی است هر چه
 نگاه باید داشت ۱ ماه در بروج از زمین باید و بهتر توست ۲ باید که
 مسعود و او مطلع وقت باشد ۳ باید که از سانس ماه خالی بود و اگر
 از وی خدرا باید کرد و باید که ماه متصل باشد بر طالع بروج تا از آن
 سبب درازی بروج **خود کردن** درین اختیار هر چه نگاه باید داشت
 ۱ باید که قدر میزان یاد عقرب بود ۲ باید که طالع ازین بر جای بود
 میزان تا حوت دلیل است از ناف تا بی ۲ بر آن بود که ماه متصل
 بود و بسوی و زاید التور بود **توربین و پوشیدن رعایت** بعضی
 بهفت خیزت ۱ اگر ماه در بروج دو جسمین باشد از خدرا و مسعود
 ناقص التور و منخرد و جنوب باید ۲ ماه از زاید التور و الحسب است
 ۳ باید که قابل تدبیر ماه ساقط و نفعی و ۴ متصل بر سر راه است
 پوشیدن رعایت مسعود باید که اتفاق افتاد در طالع وقت خدرا باید کرد

و ماه در عاشر مسعود بدان سعه که در طالع باشد و از دو خیز خدرا باید کرد
 ۱ ماه در بروج ثابت نباید خدرا در اثر خدرا باید کرد از حساب ۲ ماه
 بروج یا مقابله یا ترجیح نشان خاصه با قناب زیرا که مقابله و وقت
 اقبال دلیل آن باشد که آن جامه بروج تن گذر شود و عاقبت
 جامه افتد او ندر که در زمین **صفا عین زرقه** و نفعی چهار خیز نگاید
 ۱ ماه در بروج ناری باشد ۲ باید که ناظر بود با قناب یا بروج بود
 و اگر ناظر بود مسعود از نظر که باشد روا بود ۳ ماه در بروج دو جسم
 او کثیر که آن مستقیم الطلوع بود ۴ باید که طالع صاعد بود در فلک الحج
خیزن زرقه درین باب شش خیز نگاه باید داشت ۱ ماه در
 بروج مستقیم الطلوع باید زیرا که چون خیزن بود شتری را بهتر بود
 در بروج متعوج الطلوع بود شتری را زان رسد و باید را سود ۲ باید که
 زاید التور و الحسب بود ۳ سهم السعاده در خانه شتری باید متصل
 بسجود ۴ ماه از آن وقت که از اجتماع با کرد در با ترجیح اول دلیل عدل و
 نقصان بود و از ترجیح اول با مقابله اول بود حصول مقصود و باید و از
 مقابله ترجیح دوم دلیل بود برینک حال شتری از ترجیح دوم تا مقابله بزرگ
 باشد خیزن جز اینها ۵ باید که ماه ساقط بود از بروج و طارده و وقت

ولا خصوصت آرد **۱** باید که ماه متصل بود به سود اتصال سینه **۲** **نقش**
زود نفوذ در تعیین چهار چیز نگاه باید داشت **۱** باید که ماه منفرد بود از
سعدی و متصل سعدی دیگر اگر خجسته شوند دایح را ازین ماه در
ماه در شرف خود باید **۳** باید که ماه در بر چهار مخرج الطلوع بود **۴** **ماه**
التور و حساب باید زیرا که این دلیل آن باشد که با یغ اسود بود
شکر کردن درین باب بر چیزیکه باید است اطلاع و خانه ماه در
بروج و جسدین باید و بعضی از حکما سود جدی را رواد است اینست
اما جواز دلیل وستی و امانت باشد و سبب دلیل منفعت بود و چون
و قوس دلیل منفعت بود و لیکن با چلوت و خصوصت و اسد دلیل
بود و جدی دلیل آن باشد که هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا امانت
اما دیگر بر به این کار را نگاه است اما حمل دلیل آن که آن شرکت
زود دلیل شود و ثور دلیل بود بریدی عاقبت و سرطان دلیل زدنی
باشد و میزان دلیل انقلاب که داشتن شرکت و عقرب دلیل خجسته
و خصوصت و لود دلیل برزین در معاملات مادمه یاد کردیم که ا
احوال سعادت و خوشست بنظر ستارگان بگرد **۲** بهترین نظر بدین
باب است که سود باقر بود یا در طالع یا ناظر باشند از میگذشت

با باطل

با باطل **۱** اگر خداوند خانه یا ناظر بود یا به دلیل آن بود که در
مشاکرت از یکدیگر را ضعیف باشند و در آن شرکت و هیچ و شری
سود کنند و اگر ناظر نبود دلیل بود که یکدیگر را بخیانت متهم سازند
و بدان سبب اینازی باطل کرد و اما آنجا از وی حذر باید کرد
حضرت ابودن نخوس در او **۲** نظر خداوند ماه باه از روی عدل
که دلیل بود بر خصوصت و مفارقت **مال مستان** از **خبر سود**
درین باب سه چیز نگاه باید داشت **۱** باید که ماه و عطارد هر دو مسعود باشند
و باید که متصل **۲** ثانی و صادی عشرت که بیت المال و القائله و خداوند
هر دو باید که صالح باشند **۳** باید که عطارد در ثور مخرج بود یا مقصود
حاصل شود و **امطلب کردن** درین باب پنج چیز نگاه باید داشت **۱**
باید که ماه و عقرب یا قوس باشند یا اسد یا حوت **۲** باید که طالع
یابی ازین برجهای مذکور باشد **۳** باید که ماه ناقص التور باشد **۴**
باید که ماه بری بود از نخوس و متصل سعدی یا عطارد مسعود **۵** باید که صفا
طالع و سایر سیله باشند از نخوس و مشاکل یکدیگر بودند و از سر سینه
اهواز باید نمود **۱** باید که ماه تیر مخرج باشد **۲** از مقابله زحل حذر
باید کرد **۳** اگر بخاسته زحل باشد و این از نمک ترست **وامم دادن** **۱**

باید که شری یا عطارد مناظر باشد یا ماه و ماه زود و باز رسد و از پنج چیز
 اختر از باید نمود **۱** از آنکه قدر موعن منظم باشد چنان از نوزده در بر
 میزان است تا سه درجه عقرب **۲** از آنکه ماه راعض شود از منطقه
 البروج و میخان از طبقه محرق خوانند **۳** از آنکه باطل بود در چوبیا
 از آنکه در اول درجه های جوزا و اسد و قوس باشد یا طالع این درجا
 بوده عطارد دور باید از نظر زحل و مریخ زیرا که مریخ نسبت شجب و خصومت
 بوده و زحل دلیل مظل و الله اعلم **صفت کیمیا** صفت خیزدین سپ
 نگارید داشت **۱** باید که او با از نجومس خالی باشد **۲** طالع زمان برج
 ذوجسین باید **۳** باید که صاحب طالع در عاشر باشد یا حاوی **۴**
 مناظر باید با قناب منظر موده **۵** باید که نور سعد و طالع اجتماع پیدا
 مقدم باشد **۶** باید که خداوند خانهای کواکب مسعود باشد **۷** اگر عمل کیمیا
 از بر زود و صلاح اقبال نگاه باید داشت اگر برای نقره بود صلاح
 رعایت باید کرد **۸** اما انجاری خدر باید جست هر چیز است **۹** پس نیز باید
 از نجومست عطارد **۱۰** پس نیز از آنکه طالع برج متوج باشد **۱۱** خدر از آنکه طالع
 در نجومس بود یا مقابل یا معارض ایشان ماون باشد **عزیمت از بر**
دوستی در بعضی چیز نگاه باید داشت **۱** باید که طالع برج ذوجسین

باشد

باشد **۲** باید که آن کار در ساعت زهره کند خاصه در روز زهره **۳** زهره
 ظالی باید از نجومس و مناظر طالع **۴** باید که صاحب طالع زهره باشد و مناظر
 بطلع **۵** ماه منقل اقبال باید منظر موده **۶** صلاح عطارد و مشتری
 و اقبال نگاه باید داشت **۷** باید که کیمیا ماه در اوت و تابان باشد و بر
 کواکب مذکور مستولی نباشند **۸** اگر عمل از زهره مذکور باشد طالع و خدا
 مذکور باید و اگر برای اوقات باشد طالع و خداوند شمس مونس باشد یا چون
 عزیمت خواستی کرد برای این کار **۹** باید نکیریت آن کار از کدام
 ستاره حاصل شود و بگذارد عضو تعلق دارد پس در تمام آن ستاره
 را بر آن عضو سلطه باید کرد و هر چند و هم قوی تر بود کار زود تر بر آید **۱۰**
 دلیل انگیز که عزیمت در حق وی خواهند کرد و یا شیشه ساخت تا اگر شیشه
 او مذکور باشد عزیمت و عمل در ساعت ستاره مونس کنند و بالعکس دیگر
 آنکه تا آن ستاره که عزیمت بوی تمام شود قوی تر باشد از ستاره که
 دلیل آن شخص باشد **عزیمت از بر دشمنی** درین باب شش اختیار است
۱ طالع وقت و موضع ماه بروج منقلت باید **۲** نظر ماه پنجین و بر زحل
 اولیتر آن کار در ساعت زحل باید کرد **۳** زحل در وسط السماء و جوی
 حال باید **۴** باید که هر دو نیز نگاه باشند زحل و از یکدیگر ساطع **۵** خداوند

طلال زحل باید **تقویر نوشتن** در ویسب اختیار است اصلاح ماه
 و طالع باید ۲ نظر ماه بطالع باید ۳ اصلاح عطارد کارنا پوشیدن کرد
ن درین باب شست خیز نگاه باید داشت ۱ باید که ماه تحت
 الشعاع بود و روی در اجتماع نهاده ۲ خداوند طالع همچین باید ۳ پاد
 که هر دو نیز از یکدیگر ساقط باشند و از طالع نیز ساقط ۴ نیزین تحت
 الارض نمایند و اگر کوکب دیگر تحت الارض باشند ۵ مریخ ساقط
 باید از طالع ۶ ماه باید که متصل بود به عطارد و هر تحت الشعاع ۷ اقیاب
 متصل باید بخداوند خانه خوشین یا بخداوند چهارم خوش ۸ باید که حسب
 طالع ساقط باشد از وسط السماء اما اگر خواجه اندان کار از آنکه نویسد
 بود ظاهر شود باید که خداوند طالع و برین نحو پس باشند بیان شرطهای
 مذکور **پنهان شدن از چشم** باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و هموز
 از تحت الشعاع بیرون نیامده و اگر نه باید که قوی الارض بود و
 متصل سعدی تحت الارض و خداوند خانه ماه همچین باید **ابتدا**
کردن کارها در نیمه صبح نیز نگاه باید داشت ۱ ماه در برج منقلب
 ۲ نظر هر دو یکدیگر از وجود و نوی باید ۳ نظر نیزین بطالع و طالع
 مسعود باید ۴ اقیاب ناظر باید بطالع از روی سودت ۵ از نیزین
 یکی در خانه

یکی در خانه باید **سز کردن بجیت از جهات عالم** به نفع اگر سز کار
 که موافق این کار باشند در طالع وقت سوال باشند جانب مشرق تر
 بود اگر در وقت عاشر باشند جانب خوب بهتر بود برای سفر و اگر در
 سابع باشند جانب مغرب بهتر باشد و اگر در وقت رابع باشند جانب
 شمال نیکوتر بود و اگر در زمان دو و تد باشند از او ماده کوره سفر
 بجایی باید کرد که در زمان دو و جانب تعلیق بود و تد دارد **اختیار و**
برای طلب حاجت برای حاج اگر اول حاجت در طالع بودند در
 ناحیت مشرق اول روز آن کار را بهتر بود و اگر در وسط السماء
 مغرب باشند نیم روز آن کار را شاید و اگر میان مغرب و وسط الارض
 و طالع باشند نیمه آخر شب شاید تر باشد و نحو سز برین قیاس
 باید کرد **نام نوشتن از بر عرض حاجت** درین باب شست خیز
 نگاه باید داشت اگر سز کار کوید که طالع برج منقلب باید محمد کوید
 طالع برجی باید که عطارد در وی نصیبی باشد از خانه و مشرف و معتدله
 بود و وجهی که عطارد در خطوط خود نبود باید که ماه یا صاحب طالع
 درین خطها باشند از عطارد و اگر این میر نشود باید که عاشر برجی
 بود که عطارد در آن خط باشد ۲ باید که طالع و صاحبش خالی باشند

انحوس ۳ باید که خداوند طالع در وسط التماس باشد یا روی بوسط التماس
 دارد ۴ باید که عطارد مشرق بود و مستقیم در اوقات و در روز از اتراق
 ۵ ماه باید که عطارد باشد متصل با ۶ ماه باید متصل بود به آن ستاره
 که بر روی دیدن کس که نام نویسی نویسد و باید که ماه مقبول آن ستاره
 باشد چنانکه اگر نام سپادش نام نویسد باید که ماه پیوسته
 بود با قباب و اگر بعد از قضا نویسد متصل بود که مشتری
 و اگر بزارعان نویسد متصل باید برصل و علی بن القیاس ۷ او تیر
 آن بود که ابتدا بوقتی کند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده
 درجه و در جوزا از یک درجه تا هشت درجه و از یک درجه تا هفت
 درجه و میزان شش تا چهارده درجه و از جدی و دلو از یک درجه
 تا هفت درجه باید که ماه زلیله التور و الحساب بود و همای در شمال
 و تا انجاری حذر باید کرد آن است که ماه نباید که در قوس و حوت باشد
 و آنوقت **بیشتر** ماه باید که در ثور باشد یا جوزا یا سنبله یا میزان یا
 طرب و برجهای دیگر البته روانه و الا هیچ نیاموزد **تعلیم** درین
 کار هیچ چیز اختیار است اعطارد و مشتری هر دو مستقیم باید اعطارد
 متصل مشرق باشد یا باید که هر دو در اوقات طالع باشد طالع وقت هیچ

باید عطارد

باید عطارد در برج آبی باید دلیل کمال علم باشد **و انچه** از وی آفریز
 باید جت مریخ در طالع نشاید و الا آنکس دشمن آن علم شود و اگر
 نخل بود هر چه با موز در فراموش کن و الله اعلم **تعیین بود** هر چه
 نگاه باید داشت اطلال جوزا باید یا میزان یا دلو و برج مواسی
 اند و او از صلیق بهو التعلین دارد ۲ ماه متصل باید بعطارد یا زهره یا
 از یکی ازین دو ستاره برکشته بود و دیگر پیوسته و اگر چنین
 اتفاق نیفتد ماه در خانه زهره باید متصل بعطارد یا در خانه عطارد
 بود متصل بزهره ۳ بهتر آن باشد که زهره و عطارد و ماه جلد در یک
 وقت باشند از اوقات **تعیین است** باید که طالع جوزا باشد یا سرطان
 یا سنبله یا قوس یا حوت و ماه دیگری ازین برج بود و خداوند آن برج
 دو روز از محس **فرزند بخت** **سیر** درین باب چهار چیز رعایت
 باید کرد ۱ باید که طالع و خداوندش سلیم باشد از نحوس ۲ خداوند طالع
 بسعدی باید که در خانه یا در عادی عشر بود ۳ ماه مقبول باید از عطارد ۴ باید
 که ماه و عطارد هر دو ساقط باشد از نحوس و اختر از باید از نظر ماه برصل باید
 جمع و از مقابل اقباب و تسبیح او **بنا نهادن** در زمین سزیده چوب
 نگاه باید داشت ۱ باید که ماه زلیله التور و محسای بود ۲ باید که ضاعه بود در

شمال ماه در بروج ارض باید خامر تو **۱۰** قصرانی گوید ماه در بروج جنوب
 باید و بهترین سبب است محمد ایوب گوید برج ثابت باید و یک و نوبت
 اس است ثور هم نیک باشد **۵** باید که ماه شرقی بود از طالع ما یجب
 الارض باید و برزخ تحت الارض **۶** باید که روی نهاد پیش از سهو ط
 برف **۷** باید که در بروج زاید باشد **۸** ما متصل باید و از دوستی
 ما مقارنه **۹** باید که آغاز از هفتم ماه باشد تا چهاردهم **۱۰** خداوند طالع
 ماه در بروج ارضی باید **۱۱** باید که خداوند ماه تا ط باشد از ترجیح زیرا که
 آن دلیل غیبات بود **۱۲** باید که اوقات خالی باشند از نجوم خامر از وقت
 راجع **۱۳** از وی حذر باید که در وقت حیرت **۱۳** قمر و خداوند خاز او
 و هم السعاد و نجوم نماند خا هم از مخرج برج از مسیح حصه خطی
 نیست در بنامان پس اگر او را نظری باشد زهره و مخرج فصل
 و اگر خالی بود از نظر زهره دلیل خرابی و سوختن آن خاز باشد **۲** باید
 میان زهره و زحل هیچ نظر نبود **۳** حذر باید که از آنکه با زحل باشد
 باشد **۴** حذر باید که از آنکه زحل در وندی باشد خامر چهارم که آن
 دلیل باشد که آن نباشد و اگر تمام شود صاحب بنا پیوسته در برج بود
 و حزن و از روان و مصائب عاقبت خراب کرده و از سیلاب **۵**

بهریز نماید

بهریز نماید از آنکه خداوند خاز قمر ساقط بود از قمر و از آنکه صاحب طالع ساقط
 بود از طالع **۴** احتراز باید از آنکه خداوند طالع یا خداوند خاز ماه تحت الشعاع
 بود و نجومس زیرا که صاحب آن خاز بمیرد پیش از تمام شدن آن **۸**
 نباید که ناقص النور و الحساب بود **۹** نباید که خداوند طالع مخدر بود
 در دوم از طالع زیرا که دلیل آن بود که آن خاز بفرود شد از برای
 ادای دین **۹** بدترین چیز مان است که خداوند خاز ماه مایط بود و
 جنوب و بدتر که میان میزان و جدی باشد **۱۰** نباید که صاحب طالع و
 نیزین نجومس باشند **۱۱** **۱۱** درین باب نه احتیارت **۱**
 باید که ماه مایط بود و جنوب **۲** از نجومس منفرد باید و بسجود متصل **۳**
 متصل الیه شرقی باید و صاعد و مستقیم اگر نه آن مستقیم شود **۴** باید که متصل
 بود خداوند خاز قمر نظیر وقت اما اگر نظر سریع یا مقابله باشد دشوار شود خزا
 کردن آن **۵** بهتر آن باشد که طالع برج سهوا می بود یا ناری **۶** اولیتر آن
 بود که طالع و خداوندش ماه در آن بروج باشد که چون اقیاب در وی
 باشد روز ماری بگویم هماده بود و آن از اول سرطان تا آخر قوس
۵ بهتر آن بود که خداوند طالع مغربی باشد و ناقص در سیر متصل است از
 ناقص التیروی در سهو ط دارد و راجع بود **۸** باید که ماه شرقی باشد

فناقص در نور و در حرکت و زایل بود از طالع متصل بکوی زایل
 باید که اگر ماه فوق الارض بود و دفع تدبیر خود کند ستاره فوق الارض
 باید که ابتدا عمل از بیست و سوم ماه کند تا آخر و اگر خواهی که آن بنیای
 کرده شود باید که ماه بخواند خواند تا نظر بود **منبع غمخیزین** درین باب
 شش چیز نگاه باید داشت **۱** باید که ماه در بروج ارض باشد **۲** ماه
 متصل باید بود و تنگت رطل یا تیس او در رطل و خطوط
 خود بود **۳** باید که هیچ ساقط بود از ماه و از طالع **۴** باید که رابع و
 صاحب شمس و سیاره باشد **۵** باید که ماه زاید بود در حساب و در ظرف
 بود یا در وسط السماء **۶** ماه و طالع خالی باشد از نحوس **کار زین کندن**
 چهار اختیار است **۱** باید که ماه تحت الارض بود در فاس یا در ثلث
 و الفوق الارض بود در حدی عشر باید **۲** باید که سیوه ناظر باشد نگاه
 و آن سیوه در بروج ثلث بود و در وسط السماء باشد و بهتر آن است
 آن سیوه شتری باشد **۳** باید که رطل قوی حال بود و ماه ناظر بود و موده
۴ باید که ماه در بروج آبی باشد یا در اسد **درخت نشانه** شش چیز
 نگاه باید داشت **۱** باید که طالع و جای ماه بروج ارضی باشد بود
 کوشیار گوید که طالع و خانه ماه بروج ذوج بدین باریند **۶** باید که

طالع از

طالع از بروج مشرقی باشد که ایوب گوید اگر ماه و طالع باشند
 درخت زود تر بر سر آید باید که اتصال او بجای باشد که آن سیوه
 طالع بود یا در خانه یا در مشرق نحوس **۲** قصران گوید صاحب طالع
 مشرقی و مساعد باید که آن دلیل سرعت باشد بر تن **۳** باید که در
 رطل قوی حال بود و او با یایل الاوقاد و سیاره رطل بود در طالع **۵**
 بهتر آن باشد که طالع یا خانه ماه بری باشد که دلیل آن درخت بود و از
 سه چیز اختر از باید کرد **۱** از رطل که متصل بود بکوی که در جدول نحوس
 بود که آن دلیل خشک شدن آن درخت بود از بی آبی و بر آنکه از بروج
 ناری متصل بود **۳** مضر باید از آنکه خواند خانه ماه در تراق بود که این
 دلیل آن باشد که خداوند درخت از ثمره آن بر نخورد **تخم کاشتن**
 درین باب پنج چیز مختار است **۱** طالع بروج ذوج بدین باید که مناسب
 طالع در بروج منقلب **۳** خداوند طالع برکی بود از نحوس و
 ناظر طالع **۴** ماه در بروج منقلب باید زاید در عدد و در حساب
 و از دو چیز حدز باید کرد **۱** نباید که قمر ناقص بود که آن تباری تخم
 باشد **۲** نباید که نحوس را صاحب طالع نظری باشد زیرا که در
 دلیل است بر آنکه بر عافیت رسد **اجابت زمینها** سه چیز نگاه

باید داشت **۱** باید که او تا دوازدهم خالی باشد **۲** ماه متصل باید سعدی
 و منفرد از سعدی و هر دو سعد یکدیگر **۳** باید که با بصر صاحب است
 بود **۴** چهار روزه **خزیدن** و **تشریف** درین باب چهار چیز نگاه باید داشت **۱**
 محمد ایوب گوید طالع و خانه ماه باید یکی از برج و خیزدین کوشیار
 میگوید که در ترویج ثابت باید لا اعتراف **۲** و **۳** ماه متصل باید یکو یکو مستقیم
 التیر او تا دوازدهم خالی باشد و خداوند سانس فغانی خیر سید باشد
 و از خیزدین باید کرد **۱** نباید که ماه یکو یکو مستقیم متصل باشد که آن دلیل
 بود که آن حیوان بر دل شترکی کران و آن خوش آید **۲** باید که ماه بزرصل ناظر
 نباشد **۳** نباید که ماه در اسد یا حوت یا مقابله برج باربع او باشد که
 دلیل نمانی بود **۴** چهار روزه **خزیدن** که **شوال** است اگر آن چهار روزه یا نیت نمانی
 کرده بود باید که طالع وقت خیزدین و نوسه ماه نصف آخرین است
 و اگر نماند که بهایش زیادت شود طالع وقت برج ذو حیدین باید
 و اگر حیوان بارکش خزند طالع و جای ماه نیمه آخرین قوس باید **در برده**
خزیدن چهار اعتبار است **۱** محمد ایوب گوید باید در برهه از منی
 باید یا هوای الا حیدر عمر فرخان گوید در نیمه چهار است الا در خانه
 شرف و مرغ بهتران که در برجی بود که صورت مردم دارد و در هر

گوید در حوت

گوید در حوت رواست **۲** باید که طالع و صاحبش و قمر صاحب خانیش
 سید باشد از نخوس **۲** باید که صاحب طالع را با صاحب سانس شمارت
 باشد **۳** محمد ایوب گوید برده خیزدین که در دست و می صنعتی باشد باید
 طالع و خانه ماه نیمه آخرین جز باشد **ناله کردن** را هر چیز
 اعتبار باید کرد **۱** باید که ماه زاید النور باشد و متصل بسعدی مستقیم **۲**
 طالع و خداوندش سیم یا بنی از نخوس **۳** باید که تیرین سید یکدیگر ناظر باشد
 بموده و هر دو سیم از نخوس و احقر از باید نمودن از مقابله تیرین که
 آن دلیل خصومت بود میان بنده و خداوندش سخبری گوید بر سه نایه
 ازان که ماه در سابع بود و نخوس **شیر دادن اطفال** در وی چهار چیز
 مختار است **۱** باید که تیر سید نام باشد از نخوس **۲** و متصل بر سه **۳** و زهره و
 مستقیم التیر **۴** قصرانی گوید باید که زهره منخر در بود از فلک **از**
شیر باز گرفتن درین معنی چهار چیز اعتبار باید کرد **۱** ماه دور باید از
 شجاع شمس **۲** ماه متصل باید بخداوند طالع **۳** باید که خداوند خانه
 ماه در برج ارض باشد **۴** باید که طالع خانه ستاره سعدی بود
 خزر زهره که اگر زهره بود دلیل کند که ماه در آن کودک دیگر فرزندان
 شیر باز بگیرد **نگاه و عقد کردن** درین باب چهار چیز نگاه باید داشت

خانه خود یا بخیر او نماند

از نظر ایشان بطالع فخرانی گوید که راه در اول ماه متصل بود هیچ
 دلیل آفت باشد از دزدان یا از پادشاهان یا از آتش **۵** قدر
 باید از بودن ماه در تدریج که آن دلیل بصورت راه باشد و در
 مسافت **۶** باید که ماه در طالع بود که آن دلیل بیماری بود در راه
 باید که نیرین از حدی که ساقط نباشند و از طالع که آن دلیل درازی
 سفر باشد یا مردن مسافر در راه یا که آنکس که سفر خواهد کرد اگر طالع
 لغوش معلوم باشد باید که خداوند طالع وی سلیم بود از جنوس همچنین
 سالخیزی وی و باید که طالع زمان سفر عاشر طالع مولود یا دیگر و تدا
 باشد و ماه در طالع مولود یا در عاشر یا در تاسع قوی حال بود **در سفر**
در راه در وی سبب چیز نخواست اما در جرج ابن باید و محمد ایوب در
 برجهای خاکی رو داد **۱۲** این بروج کنی غالی بنین از جنوس **۳**
 باید که او را مسعود باشند **۱۳** از وی صدر باید دو چیز است **۱** آن
 که ماه متصل بود در اصل از تدریج **۲** محمد ایوب گوید که مکروست در
 طالع ستاره بود غنیمت ماه را اتصال بود همچنین ستاره **در**
بجک رفتن پست احتیاط است **۱** باید که طالع یکی از خانههای
 ستارگان معلومی بود **۲** محمد ایوب گوید بهترین خانههای هیچ است

یا آنکه

یا آنکه هیچ نبوی ناظر بود بموت **۳** خداوند طالع و طالع باید
 یا در عاشر یا در حادی عشر و اگر آن میر نشود در رابع باید یا سابع و
 مقبول **۴** گوشتیار گوید که ماه در برج منقلب باید و خداوند طالع
 برج ثابت یا در جمین **۵** محمد ایوب گوید ماه در سرطان یا ثلث
 هیچ و بهترین نام در عقرب و حوت هم نیک **۶** باید که صاحب
 طالع مستول بود در صاحب سابع **۷** باید که خداوند سابع و سابع و سابع
 عشر بود و در جایگاه نام مقبول و پیوسته بتاره ساقط **۸** اگر خداوند
 طالع و سابع یکی یکدیگر از زوئی باشند دلیل صلح بود **۹** خداوند ثامن باید
 که زمانی باشد **۱۰** باید که نیرین متصل باشد بصاحب طالع **۱۱** صاحب طالع
 متصل باید بصاحب عاشر **۱۲** خداوند خازمه و خداوند ثانی طالع نام
 باید بطالع تطرب ندید که آن دلیل است بر قوت اعوان آنکس
 که بجک آغاز کند **۱۳** اگر اتفاق جنگ بوقتی افتد که صاحب سابع
 بصاحب ثانی متصل باشد آن دلیل تبا شدن دشمن بود **۱۴**
 ستاره که ماه از وی بازگشته بود قوی حال باید و ستاره که ماه بدو پیوسته
 و ضعیف حال که آن قوت طالب باشد و ضعف مطلوب **۱۵** ماه
 منفرد باید از ستاره و متصل ستاره که فلکش زیر فلک آن

ستاره بود که از وی بازگشته بود ۱۶ قمران گوید که چون ماه ماطر
 بود بطالع دلالت او قوی تر بود از دلالت صاحب طالع ۱۵ اگر غلب
 الظن آن بود که البته حرکت خواهد افتاد من مخرج در وقت طالع وقت
 باید و طالع از سعدی خالی نبود ۱۸ باید که مانده باشد جس مستور و قوی
 حال باشد ۱۹ مخرج و عطارد و ماه و خذ او و خانه اش قوی حال باشد
 جراتش در دلیل حکم باشد ۱۲ اگر خواهد که هر دو خصم یکدیگر
 ترسند باید که آن ستاره که ماه از وی بازگشته بود ساقط باشد
 از طالع و از آن گوید که ماه به متصل شود و دو خداوند آن طالع
 و صاحب از یکدیگر هم ساقط نمایند که اگر هر دو را یکدیگر نظر ننند
 باشد دلیل صلح بود اما اگر یکی ازین دو راجع و در مقام ناموافق
 بود خصم بر وی غالب شود بعد از صلح پس اگر گوید راجع و در نامن
 بود خصم او را بگشاید زمانی بود مال او بماند و اگر در زمانی غش باشد
 بود او را راجع کند و اگر عطارد مخرج متصل بود مخرج سعدی
 آن کس که خصم بوی رسیده بود جایگاه ما و دهد و اگر عطارد تحت الشعاع
 بود هر دو خصم یکدیگر جلیس میشوند و اگر عطارد تریج سعد باشد
 هر دو برابر شوند در قوت **لما** آنچه از وی حدزاید است در اذنه جز است
 اگر خداوند

اگر خداوند طالع در نامن بود و محقق ۲ اگر ماه ساقط بود و متصل
 بگوئی ساقط ۳ اگر صاحب بیج متصل بود بگوئی که در وقت باشد انصاف
 صاحب بیج صاحب راجع که آن دلیل قوت خصم کند برای آنکه بیج
 خصم او بود ۵ اتصال خداوند طالع بخداوند نامن ۴ بودن صاحب
 نامن در صاحب و نامن ۶ خدا و حال ماه و خداوند فاش ۸ اگر زویل
 در خانه صاحب طالع بود ۹ محسوس بودن صاحب طالع زیرا که دلیل
 بود اگر صاحب طالع بخداوند صاحب بیج در آید و صاحب بیج
 در خانه خود بود و صاحب طالع بوی متصل کرد که آن نیز دلیل بریت
 بود ۱۱ از آنکه دلیل مطلوب بر بالاس دلیل طالب بگذرد که آن دلیل
 ظفر خصم باشد و اگر یکی خواهد باید که ارباب بیعت دلیل انکار باو
 تا در ماطر باشد که آن دلیل قوت و شجاعت بود ۱۱ بطلیموس
 گوید در کن از جنگ در آن قوت که ماه در نور بود ماطر مریخ
 بر بنظر عدوت چون ماه در نور و سرطان باشد بر تئیت مریخ
 باید هر دو سعد بوی ماطر و قدر بر بیانی باید و حال **نذر رون**
شیر شدن سفت اختصار است اطلالع وقت سعد باید و صاحب
 دوم شود در خانه گوید **شیر شدن** صاحب بیج دوم فوق

الارض بايد **۲** اگر صاحب دوشم بود بايد که نظر باشد بطالع يا بصاحبش بودت **۳** اگر در آن شهر مقام خواهد کرد ماه مايد در اسد از شمس مقبول بايد از خداوند خاصه اسد **۵** بايد که ماه قوس الارض بود و قوی حال باشد **۶** بايد که طالع و صاحبش سليم باشند از نحوس **۷** سهم السعاده **۸** و طالع بايد با عاشره ابره صاحب طالع و از پنج خيزر بايد کرد **۹** اگر ماه با خداوند خانه او تحت الارض باشد که آن دليل خوف و شوازي کار باشد اما اگر در آن شهر کاراي پوشيده ميخواهند چنين باشند زبان کنند و حرکت الشعاع بود بهتر باشد **۱۰** اگر خداوند ثانی راجع بود بياخت الشعاع يا مستقيم زير که این بخود دليل بازگشتن بود از آن شهر زودي و در آن شهر سچ منعوت نباشد **۱۱** ماه مجاسه زحل بايد که آن دليل در سوار و منفرت بود **۱۲** اگر ماه خداوند ثانی بود يا خداوند ثانی و با عطارد و مریخ باشد دليل خیر بود و کاری که خواهند کردن و مال بسیار شود و شود **۱۳** اگر ماه مریخ بود و قوس یا ناطقوی از آتش مشت رسد و الله اعلم بران **بجست کردن وقت نشسته بخنده احتیاست** **۱۴** طالع و ماه و در خداوندان سليم بايند از نحوس **۱۵** طالع و ماه

بروج

بروج ثابت بايند قصرانی کويي بهتر است و عقرب **۱** مجر اوب کويي عقرب در محل اول است و بروج ذوجين شايکيک خاصه قوس و حوت اگر مشرقي در برج ثابت بود **۲** بايد که دليل عمل قوی حال باشد چون آفتاب در کار سلاطين و مشرقي در کار قضاء و دراز و برين قیاس **۳** بهتر آن باشد که ماه با قناب متصل بود و آفتاب و مشرقي از جایکه مقبول **۴** اگر صاحب عاشره مشرقي بود بغایت نیک باشد **۵** آفتاب در برج آتشی بايد **۶** اقواد از سعد خالی نباید خاصه عاشره خارج بايد بصاحب طالع **۷** ماه منصرف بايد از ستاره و متصل باشد که فلکشن بالای فلک او بود **۸** آفتاب در عاشره بايد يا نيزه يا مشرقي و بهتر آنکه در شرف خود بود **۹** خداوند طالع در وقت بايد و بهتر عاشره **۱۰** خداوند عاشره کويي از نيزه بايد **۱۱** خداوند طالع در شرف خوش بايد يا متصل بخداوند شرف طالع **۱۲** طالع يا در وجه وسط السماء از بروج نار که بايد يا مواس که دليل بهيست باشد **۱۳** بايد که قران ايل المنور باشد **۱۴** سهم السعاده قوی حال بايد در اقواد خاصه عاشره بحري کويي طالع و خانه ماه بروج مستقيم المطلوع بايد **۱۵** قصرانی کويي بهتر آنکه طالع وقت عاشره طالع بهتر باشد یا آن اقليم که مطلوب بود

و اگر طالع وقت و تدری باشد از او تا طلوع قرآن کند شش
یا از او تا طلوع سال یا از او تا طلوع اجتماع یا استقبال من قبل
بغایت نیک بود اما آنچه از وی خداید کرد مشت فوج است
اول آن بروج که موافق ملوک نباشد و آن حمل است و سرطان
و مقرب و جدی و دلو و آن بروج که در یخسین یا ذنب باشد
۲ نظر بخس از او تا ۳ از فدا و آفتاب که سعادت یا نینده
۳ جود اجتماع و استقبال پیش که شتره که بخس باشد یا بخش بروج
مستولی از کسوف و خسوف که آن سخت بد بود ۴ ماه در زایل
باشد یا بخس یکی از مناس که در مقدمه کیفیت انصراف ماه از او تا
که آن دلیل نقصان باشد ۵ نقصان ماه در نور و عدد و حساب
دو استن در علم بن چهار اختیار است ایا در زمانه طار
یا زهره یا مشتری باید و اگر استن لواجنگ را باشد در خان مزج
باید و بهتر غریب قطرف کوید باید که ماه و خداوند طالع در زمان
مزج یا مشتری باشد ۴ ماه از نظر دوستی مزج خالی نباید ۳
طالع و ماه و دو خداوندان مسعود یا نینده خداوندان طالع
و خانه ماه مستقیم یابید و احراز باید نمودن از رجعت است

طالع یا

طالع یا صاحب خانه **قول و گفتار** را اگر خواند که بار دیگر کار بوی
سه شش چیز نگاه باید داشت اطلع و خانه ماه بروج و جسدین باید
۲ ماه در وقت باید متصل بسعد ۳ ماه زاید النور باید و صاعد در شمال
۴ طالع از پنج خل باید و اگر خواند که بدان کار هرگز نرسد
اختیار سه طالع و خانه ماه بروج ثابت باید و باید که ماه ساقط باشد
از طالع ۴ ماه مستحسن باید و آنچه اختیار کردیم عکس آن اختیار
کرد **در خاستن** باید که ماه بر حمل پوسیده بود از دوستی در اول
ماه و در خانه زحل باید و بهتر آن که مسعود بوی ناپذیر باشد **عادت**
خواستن از سلطان پنج نوع اختیار است اطلع وقت
برج اسد باید ۲ ماه در ثور باید عاشر طالع ۳ باید که ماه و صاحب
طالع متصل بوند بسعد ۴ ماه زاید النور باید ۵ صاعد در شمال
در صید مرغان کسرون شش اختیار است ۱ ماه در برج
هواسی باید و متصل بعطار و عطار و مقبول الرصدی مزج است
بگنند مزج دلو باید ۲ بهتر است که طالع وقت مزج منقلب باشد
۳ ماه در عاشر باید و مسعود مشتری در طالع و مزج در سابع و زحل
بناقط و زهره در یکی از او تا یا مایل و قدر بهتر عاشر است یا در صاعده

در خاستن از سلطان
پنج نوع اختیار است
۱ اطلع وقت
۲ برج اسد باید
۳ در ثور باید
۴ عاشر طالع
۵ باید که ماه
و صاحب طالع
مستقل بوند
بسعد ۴ ماه
زاید النور
باید ۵ صاعد
در شمال

این معنی را چه دلیل آن است که آنس تا باز آمدن شادان بود
 پنج ششم بوی رسیده ۳ ماه از سعوی نم نیک شد ۴ اگر ماه در بروج
 دوم آید وز به راه بینه در زینت و قاشا که کسی باشد که پیر
 ایشان شادمانه کردند ۵ اگر زینت و قاشا در استایضا
 بود ماه در بروج خاک آید و طالع وقت همچنین اگر قاشا بر شرط
 آب بود یا مواضع آب بسیار ماه در بروج این باید متصل بزهره
 و از دو چیز خند باید کرد ۱ بودن ماه با مریخ که آن دلیل دل مشغولی
 و اندوه بود ۲ منحوس بودن ماه از زحل که آن دلیل است ترشا
 ماندن و زجر کشیدن بسیار **د قاشا کردن بر آب** پنج اختیار در
 اطلاع وقت پنج آبی باید ۳ باید که زهره در طالع بود یا در عاشر
 یا هادی شتر ۴ اگر ماه متصل بود بزهره و زهره در بروج ذوبین
 دلیل آنست که در قاشا که آب کفانی را بینه که بیدار ایشان
 شادمان کردند ۵ ماه در سیوم باید یا پنج یا زدم ۵ اگر خواهند
 که در آن قاشا در میان طالع بروج نماند باید در ماه در عاشر
 و اگر خواهند که زود باز کردند طالع بروج منقلب آید و در وی سعوی
کشتی در آب روان کرد و سه اختیار در آرد ۱ باید هر دو سعد ناطق

باشند

باشند بطالع و بهر دو شیر ۲ باید که ماه با عطار بود ۳ ماه باید که
 در اول محل باشد یا وسط طور یا آخر جزو یا در سرطان یا وسط عذرا
 یا اول میزان یا وسط عقرب یا آخر جدی یا در ذوالحججه سعوی بوی
 ناطق **در شراب کردن** پنج اختیار است ۱ باید که ماه در حوت بود یا
 ۲ ماه متصل باید بزهره ۳ اگر بعد از اتصال زهره با قیاب پیوند آرد
 دوست آن شراب بسیار کس خوردند و از آن نصیب یابند ۴ اگر
 اتصال ماه با عطار در زهره باشد آن شراب نجسی و لهو و طرب خورده
 ۵ اگر آن شراب برای معالجت کنند ماه در بروج همی باید متصل
 با عطار و بهتر اگر بترقی ناطق باشد تا منفعت عظیم یابند و از دو چیز خند
 خند باید کرد ۱ اتصال ماه بروج منقلب بر صلح که دلیل آنست که آن شراب
 و غم فرز آید ۲ اتصال ماه بروج منقطع است که آن دلیل باشد
 بر آنکه آن طرف بشکند و بزیر آن آید چیزی که آن تباہ کرد اند **شراب**
خوردن در نینعی سپه چرخ نگاه باید داشت ۱ باید که ماه در ثور باشد
 و یا میزان یا حوت و مشتری در اقواد و ماه در میان هفتیم و دهم
 تا هر شراب که خوردند نافع بود ۲ اتصال ماه با قیاب از دو کسیتی
 نیک باشد ۳ چون ماه متصل بود مشتری خوردن شراب

و شکر و فایند و امثال آن محمود باشد **انحراف** از وی اصرار باید و
 چیزت **۱** بودن ماه در برج خال خال و متصل به اصل ثواب
 انکوری نشاید خوردن که زبان دارد **۲** بودن ماه در برج آتش
 و متصل به نجس نکرده است شراب خوردن خاصه کس که شمشیر
 و انگینس که حرارت باطرات حاصل کرد **بهمان رفیق** در چیز غایب
 باید کرد اما متصل باید بسعدی و هر که بودت باشد **۳** باید که قمر
 ناظر بود بطار و **از** در چیز مذکور باید کرد **۱** بودن ماه بیک از نحسین
 خاصه بنظر عدوت **۲** اگر یکی از نحسین در اوقات طالع زمان باشد
شطح و نزو با ختن ده اختیار دارد چون ماه متصل بود بیک از
 دو سعد بکس که آغاز کند غالب آید و اگر نحس متصل باشد مغلوب
 شود **۳** بهترین است که ماه منصرف باشد از عطارد و متصل شود
 به **نهار** اگر در طالع سعدی باشد یا صاحب طالع در عاشر بود
 غالب کرد **۴** باید که در سابع نحس بود **بهترست** **۵** ماه منصرف باید
 از عطارد و متصل بصاحب طالع بر این دلیل باشد
 بر خصومت کس که آغاز کند را تعلیم دهد و تقویت نماید
۶ اگر صاحبان طالع و سابع در عاشر باشند هر دو برابر بود

اگر ماه

اگر ماه و عطارد دو کند طالع بوند و هر دو تباہ بوند هر دو یک باز و دروغ
 زن باشد **۱** قمرانی گوید در آن جانب باشد شستن وقت نمان
 نزد شطح که ماه در آن جانب باشد و اگر جانب افاق افتد که در
 جانب باشد **۴** آن بهتر که چون ماه در حمل باشد حمل دلیل مشرق
 است در جانب مشرق باشد شستن بیاید دانستن که مشرق
 یار شمالی بود و مغرب یار جنوب **۱** سجری گوید باید که میخ در آن
 برج باشد که مصاف بود بجز آغاز کننده باید که صاحب طالع نحس
 کند بود صاحب بیع را و صاحب ممانع باطل باشد در شمال و جز از
 باید کردن از آنکه صاحب طالع و صاحب ممانع یکدیگر از مقابل ناظر باشند
 چنان دلیل خجک و خصومت بود و میان هر دو **جوان با ختن**
 بهفت اختیار دارد **۱** ماه در برج منقلب باید که ماه متصل بود
 بسعدی یا ببریج از شلیت طالع وقت بیرون شدن برج منقلب
 باید و بهترین حمل و میزان است **۲** ضد و ناطق متصل بسعدی باید **۳**
 باید که فوق الارض بود ری نحس و احتراق اگر خواهد که نماید
 شوند کوی بدان جانب باید کردن که ماه در وی باشد و باید که میخ نحس
 عالی بود که دلیل تو اسبان باشد **۴** انحراف از وی ضد باید که در پنج نوع است

بودن ماه در پنج ثابت که او دلیل گران باشد و همچنین بر چهارمین
 ۲ از آنکه ماه باطل باشد زیرا که حرکت را سه رکنند ۳ از آنکه ماه یا
 طالع متصل باشد شمار که در موطوع بود زیرا که آن دلیل در
 افتادن از آب باشد هر زمان که باید که نزل در اوقات باشد
 خاصه در طالع ۴ از آنکه ایوب گوید باید که سحر در اوقات باشد
در وقت دعا اختیار کردن یعقوب بن اسحق الکندی درین
 باب رساله خلاصه است و آنچه در اینجا در اینجا آورده
 و مان حاصل آن رساله را با آنچه دیگر یاد کرده اند درین فصل بیان
 کنیم یعقوب بگوید قومی گفته اند باید که در وقت دعا سحر در طالع
 بود و سحر دیگر در رابع باشد او عاقبت کار خوبی باشد و قول دیگر
 گفته اند باید که یکی در عاشر بود و دوم در رابع و قومی دیگر گفته اند
 سحر در رابع باید دوم در رابع و نیز باید که هر دو سحر مشرق باشد
 از نخوس بری و از جهت و احترامی در دو ماه بدست آن موجود
 و بعضی دیگر گفته اند که دعا از هر دنیا باشد ماه در خانه های مشتری
 باید متصل زهره و اگر برای آخرت باشد ماه در خانه های زهره با
 متصل مشتری و اگر برای طلب صنایع و تقاضا باشد باید که ماه
 متصل بود

متصل بود بر صل خنک از وی مقبول باشد و سحر در آن مواضع که
 یاد کردیم و اگر برای طلب ریاست و پادشاهی باشد ماه متصل با
 بله و اگر برای شکر کشی بود انتقالش بر پنج باید و اگر برای طلب علم
 اتصال ماه عطارد باید و اگر برای لذت و شهوت و کار بدی زبان
 باشد زهره متصل باید و بعضی گفته اند هر وقت که عطارد یا مریخ
 مقارن کف الحفیف باشد دعا مستجاب شود با صلاح تن
 دعا کنند و اگر اقرب مقارن او باشد دلیل بود که دعا کنند
 تو انگری و شجاعت یابد و اگر زحل مقارن وی باشد معهود بود
 دعا کنند در میان تو انگری باید و تا آخرش نیک حال شود و
 اگر نحوس باشد دلیل کند که در آخر عمر سحاری او زیادت شود
 و اگر مشتری مقارن او باشد دلیل است که داعی بر دشمن طغف
 یابد و اگر زهره مقارن او بود داعی مالهای بسیار یابد اما عمرش
 کم بود و حکا دیگر گفته اند در وقت دعا باید که مشتری بار اس
 در عاشر طالع وقت بود مشتری از نخوس ماه منصرف از مشتری
 و متصل بصاحب طالع و مقبول باشد از صاحب طالع و متصل
 مشتری و یا مشتری بصاحب عاشر برنده صاحب عاشر ظاهر بخانه خود

و نیز اندک طلوع که در وسط آسمان باشد و اوقاد سلیم باشد از کجک
زیرا که در چنین وقت معاصی استجاب کرد و خاصه که آن دعا از برای
امور آخوند بود یا برای امور دینی و اگر چنین وقت می شود
مشرقی یا براس در وسط آسمان و صاف طلوع کند از جنوب و ماه
متصل بسورده و در وقت اجابت دعا باشد و الله اعلم و احکم بحکم

والصواب وقت انکسار یغیثون الله

الملك الوهاب فی تاریخ ۲۷

شهر جمادی الاول ۱۲۵۸

صانه امصلیا

تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۲۵۸





Handwritten red text in the right margin, possibly a date or reference number, including the number '۳۰۰'.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمدنا معموده و شکرنا محمد و خواجه العجودی را که
 بار خدای لفظ کر جمیع مکونان را از حسیب طعم پذیرد و بی
 رساند و فلک اطلس را محبط اجزا و علوی برین غلبه کرد و ایند
 مرکز و راجحه را بخیر کرد و ایند و ثوابت و سبائت و
 عناصر و بطله که مواد جمیع حرکتی است فیما بینها عاظم
 جل جلاله و عظم سلطانه و جسم متناهی و صلوات ثانی
 و عقیبات منوالی است نثار روضه آن بزرگوار و قبله تمام
 بر آید که مرفوض ارسال او به شجر ط و مزلت و انحراف و بیک
 منکرین افاق شد و بر آید و اولاد مطهرین او که هر یک محمد است
 عدالت و منور خطا محظمتند که ملامت علی بن سمنی است
 بجای نعمت را برین بداند و ستم است با کثیر است بعد چون
 این شکسته احوال در همه حال فاسد علی بنی رسید که چون
 معبود همچون نوع انسانان محطاب تطایب قبولی الصلوة من

و کرم

و مکنم که ایند و معلوم که بعد از معرفت اصول هیچ شیئی
 صلوة که در هیچ فریضه نیست بموجبات و ایند این
 الصلوة من غیر من الغناء و التذکر و حدیث نبوی الدشیر علی
 الله الصلوة و التلام من الملك الاکبر انقرض بالعباد الله
 بنی بعد المعرفه من اضرار الصلوة و آن مشروط است بنیای
 متعدده و از انجمله است معرفت قبله و واجبه بان حق
 قول القضا و حیث ما کتم قولوا و جوهیم سنطه بین ایند این
 باشد بر همه کس قبله را شناسد و از برای شناختن قبله
 طرق کثیره ذکر شده است اینجا بعضی از آنها در این
 مذکور کردیم در این هندی الله اسطراب و اما کسی که از برای
 آتش قبله ناکر چه باید کرد چیزی نکفته و اگر کفرت زمان بیده
 از برای دانستن سنجیده از قبله ناکر چه باید کرد طریق مذکور
 میگردد اما اولیایا بداند که قبله آنی بود که از ان خطا
 نفرود یاریخ یا غیر اینها میباشند با شکر اختلاف فرقی با یاریخ
 مستطرب یا مسدود ایند و ضعیف آن و آن چهار طریق است

از آن با یکدیگر که فاعل برود و گاه عدم فاعل باقی بماند و گاه
 باشد در وقت که آن در سطح با یکدیگر باشد باشد و الا
 عدم فاعلی بدینسانند و در سطح و در سطح فاعل عدم
 دارد و در سطح اند و الا در یک از اجزای که ساخته شده
 و از آن بر سر و گذاشته **شعر** چون جوت تا توان آید
 نماید جلوه بر این باشد و دیگر آن که در این و خطوط
 سمت قبله و نقاط همه بجای او را تمام کجی اند که گاه
 تعین خط با نقطه نماید قبله معلوم کرد **شعر** سیر کشته
 در راه مطلوب خود اهدا و بجز آن که مقصود و گاه باشد
 که بر کل زد و سطح خارج آن اعضا که در این فاعل
 باشد یعنی که اگر خوانند از آن ارتفاع آفتاب که در
 سایر اعمال دیگر معلوم کنند و گاه باشد که شرطه دیگر
 باشد از این مطابق جوت **شعر** جو مایه را در جوت مقصود
 از آن رفتار سوزی غیر خود و در زمان غشش از یک
 بنام راه معبود و چون این داشته شد با یکدیگر

عصاره در خط
 یا نقطه مندرج
 ۳

بلایند و طول و عرض و اعراض را شناسد و اختلاف چرمی
 اما شناختن طول و عرض بود که طول فاعل بود و در نقطه
 اعظم میان دایره نصف النهار که در جهت الزام باشد که در
 نصف النهار جز این خلاف باشد با ساحل دریای مندرجات
 عرض فاعل بود از دایره نصف النهار میان دایره معترضه
 قطب افق بلد یا بنیاد قطب و دایره افق از جانب شرق یا
 اعراض فاعل بود از دایره افق میان دایره سمتی که در
 اهل مکه و بلد کند و نقطه جنوبی نقطه شمال و الا
 معنی اختلاف آن بود که طول کمتر یا طول بلد گاه مخالف
 گاه موافق و عرض یا عرض که موافق و گاه مخالف باشد
 اول آنکه طول بین موافق و عرضین مختلف بود دوم آنکه
 موافق و طول بین مختلف باشد و هر قتم از این بود و در
 که طول بلد از طول مکه یا از بلد است یا ناقص عرض بلد از عرض
 مکه یا بیشتر است یا کمتر هم آنکه طول و عرض هر دو مختلف
 و این بر چهار وجه منصوص میشود زیرا که بلد را نسبت به مکه

طول زیاد عرض اید عرض ناقص طول زیاد بطول ناقص عرض ناقص
عرض اید طول ناقص باشد در مجموع احتمالات از هفت قسم
ست باشد و اما بلکہ طول زیاد عرض زیاد باشد در ربع
شمال شرقی میباشد و اما عرض ناقص طول زیاد در ربع
جنوبی و اما طول ناقص عرض ناقص در ربع جنوبی غربی
و اما عرض زیاد و طول ناقص در ربع غربی و شمالی بود و اینها
که ذکر کرده شد که فلا نیز بلکہ در ربع می باشد بسیار
که در خط استوا جنوبی ملاحظه نمایند و لکن در لاکه اگر اعتبار
کنند در حال که طول زیاد و عرض ناقص در ربع شرقی و جنوبی
باشد شود و چنان طول ناقص عرض زیاد در ربع غربی و جنوبی
پدید آید و اما اگر اختلاف در هر دو نداشته باشد یعنی
اختلاف نبود بلکه یک نقطه خواهد از جمله نقطه آن
چنانکه اگر عرض زیاد باشد نقطه شمال باشد و اگر
او را که طول زیاد کم باشد نقطه شرق باشد و اگر کم باشد
عکس باشد چنانچه در این کتاب است



و چون مذکور شد اختلافات و تفاوت بلاد در اربعه
نقاط و اینها است که با عرض است یعنی که شمس از احوال
و کیفیت فتنه با اربعه و قسمت ربع شمالی با قطب است
میگردد و اما بسیار است که عرض که است در بسیار
چنانچه در ربع ارض ظاهر است و اینها و احاطه آن
نکرده است بلکه هر دو برابر است که اند وسط مقعر
بر عرض و احاطه کرده است و چنانکه وی بودن ارض است
هرگاه بلدین عدم العرض منشاء العرض مقدم طلوع کند
میباشد نسبت بلد شرقی و یا غربی که اول است نسبت بلد
غربی و زیاد در این مقدم و نقصان او چنانچه مسافت باقی
او میباشد چنانکه اگر کمترین از جمله مسا که عدم العرض



ومانند ایشان هر که باشد خواهد بود تقدم طالع
 بر طلوع بک ساعت و اگر باشد بک نصف ساعت و عملها
 القیاس و همچنین هر که باشد بین مشای الطول باشد از جادای
 قطب کو که بجایست از یاد انخطاط فطی که کو که
 جانی و خبیله بود پس هر که بود باشد و عول در
 دیروز از آن خواهد بود ارتفاع و انخطاط بکله هر که
 دود هر که باشد ارتفاع و انخطاط دود هر که خواهد بود
 هذا القیاس نیز باید و عول در هر یک از این دلیل است که
 بودن ارض و وجود بک بر استلا و بودن ارض طالع
 مستدبر از برای انکه انخاف من ظل ارض باشد و کل
 ظل او مستدبر باشد او نیز مستدبر باشد از برای امتداد
 واقع شود بر فصل مشرق قطعه مضکی باشد از
 قطعه منقطع پس هر که ظل مستدبر باشد فصل مشرق
 چون مستدبر باشد و هو المظ و حریف بودن نصف
 قریب نصف او در انکه مستدبر دلیست بر استلا و



سما و بیابدانست که پیدا آمدن اربع این چنین بود که
 دایره عظیمه فرض کنیم در وسط دایره نصف النهار
 ارض را بدو نصف کند بک نصف شمالی و بک جنوبی و این
 دیگر در میان سطح ارض افق خط استوا فرض کنیم تا نصف
 فوقانی و نصف تحتانی بدو نصف فصل مشرق و فصل
 قطعه ظاهر از ارض سطح عدل النهار پیدا آمدن
 خط استوا کویند و بسبب تقاطع این دایره دایره اول و اینها
 ربع یافتند دو فوقانی و دو تحتانی و از آن دو ربع
 فوقانی یکی شمالی و یکی جنوبی و ربع شمالی از ربع
 کویند و همچنین دایره دیگر در وسط دایره نصف
 النهار بدو محور کردیم سطح خط استوا باشد فرض کنیم
 این دایره ارض بدو حصه کند یکی شرقی و یکی غربی
 محل تقاطع سطح دایره ثانی و اول انخطاط پیدا آمدن
 مشرقی و مغربی بند از محل تقاطع سطح دایره ثالثی
 را خط دیگر از ان خط شمال جنوب کویند و جانی

ارتفاع زیاد شود و اگر در خلاف جهت کوه حرکت کنیم بگذریم
 ارتفاع کوه که شود پس معلوم شود که درجه از زمین تا
 ابر انکه درجه را فاسد کنیم که چند فرسخ و چون این معلوم
 شود باقی بلدین بقایان کن در هر گاه به دست در وضع
 در رسید و سمت که در خط عظیمه است ضرب کتب هشتاد
 میشود و نصف آن چهار هزار است پس ساحل در این جهت
 ساحل در این جهت چهار هزار فرسخ باشد و هر فرسخ عبارت
 از سه میل است و هر میل عبارت از چهار هزار فرسخ است
 زرع عبارت از نیست و چهار هزار فرسخ است و هر فرسخ
 از شش عشر است که با یکدیگر هم شده باشد در عرض از ربع
 معتدله و عرض هر ربع بمقدار شش عشر است از ربعهای
 بیرون از این صنایع از ربع مسکون اکثر معیور و این جهت
 مستطیل این ولایت خط استوا کرده اند تا واقع شود در این
 تحت مدار اول حد کما و تمام معیور را فسخ کرده اند تا این که
 خط استوا و از ده درجه شمالی و از ده درجه جنوبی

اوقاف بسیار بلاد چند یافته اند اما این اعتبار کرده اند
 زاید بود و از خود درجه جنوبی که بلاد سپاسه اند آنچه
 انکه در خط افق است جنوبی است و ثابت است و این
 در مدار است که در این جهت باشد بر مدار است و دیگر در همین
 در شمال معتدل عرض که در قسمت و شرح در جبر سده و این
 نیافته اند از خط سما و هر فرسخ در طول از شش نایست
 بنا بر وجهی که ذکر شد و در عرض چند کند در غایت در این
 نیم ساعت تفاوت کند و مبداعات را در طول و این
 که در این بعد شهرها از آن بر اولی بر وجه باشد با این
 انکه مغرب فریب با ایشان پس در آن محقق باشد نزد ایشان
 و بعضی علماء هند از جانب شرق گفته اند تا بعد درجه
 حرکت اول باشد با از جهت انکه این جانب محقق است
 مطلع اوار است در ایشان پس در مدار است از جانب شرق
 که از آن کند خوانند و آن مشرق است این بود بر این
 و از جانب مغرب خبر است که وقت معیور بوده و اکنون

در این
 راند شد
 ۳۰

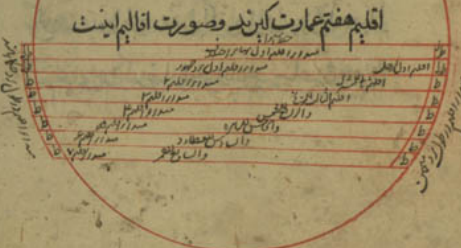
وآن مساحت بجز این خال دانه و از اینجا تا ساحل دریای عرب
 درجه است و بعضی این مثلث را مبدأ امر است در طول این است
 در این بحر کتبند و اما مبدأ اقلیم در عرض اینجا بود که در این
 دو از درجه و در این است درجه باشد و چنانکه مذکور شد
 از خط استوا تا اینجا همه که عبارت داخل اقلیم باشد
 و بعضی از داخل اقلیم دانند و مبدأ اقلیم اول از خط استوا بود
 و اما ما در این خط استوا با اتفاق داخل اقلیم دانند و خط
 اقلیم اول با اتفاق آنجا بود که بفار ا طولی بزرگ ساعت است
 و عرض شان در درجه و نصف و ثمن درجه و در این اقلیم
 است بعضی بلاد در این تا محیط دوران و جنبه و نور و
 غایب که معدن ذهابشان از بلاد سوران مغرب نقل شده و
 بجز این ارمک جنبه و اکثر بلاد این همچون معلا و سید
 ملک و طعنا و سبا و طفا و طهات و حضوت و منته
 طیبه و طحا المقتضیه عمان و طرف جنوبی از ارض حجاز
 بعضی خلیج فارس جزیره کرد دلی و آن از قبل سالها این است

دوازده عرض و نصف
 و پنج ماعده و در این
 بعدی ۳

و بعضی بلاد جنوبی از سند و هند و ساحل بحر جنوبی مبدأ
 اقلیم دور آنجا بود که بفار ا طولی بزرگ ساعت و ربع باشد
 و عرض اینست درجه و ربع و ثمن درجه و وسط آنجا بود که
 بفار ا طولی بزرگ ساعت و دقیقه بود و عرض اینجا
 درجه و چهار دقیقه باشد و در این اقلیم واقع بعضی بلاد
 برین بعضی بلاد از قبله و اکثر بلاد صعبه و بعضی بلاد
 جزیره عربستان و رینه و سولیمانیه و مکه و شرفها الله تعالی
 و طایفه ناصبه و در این اقلیم بدست هفت کوهست
 آنجا را همانند آن و اکثر اهل او بنی القریه و مبدأ سبوع آنجا
 بود که بفار سبوع ساعت و نصف ربع باشد و عرض اینست
 هفت درجه و نیم درجه و وسط این اقلیم آنجا بود که در
 ا طولی بزرگ ساعت و ربع دقیقه باشد و عرض این درجه
 چهار دقیقه و در این اقلیم ولعت بعضی بلاد نجه و برین
 عرفیه و سوس و فیران و طرا و غیره و اسکندریه
 و مصر و مضا و مدینه و بیت المقدس و طبرستان

و عرض او چهل و سه درجه و بیست و دو دقیقه و وسط آن
 جای بود که نصف ارض طولی از ده ساعت و نصف بود و عرض او چهل
 و پنج درجه و یازده دقیقه و در این اقلیم وضعیت شمالی است
 و بلاد طایفه از آن فرجه و بعضی بلاد هم مثل قطب است
 و معظم آن کشتان و در این اقلیم بیست و یک جلا است و چهل
 و اکتان الوان او سفید است و بعد از هفت جایی بود که نصف ارض
 شانزده ساعت باشد و عرض او چهل و هشت درجه و نصف
 و نون و در این اقلیم و اقصی عیاش و بلغار و جبال و جبار که
 میگردند اثنان که چون وحوشند نباتات اثنان که مشرفند
 شمالی با جوی و ساحل و در این جبال و نهار مانند اقلیم
 یاسند و آنرا شام و جمعه و جبار است که نصف ارض از آن عرض
 و ربع باشد و عرض آن چاه و سه درجه و از اینجا تا اقصی
 بجهت عمود است داخل آنند یک ربع و بعضی در اقلیم دارا که

پانزده ساعت و در ربع باشد
 و عرض او چهل و هشت درجه
 و در وسط آن است که در ربع
 اقلیم ۳



چون قیاس اختلافات مسانه ایشان و قسمت اقلیم مذکور
 شد اگر خواهند که استخراج مساحت را از این هندسه معلوم
 کنند اولاً باید که قطعه از سطح ارض را مسطح کنند تا چنانچه
 و در این بر آن قطعه رسم کنند و آنرا که از آن مقابل آن
 مرکز را بر آن آید و کشند چنانکه مرکز آن را عده طایفه آن
 آید و داخل و خارج آن عمود را از محیط دایره نشان کنند
 ما این بر این دو نقطه را با باند و خط از آن نقطه گرفته
 استخراج کنند چنانکه مرکز را بر آن گذرد و نقطه مقابل آن
 شود و قطر دیگر که بر او عمود باشد استخراج کنند تا این را
 ربع بدیدند آن خط از آن خط نصف النهار باشد و خط
 نیز بکشند و دیگر خط مشرق و مغرب و صورت دایره ایشان



در اینجا از اصول اربعه است تا در هر
 که اقصی و بلاد آن ربع است
 اول ربع ربع است و از آن ربع
 و در این ربع ربع است و از آن ربع
 ربع است ۱۲

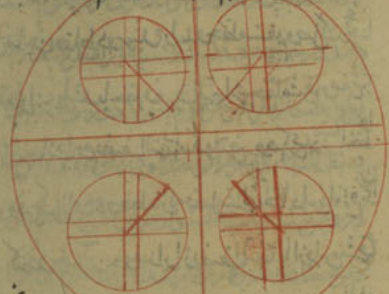


و چون خط مشرق و مغرب یابد و خواهند که در مشرق است
 قبله کنند باید که اختلاف طول عرض را معلوم کنند
 چند درجه و دقیقه است و نسبت او را بقطر باشد که چند
 و این نسبت از قطر دایره معلوم آن مرکز دور شوند بجای
 نصف النهار مگر مشرقا اگر اختلاف در طول باشد و اگر اختلاف
 در عرض باشد بجای خط استوا و طریق دور شدک آن مرکز
 دایره چنانکه که بر کار بر داند و نصف قطر دایره مشرق
 نشانده و بیرونند که چند درجه بالستحارند بان قدر
 مرکز گذشته نقطه نشان کنند و بموازات خط
 النهار خط کشند اگر نسبت که یافته در طول باشد و اگر
 موازی خط مشرق و مغرب کشند و آن دو خط با یکدیگر
 نقاط کنند با داخل دایره با خارج باند داخل و خارج
 و خط که این مرکز دایره بمجا نقاط کند در ساق باشد
 طریقه دیگر آنست که سه ربع دایره را منقسم کنند بچهار
 ربع را نمود درجه رسد و از نقطه جنوب شمال دور شوند

اصلا

اختلاف باشد بین طول بلد و طول مکه و عظمه بجای نقطه
 مغرب و همچنین از نقطه شمال مقابل شرق بجای نقطه مغرب
 مابین نقاط دور شد و با بدو خط منقسم وصل کنند و خط
 موازی باشد با خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب
 در جای چنانکه نصف النهار مکه و مشرق و دیگر در خط
 و هر یکی از آن دو خط بنزد نقطه مشترک نشان دایره افق و نشان
 که هر یک از آن دو مدار از نصف النهار با آن دایره مشرق
 مغرب بقدر اختلاف طولین با بقدر اختلاف عرضین باشد
 و این دو مدار با هم متقاطعند با نام در دایره و از محل تقاطع
 قطبین مدارین مذکورین خط بکشند تا از نقطه مقابل باشد
 این مخصوص بلایست که زیاد بود در طول و عرض گذشته
 و اما بلد که در ربع شمالی باشد و اما بلد که در ربع
 شرقی باشد با این قبایل معلوم کرد چنانکه اگر ربع
 ربع باشد عکس باشد و اگر ربع غربی و شمالی باشد باید
 از نقطه مغرب شرقی بنقطه جنوب دور شوند و از نقطه

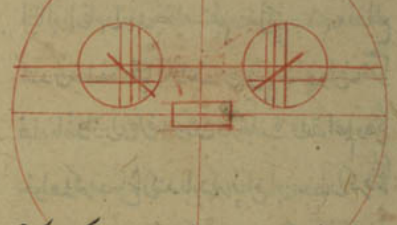
شمال و جنوب نقطه مشرق و عمود را عکس کنند اگر ربع مشرق
باشد و صورتی که در این شکل معلوم کرد



و اما چون بلد خط استوا را عرض نباشد پس اختلاف عرض
نباشد اما اختلاف طول باشد و از برای عرض اختلاف
کرد طول را بدینا بطریق دیگر بود که در اینجا ذکر بقدر
عرض مکه و شرق را از خط دایره مکه کرد و فقط شرق
مغرب باشد از این دو نقطه بجای شمالی شود و فقط
نعمین کنند و خطا اینها خط وصل کنند و این موازی خط شرق
و مغرب باشد در طرف مکه معظه و اختلاف دایره خط
چرا که بلدی عرض نیست و اما طول اگر بدینا بر طول مکه

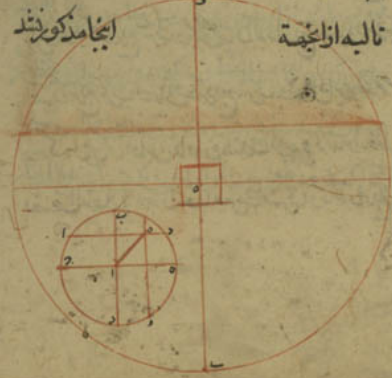
مدله

مبارک که باید که بجای نقطه مغرب دور شوند و اگر نصف شرق
و از جهت تقاطع این دو خط نامرکز وصل کنند پس یک طرف این
خط نامرکز وصل کنند پس یک طرف این خط که در جای شمال باشد
موازی کعبه میباشد اینجا چه درین شکل



و ما از برای دایره شمالی این عمل را در این آب و در نیم گنبد مکه
و این دایره را افق مکه معظه گویم و خط آخر را خط شرق
و مغرب خط ب که را خط نصف النهار و ب که را خط شرق
شرقی و در این ربع شرقی و جنوبی و در این ربع جنوبی و مغرب
آب را ربع غربی و شمالی در این ربع شرقی و شمالی این در
نیم گنبد مکه مکن و این را دایره هندای گویم و در خط
نصف النهار که در خط مغرب مشرق و در این ربع

و شرقی و غربی و جنوب و شمال و ربع شرقی و جنوب و ربع غربی و ربع جنوب و غربی و ربع غربی و شمال از ربع بجانب بقدر تفاضل طولان دور شود و در نقطه نشان که بر روی روزه در هر دو ربع بجانب بقدر تفاضل عرضین و علامت آن گذاریم و خط این را نام برادیم خط مستقیم و در هر یک چنانچه تقاطع کند در نقطه و در خط آن را بخط وصل کنیم چنانچه طرفه موازی قبله باشد از برای طرف بودن در جانب و الله اعلم و هر گاه خواهد که مصلحتی نماند باید که یک طرف این خط را که در خط است در همان برجهای که بر طرف دیگر آن که در جانب است در همان حاجتین نماند و بقیله نماند که در جانب چون نسبت میان فرج و جوی که در خط خواهد شد در خارج ناله از الحیمة



و چون سابقا ذکر شد که در خط مذکور با هم تقاطع کند گاه داخل و گاه خارج و گاه نه داخل و نه خارج چون شکل منصوص است بنابر این تفصیلا ذکر نشد



و با آنکه مبنای این اعمال از اربعه متناسبه است یا این تلامذات متناسبه زیرا که در فتح جمیع جهات و اربعه متناسبه عبارت از چهار عدد است که نسبت اولی با ثانی نسبت خطی نسبت ثالث باشد بر اربع و عدد اول را طرف اول گویند و بر اربع را طرف دوم و عدد ثالث را وسط اول و ثانی را وسط دوم و مثلاً متناسبه عددی بود که نسبت اولی بنا بر متناسبه ثالث باشد ثالث و در اربعه متناسبه

که سطح طرفین معانی سطح وسطین باشد و در ناله ناله
 نه اینچنین است و در اربعه متناسبه احد طرفین مجموع
 میباشد یا احد وسطین و در ناله متناسبه وسطین
 گاه باشد که مجموع ناله متناسبه معلوم کنند
 ازان مجموع دیگر را اربعه متناسبه و فاعل این
 گاه دور معلوم باشد در بلد دیگر کشید و جلد
 ضرب را بکنند که ناله متناسبه باشد و بعد
 فاعل اربعه متناسبه مجموع دیگر را معلوم کنند
 که فاصله را اینچنان معلوم کند که فوس ربعی کشند از
 مسافتی که در میان طول این شب و فوس را که عبارت از
 مابین هاست و صل کند نقطه ده و فوس یکی و ناله
 فوس چنانچه در این است که بنا کرد و صل کنند
 و این فوس را بعد طول کویند و فوس یکی که در سمت
 بلد و مکه رسد و صل کنند بر آب و چون فوس چوین
 شود متناسبه را نشان ملاحظه کنند و فاصله را

کند اگر خواهد که فاصله بین این بلدان اینچنان که گفته شد
 رسم کنند یا بیرون

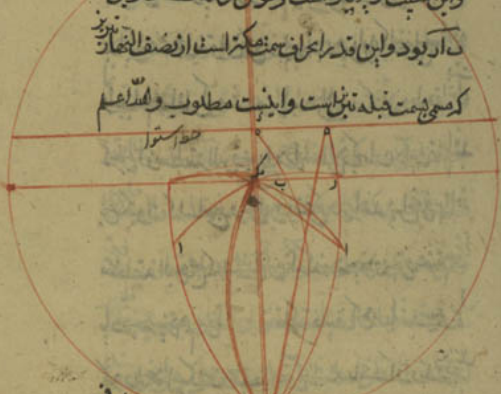


پس که اگر آسمان این زمین است و بسم الله الرحمن الرحیم
 قطب معتدل و ده از ناله فوس را و اربعه عرض زمین
 و عرض کتبی و فوس بعد از و حراه نصف النهار
 و در نصف النهار که و آب فوس که بقطر است و حری
 گذشته باشد و عرض مکه که در دقیقه و اربعه عرض زمین
 مع طول مکه عرض دقیقه طول مابین ربع درجه و ده که
 در مابین طول این است و آن دقیقه بی سطح مستوی
 نیست که بی که نیست چنانچه که آن نام عرض مکه است و آن
 نه که کط ناسبه بسوی جیب است که آن بعد از طول است
 نیست چنانچه که کج اعظم است بسوی جیب ده که مابین طول
 و آن که حرکت ناسبه است چنانچه که در جیب حرکت را که طرف

در جیب ده که طرف دوم است حاصل آید و همان کران
 جیب است بطولت و قوس آن که تعدیل طولت و لطمت
 همین بنابر فرغ بودن استغناء نیست میگویم که در جیب
 نام بن سوی جیب نام بر مشا نشین جیب اعظم است و
 جیب نام جزو جیب نام بن کران تعدیل طولت و
 دقیقه و جیب نام بر کران جیب است که کب طح
 نانه در هر گاه متعینیم او را بر جیب نام بر بیرون آید
 نام جزو کلا و لب رحمت است و قوس آن که تعدیل
 است و تمام او صح نده و این قوس جزو است که در جیب
 قوس جزو نام عرض بن بن است دقیقه پس است قوس
 نوده بن بن بار غیبه معنی میگویم که نسبت جیب نام از
 جیب نام آن مشا نشین جیب اعظم است سوی جیب نام بن
 نام از مسایبتند که بنوانانه و جیب نام جزو خواهد بود
 صح نانه در هر گاه مشا نشین که یکی از بنهار در آن
 میشود بواله اولد نانه و این جیب نام با است و قوس او

قوس را که

عظ او نام اولونا و این قوس با است که ما این
 و مکمل بر سب مستغنی بود نسبت میگویم که نسبت جیب
 بسوی جیب بن مشا نشین جیب اعظم است بسوی جیب
 و جیب که او را ما کن نانه است و جیب با عقدا
 آن نانه است در نسبت که اولد را بنانی نانه بن
 و این جیب او به یاد است و قوس او نه لطالت و این
 در بود و این قدر اعراض منحصرا است از نصف النهار
 که صحت قبله بنانی است و این نسبت مطلوب است
 و اما این جمیع شقوق که مذکور کردیم بنابر آن بود که
 در طول و عرض هر دو باشد و اما اگر اختلاف در یکی باشد



که اگر اختلاف عرض باشد در طول برینم که اگر عرض
 باشد بر مکه معظمه سمتی که نقطه جنوب باشد و اگر عرض
 ناقص از آن عرض مکه کمتر نقطه شمال باشد و اما اختلاف
 طول در عرض مساوی نقطه مشرقی و مغربی صحیح نباشد ^{بیشتر}
 فهم کرده اند و بر آن لازم میاید که عرض مکه کمتر باشد از آنچه
 مفروض است و بنا ملازم در محله خود مذکور است ^{بیشتر}
 بدایره هند را می توان کرد در این بلد بر این که استخراج ^{بیشتر}
 و ایجاد همانی که مشهور با سطرلاب است کند و طریقت ^{بیشتر}
 که از منطقه البروج را در سطرلاب که آن دایره نام باشد
 بر عکس بود که اسامی بر وجه آن بر یقین کرده باشد ^{بیشتر}
 منطقه البروج که در این مکه که در چون جزو هشتم ^{بیشتر}
 باد در جبهه پنجم سلطان بر خط که تصدیق کرده باشد ^{بیشتر}
 که در وجه ^{بیشتر} و نقطه ^{بیشتر} که نشسته باشد که در ^{بیشتر}
 که در این حدیث بر کدام جزو از جزای صحیح آمده است ^{بیشتر}
 بسیار فشان کند و بعد از آن عکس و بر حرکت دهند ^{بیشتر}



ما بین طول این دیوی عرب اگر بلد شرقی باشد اگر ^{بیشتر}
 عکس باشد بین اینم که در این حرکت که عکس بود ^{بیشتر}
 از اجزاء منطقه که فرض است بر کدام مفضل ^{بیشتر}
 مفضل است ارتفاع پس در وقت سهیلان افتاد ^{بیشتر}
 باید که مفضل این سطح افق ^{بیشتر}
 مسامت قبله باشد و الله اعلم و باید داشت ^{بیشتر}
 سمتی که بدایره هند معلوم ^{بیشتر}
 در این عرض مشخص شد اما شناختن ^{بیشتر}
 طریقت آنست که قبله ^{بیشتر}
 قبله آنست که گاه ^{بیشتر}
 و طرف دیگر ^{بیشتر}
 که در جهت ^{بیشتر}
 اینچنانست که طرف ^{بیشتر}
 و تخمه را بر ^{بیشتر}
 باید که ^{بیشتر}

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, covering approximately 15 lines on the left page. The text is faint and difficult to decipher due to fading and bleed-through from the reverse side. It appears to contain names or titles, possibly related to a collection or a specific subject matter.

۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله العظيم ويا محمد عمو النبي العظيم
 الافلاك بالتحاقيم والبيت عن يد امة الاشيا والاشيا بالتحاقيم
 عن ان محيط كبر دائرة الفلك الاطلاق جبر حجابك والصلوة
 على سيدك عين اعيان اهل الكمال والدين هم البروج الكاشفة
 في الفلك الدوار **باب بعد** سائر اسماء سبع رصده بنده كما بين
 مح عقل بودند ما شكن كزين فرخنده كيز سعاد رسالت
 نور بر نور العور الى الله العز ورتب ايمانك علم قاتر همدست
 تا در سجدت اشرف و الطيف الصول و فروع ربيع مشرف كيز
 و بصنعت جام جهان نمانع سطرلاب شمول هو قوتها اين علوم
 رانها برافيت و در ستارگان تفصيل ان مودن آداب و نصف
 النهار قبة الارض و مخبر بر بعض سبب فطران چون بر در نصف
 ديگر پس اين در فصاحت بقوه مطالعت است اكا رور سيل ان ضد
 خضر صا از شروع انك علم را يا فرمولانا عبد العباس جندب و انك
 بيرونه ابوريان را اي بر بنام جان رس نينه و صفه فزينا كه عظيمة
 خيال است و عمل رسم معتقدات شكرد و پاره ان شيطنة حركت زمين و
 در ان در رس كمار تعرف در فرود اين رسم در هر دو پنج دار

المر

كسر علاقه عقل از تقيد مشترك خود را ظهور داده و خود را كه
 از بر ارباب ميل لطيفه و غيب آن رسالت انكف ما در ان كسر
 بطلم الهملاج **باب** جواز واحد و كبر كشت از اوج بتر در درك
 جودست هملاج بقا و فخر و قوتها كبر همين از اوست در
 رفق و حلايق و ان سلكه سقده و سيمت اب و ارباب
 ترجم مترجم لغوش مجرده شوند قسم و اوقات **مقدمه** در لغوش
 صغري كه كوره كز از از اجزائش كلسه كلسه مثل نقره و رنج و غير ذلك
 و در در ان ايمره تمام كلسه كه مشابيه محول النهار شد و اگر ايسد
 و شرف هم و كلسه و ايمره ديگر در درون ان ايمره كلسه
 متصل با او باشد و نيز ايمره ديگر در درون ايمره ناله كلسه نيفت
 مناسب از بر نصب القام در ماين ان دو ايمره است و در نصب
 ارقام از خط علاقه كلسه كه در حوايه هر شده و در كطرف ان صغري زاوية
 بگذرد مثل كلسه سطرلاب در در ان عروه و صلته و علاقه نيز نصب
 كلسه و در درون ايمره كه كلسه به محول محول اوقات كلسه كلسه و منطقه
 البروج را انك كلسه تا اس مودا سطران و بعد از ان در درون
 منطقه در ايمره ديگر كلسه هر نصب اس اني اربعه دار ارقام در ان
 و در خط از ان ايمره كلسه نيز ايمره ديگر كلسه علاقه و انك نصف

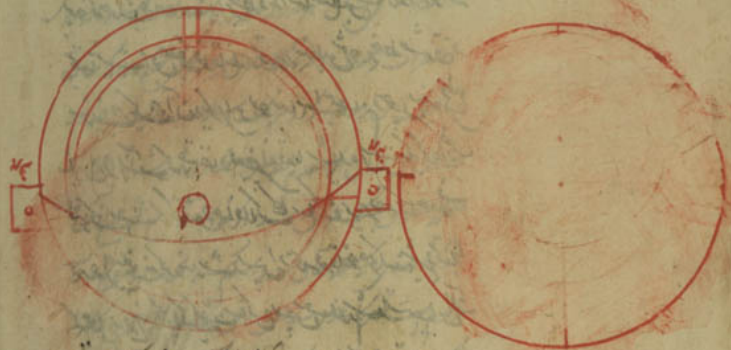
انهار که نیند و در خط مشرق و جنوب و اقیانوس نظرات در دور
سموت و خط طوس است و در معراج در اعلا اطلال از هجرت و اقامت
مکوس و مستور کشند و در قام و در انهار از نصبت کشند و در
که اگر و اس و برشان تا به قدر که مقدور باشد نصبت کشند و ما از برای
مقنطرات سموت و غیر ذلک در سبب اجتناب کشند زیرا که سابق
بر تالیف این رساله در معرفت اسطرلاب تالیف یافته بود
و اعمال این از آن نیز معلوم بود پس خستار از آن شد اما اعمال این
صغیر خصوص یک عرض باشد و اگر خوانند که جامع شود جمع آن
باید که در دور دیگر صغیر آفاق متعدد رسم کنند ای که در صغیر اسطرلاب
رسوم است تا هر گاه خوانند عمل در اقیانوس مطلق بکشند صغیر را که غیر از
عکس است بر غیر وضع که مذکور خواهد شد کشند و ذکر آن صغیر است که
بر دور صغیر مذکور صغیر است و در رسم مظهر اربعه و اقیانوس بر آن کشند
و در این مظهر تا در نقطه که غیر از اربعه همان باشد نصبت کشند
و بعد از آن اجزا را بریده را از آن بسیند ای که یک نصفه عضده
که شرط آن در رسم صغیر است که خوانند و یک طرف عضده را که شرط
در خط طوس شود صغیر بسیند و از آن نقطه که محیط دایره رسیده
باشد بصیرت فرست در کشند و نیز از آن که فریب و در راقم گزارش

بدر

معلوم کرده

این قسمت از اعمالش و نیز از آن صغیر صغیر مظهر است و در رسم آن
ای که یک ربع را اینها که در زمین و در سبب نظایر اسطرلاب است
و گاه باشد که در صغیر این و مستور کشند و صحت عمل این آن
بجو که چون عضده را بر خط دایره اسطرلاب بسیند که در صغیر
حق نیست اقیانوس فواید و تحقیقات منطبق شود و خط مشرق و
مغرب بر یک مکان دیگر این بومنا را به هم رسانند و چون منطبق
این بر آنست که عقده و عقده از قدما شده است که که در اثر
تجوک است بجز کثرت و افلاک که ساکن بر هر قدر اختلاف
در عمل صغیر مذکور باشد پس از تجدید فواید بجز کثرت و تحقیق
که عمل در آن دو کواکب است ساکن پس معلوم شد تسمیه این
بدر در صغیر اسطرلاب است و در رسم آن بر آن دو کواکب را
بر دور دیگر کشند فلک که در نظام مذکور است که در آنجا و بسیند
که ذرات جسمی در حالت انحراف عمل نمود و مقدار در کات
افلاک و احوال این از قریب و بعد و طلوع و غروب
و استقامت در جهت و جهت آفتاب در احوال طلوع و غروب
شقی و اوقات صلوة و در لا قیود و مع این علم شریک است
اما محتمل شد چنانچه در نظر آن که در ذوق بسیند علم

اسباب بعضی و علاجات ذوق در سنگ که خفند و خوار گشتن از آن
 و تصور نمودن آن قام در رسم صورت و تقطیر آن و غیره و کلامی
 دو کلمه تر از ذوق است علم بالصواب



در رسم ارتفاع کوه و زمین و غیر آن از روش
 آن اولاً بسایر دانست که سطح ذوق قائم باشد که سطح افقی از روش
 کوه است که بر او ایستاده و شکل آن را با ذوق بسوی
 پس سطح ذوق در سطح ابراهه ارتفاع باشد و چون سطح سنگ را
 از آن کوه بر گیرند باید که در عمق در آن کوه عمق کنند و عمق
 بر سطح است که در ذوق که در جانب خط مشرق است در خیال
 آن کوه عمق کنند و از آن بالا جزایر محیط ذوق که است

یا علاقه

یا علاقه در دست چپ گیرند و هر طرفه منطبق بر خط جنوب می نهند
 نیز کنند و عمق ده را بر خلاف آن بالا جزایر است مانند تا آنکه
 شعاع نیز از تقیبه هر دو فوقاً بر یکدیگر افتد و اولاً دانست که در
 ارتفاع شش در عمل اول کنند و در غرض باشد پس ایستادند از خط
 عمق تا در آن جزایر محیط مقدار ارتفاع نیز باشد در وقت عمق
 در آن نور آفتاب در زمین ظاهر باشد و شعاع آن ظاهر باشد
 یا حواصی که ارتفاع از کوه است که بر گیرند باید که یک چشم در ابرویم
 که از آن در یک چشم دیگر نگاه کنند از جهت من عمق تا بعضی از
 کوه است که ارتفاع آن بر گیرند و در نظر آید پس ایستادند
 خط عمق تا در آن جزایر محیط مقدار ارتفاع بود در وقت عمق
 در آن عمق معلوم است غایت ارتفاع و صورت
 فصول را بعد از ذوق در طریقه اسرار آن چنان شد که غایت
 ارتفاع در دو روز متوالی است تا در ذوق که نیز در نظر کنند
 اگر ارتفاع در دو روز زیاد باشد این است در نصف صاع
 بعد از یک ابرویم و بعد از آن اول جزایر باشد در ارتفاع
 دوم در زمان صاع بود باطل باشد یعنی آن اول در طمان واقع
 پس بر او پس عمق غایت ارتفاع را در صاع کنند و طمان کنند

و همچنین که با خط علامت در کجی قطع کرده اگر در مابین دو نقطه باشد
 تقریباً بعبق است با رنگد و بسیار علامت کشند بعد از آن عضه
 را بر خط علامت منطبق سازند و اگر در هر دو جانب کشیده
 پس بهینند که از عضه در هر دو علامت بر کمر است از آن
 نیز نشان کنند پس اگر در جانب در نصف عضه باشد عضه
 را از آن پس خبری نیست خلاف آن اما اجزای هر دو حرکت میکنند
 و اگر در نصف عضه بتوالی پس بهینند علامت که بر عضه ده
 کرده بودند هر چه در اجزای منطبق آمده است که آن عقوم ای
 بود پس باید که همین جزو از منطبق در نصف النهار باشد در نیم
 روز و اگر چه هستند از نیمه بعوم حاصل و بیشتر در ربع و قمر اما در نیم
 که عظیم الوضی هستند اگر چه در دو شب بتوالی غایب از افق
 معلوم کنند و قدر آن در نصف النهار علامت کشند از خط علامت که
 سرگرد شد و نیز عضه در علامت کشند و بعد از آن علامت در خط
 از محکم کرده عضه در آن خلاف آن حرکت میکنند پس علامت
 سرگرد بر هر جزو که باشد بعوم آن کو کشیده عمل را آن کرده بود
 و از بر موقوف فصولی از بعد نگاه کشند که از اربعه آن است در آن
 باشد و علامت عضه در اجزای آن که در اجزای اول عمل یافته اند

نظر

فصل ششم در اجزای اول عمل اجزای اول بود فصل
 سیم و اگر در ساعت مابین اول وسطه و اجزای سیمه منفرات
 مابین اول میزان و اجزای فوس فی غیر در میان خود
 فوس النهار و فوس الليل بعد از النهار و فوس النهار است
 از روز که کشیده یا باقی مانده و از شب که کشیده یا باقی مانده و اجزای
 ساعات دورتر تا معرفت فوس النهار و فوس الليل است
 بعد که عقوم ای است در منطبق ثابت طریقی کشند و عضه در اجزای
 جزو از منطبق که آن را در آن قرار اند که در آن جزو عضه که
 منطبق بر جزو دیگر است علامت کشند از آن در عضه که او حرکت میکنند
 تا این علامت بر اجزای ششم اندازند جزو دیگر در اجزای ششم نشان
 کشند و عضه در اجزای اول اجزای اول که در علامت عضه
 که از بر بعوم ای کشیده بودند در افق غیبی کشید پس نیز جزوی
 را از اجزای ششم کشند که در مقابل جزو بر اجزای ششم اول تا دویم
 ایچ باشد فوس النهار بود و اگر عضه در اجزای ششم و حلقه افق
 تا در افق غیبی حرکت میکنند ایچ باشد و حلقه افق را بعوم ای کشید
 النسل بود و معرفت بعمل آن بود که بعوم ای کشید که در افق باشد
 یا غیبی که از آن در خط مشرق و مغرب بود و در حالت هر یک

جدر و زشت کن کنند پس مقدار که باید با این خط مشرق و جنوب
و علامت که بر اجزای کرده بودند در جدول و نصف این فصل
است همان فوس الهنا و نصف دور یا فوس اللیل و نصف دور
و چون می خوانند فوس الهنا و فوس اللیل و جدول کوکب که در اول کتاب
و ثوابت در دفتر که در علم الفوق باشد بر خط کوکب که در اول کتاب
نیز معلوم توان کرد و اما معرفت ایوانی که اول ارتفاع کتاب
یا کوکب که در این خط که در جدول و نقطه از معطرات صحیح که معلوم
باشد در ربع و وقت که کنند اگر اربعه شش بر اربعه شرق و آلا
در جانب یک بعد از آن عضده را بر معلوم آن که انداخته کنند
بخط کوکب که در جدول و باقی شش که از دور و وقت که کنند و علامت عضده
در بر نقطه که در اول ارتفاع و وقت یافته بودند که از دور و وقت که کنند
پس از آن اول ارتفاع در دوم بر توالی ایوانی باشد و این باشد از دور
گذشته و اگر علامت بر کوکب در اول ایوانی که در وقت که کنند پس از
نشان دوم تا معلوم بر توالی ایوانی باشد در ایوانی که در وقت که کنند
از آن در دوم علامت مذکور در این خط علامت که از دور و وقت که کنند
تا خط علامت بر توالی ایوانی که در خلاف توالی ایوانی باشد تا باقیمانده در یک
اندان اما از بر ایوانی که در شش با باقی مانه طریق که در وقت که کنند

جزو نظیر معلوم آفتاب با درجه معلوم کوکب مع باشد بیکه عضده را
بر کوکب که در اربعه از آن گرفته باشند که از دور و وقت که کنند که در عضده
بر معلوم کوکب آفتاب است بر آن علامت که از دور و وقت که کنند که در عضده
تا علامت مذکور را می شش در آید پس هر شش که کنند در کوکب عضده
را وقت که دهند تا علامت عضده بر نقطه ارتفاع موجود
آید پس هر شش که کنند و از آن اول نشان در دوم بر توالی ایوانی
ایوانی باشد در ایوانی که در شش که از دور و وقت که کنند در ایوانی که در شش
معلوم کند بیکه عضده را بر توالی ایوانی که در وقت که کنند تا علامت که در
بر ایوانی که در شش که از دور و وقت که کنند پس از آن اول نشان در دوم تا معلوم ایوانی
از شش مانه شش که در علامت مذکور را از نقطه ارتفاع که
هر شش که کرده باشند موجود نقطه نصف النهار بر بند و از آن
مذکور تا خط نصف النهار ایوانی باشد از نصف فوس اللیل که کنند
اگر اربعه شش بر اربعه از آن ایوانی که در شش که از دور و وقت که کنند
معلوم شود در وقت که نصف فوس اللیل معلوم باشد و اینها که در
در وقت که نظیر معلوم آفتاب تا بقوم کوکب مع باشد و آن که معلوم
و تا خط نظیر معلوم کوکب مع باشد که در وقت که کنند در وقت که نظیر
که شش و علامت که در جدول نظیر مذکور تا تمام بر بند ایوانی که

اگر در هر بقوم مقدم باشد بر خود نظیر عضا ده را بر در هر بقوم که از آن
 دورتر است کند و بعد از آن بر خود نظیر در وقت کشیدن و پائین کشیدن
 را که از آن تفاوت است اگر او را کم کند و اگر کمتر مقدم بر بقوم باشد
 تعدیل بر او را فرزند تا در تحقیق معلوم شود اما باید بدینست که اگر
 بنا بر تحقیق در جهت فلک اعظم شرق و غرب کار از آن یک زمان گویند
 و یا زده زمان را یک عت پس در این چون زمان زده کشند صریح
 قسمت ساعتی که کشند از وقت طلوع احوال تا زمان غروب و این
 کمتر از زده در هر شب که از آن چهار دقیقه کفر بر ساعتی آن کشند
 تا ساعت و دهانی که کشند از روز معلوم شود اگر در این باقیه را این
 طریق قسمت کند ساعتی تا در وقت طلوع معلوم شود اگر باقیه در
 تا نیم روز یا از نیم روز که کشند را خواهد بود نیز با زده کشند ساعتی
 تا نیم روز یا از نیم روز که کشند معلوم شود هر ساعتی بود معلوم است چیزی
 ساعت از شب که کشند یا باقیه مانده و چون محسوس النهار را در هر
 که کشند یا محسوس الليل را معلوم کنند و با زده کشند مجموع
 ساعتی روز یا شب بیشتر از مجموع ساعتی روز از آن پس در چهار
 کم کنند تا ساعتی شب بیشتر از آن کشند ساعتی ساعتی روز
 باشد در صورتی که وقت از ارتفاع چون خواهد

طالع

طالع ولادت یا نخست سار وقت در دفتر که از ربع که شش شش
 و غیره است از دوره معلوم کنند تا یک ربع و در هر احوال را
 از منطقه ثابت است اگر کند و عضا ده را از خط عطف سطحی است
 احوالی هر در احوال عطف باشد پس کشند که هر چه در منطقه
 محوک بر علامت که کرده بودند آمده است بر آن نیز علامت
 کنند و عضا ده را حرکت دهند تا این علامت بر معطر احوال
 که گرفته اند آید پس کشند که هر چه در منطقه محوک را می کشند
 آمده است بر آن نیز علامت کشند و دیگر عضا ده را از خط عطف
 سطحی کشند پس کشند که علامت که را می کرده بودند از منطقه
 محوک هر چه در هر در آمده است از منطقه ثابت است پس همان
 ربع در هر چه که طالع باشد اما در طالع بر شب بیشتر است که اولاً
 عضا ده را بر راس کوکب که ارتفاع آن گرفته اند که از آن
 در کشند محل قطع عضا ده با منطقه ثابت در هر چه در است
 همان هر چه در از منطقه کشند پس عضا ده بر خط عطف سطحی
 کشند و در کشند که منطقه محوک هر چه در کشند کرده بود
 از آن معلوم کوکب بر چه آمده است بر آن علامت کشند پس عضا
 را حرکت دهند تا این علامت بر معطر احوال آن کوکب آید که

ارتفاع آن را فرمود و بر پند که را می شرد از منطقه تو که چیده است
 بر آن علامت کنند و عضده را بر خط علامت منطبق سازند و می بینند
 که آن جزو چه فرود آمده است از منطقه است پس باید که همان
 جزو درین وقت مخصوص اطلاع باشد و اگر خود کند که ساعات
 نیز تا بی عمل محکم کنند باید که در هر که علامت خود کرد را بر نقطه
 ارتفاع موجود که داشته باشد و در وقت که کنند و این علامت را
 بر خلاف توالاتی که دارد مافی شرقی برین و نیز در وقت که کنند
 پس ازین اول بر خلاف توالاتی که در دوم در این باشد
 از و در که شده یا از شده و ملاحظه اعمال و چون در این از و در باقی
 مانده یا از شده که شده یا مانده ملاحظه که باقی که در شده معلوم
 شود پس که در این از و در زمانه قسمت کنند هر چه عدد ساعات
 مستور باشد و اگر در و از و در قسمت کنند او را ساعات مجموع و در
 او را ساعات مجموع همان بود که چون کوس آنها را در و از و در
 عدد ساعات مجموع است که کنند و اگر بماند در این که کنند تا او را
 ساعات مجموع در و در حالی آن معلوم شود و چون از او را بر بعضی
 کنند که با او را ساعات شیب بود این که نسبت او را
 ساعات روز که نصف کوس آنها را بر کوس اللیل چون

بیشتر

نسب او را یک عت شیب است و نصف کوس اللیل
 با کوس اللیل بر شکل سینه دم از این اصول نسبت او را
 یک عت و در با کوس آنها چون نسبت مجموع او را یک عت
 روز و او را یک عت شیب شد با مجموع کوس آنها و کوس
 اللیل که یک در است پس چون او را یک عت روز را از
 کم کنند او را ساعات شیب تا ماند در وقت
 ارتفاع او را ساعات شیب تا ماند در وقت در عکس ساعتی است
 و در اختیار است و در وقت که در هر که در هر که در هر که در هر که
 که ارتفاع آن وقت او را ساعات که در هر که در هر که در هر که در هر که
 چنان که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که
 طلب کنند و منطقه متوجه که از منطقه شیب منطبق سازند و در
 جزو که منطبق در درجه مطلق علامت که از این و نیز در هر که
 در صورت آن آمده است علامت که از این که در هر که در هر که در هر که
 علامت شاذ را بر جزو که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که
 محض بوده او را ساعات که علامت که از این که در هر که در هر که در هر که
 او را ساعات آید پس بر پند که علامت که از این که در هر که در هر که
 کرده بود در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که

نکاه در آن چون کتاب یا کوب بر آن ارتفاع رسد بزند که
وقتی طلوع آن در جهت که خفتی کرده اند و بر آن عمل شود
شوند و بعمل می آید و نشود در صورت طلوع تحول
سال عالم در مواجید از آن فرقی بیاض است و آن بر صدمه
مع سعد عمل و منه دقیقه بود که در آن مشا و مونس درجه
و پانزده دقیقه باشد و این زیادتر وقت آن است که بیدار است
و مع روز که ربع روز آن است پس تا خیر یا تقسیم تحول سال
عالم در مواجید و هر سال برین مقدار باشد و علامه عمل آن اینست
که طلوع تحول سال عالم یا مواجید یا سن تحول که در نزد منطقه
تحوک معلوم کنند در افق شرقی نهاده عضاده را بر توایلی
اجرای وقت ششاد گفت در جهت که در آن طلوع آن است
خواهند و اگر طلوع تحول سال که در جهت عضاده در آن طلوع
توالی اجزا پیش از مونس درجه باید که وقت باشد پس از هر حال
چون که در افق شرقی است که از آن عضاده در آن طلوع علامه
منظوب سازند و برینند که علامت که در افق شرقی کرده بودند
بر جهت درجه آورده است از منطقه ثوابت پس تا یکدیگر
در سال آن طلوع باشد و در سال که طلوع بود پس هر چند که

و

خواهند طلوع تحول سال که در شرق است اما عالم مواجید یا مواجید
رسد معلوم شود که در جهت **باب مقدم** در هر حال در آن خطوط است
حون خواهند که افرا به عدسات معلوم کنند که منطقه
تحوک منطقه ثوابت منظوب سازند و برینند که در آن منطقه
محوک بر نظر درجه ای است که است بر آن علامت کنند پس
را حرکت دهند تا علامت که از آن در جهت مقابل درجه انساب
کرده بودند بر خط آنرا خطوط است و مع آن که در آن منطقه
کنیده باشند که از خطوط است و در آن منطقه کشیده باشند
در آن دوران را ای نظر آن معلوم باید در جهت پس هر سال
و بعد از آن هم عضاده را حرکت دهند تا علامت معلوم شود که در
پس از خط اول بود خواه مقدم و خواه فرود و وقت کنند و این
هر دو وقت بشمارند از آن تا در آن جهت است که در آن است
روز و بوی و اگر علامت که از آن معلوم است که باشند در منطقه
تحوک در خطوط است که در وقت منقذ است که کنند
یا با نظر خطوط که در این منقذات بود عمل کنند از آن است
ش معلوم شود که در آن خط اول در آن زمانه که کنند و در زمانه
در آن وقت کنند و در آن است که در آن آید و اگر در آن است

سور و در شب آن از اینها یکی صلیب آید از ساعت ساعت مجموع
 دو کس از او ساعت مجموع حصان کنند و مانند ساعت مجموع
 آن ساعت مجموع کشنده روز در آن است این نظریه معلوم کنند که چون
 بر منظره صحرای علامت معلوم از شب نظیر آن کرده باشند و در آن
 که از این بر تقویم کرده اند در منظره این ساعت و از این نگاه کنند تا علامت
 نظیرش که در آن خط افتاده است از خطوط ساعت مجموع از این ساعت
 تا به آن خط بشمارد که در آن ساعت مجموع بعد از آن خط از خط
 ساعت مجموع بر قسم فوق الارض بود علامت آن ساعت از ارتفاع
 موجود باشد پس چنانچه که در آن خط افتاده است از آن مسری تا آن
 خط از این ساعت مجموع که کشنده از روز در آن مسری در خط
 افتاد در آن کشنده پس معلوم در جایی که از آن خط نماند که در آن
 سوز بود یا در آن خط نماند که در آن خط مسری بود و اگر در
 قسم فوق الارض بود در آن کشنده و در آن مسری بود و در آن
 از این ترکیب آن اوقات بعد از آن خط کشنده بود و در آن
 ساعت در آن کشنده تا در آن مسری بود آن ساعت از ساعت
 یافته باشند از این تا ساعت روزی که کشنده معلوم شود از روز در آن
 شب بعد از آن که از این معلوم کنند که در آن کشنده از آن مسری که از آن نظر

عربی

پس علامت تقویم کوکب را بر منظره ارتفاع از این نگاه
 کنند تا جزو آفتاب بر خط افتاده است از خطوط ساعت
 مجموع پس آن خط تا آفتاب غری ساعت بود از این
 و اگر در میان دو خط افتد یعنی که در روز تقویم و قالیق است
 آرد و اجزای ساعات شب بجای اجزای ساعات روز
 باشد در عمل از خطوط ساعت مستوی را در قسم تحت
 الارض یا فوق الارض کشیده باشند طریقه استعمال ساعت
 مستوی از خطوط بر طریقه ساعات مجموع بتفصیل که
 که مذکور شد و اگر نظیر آفتاب یا جزو آن در میان دو خط
 افتد از خطوط ساعات مستوی مری نشان کشند پس
 بر خط مقدم نهند مری نشان کنند و با این هر دو نشان که اجزای
 تبدیل است بشمارند و در چهار ضرب کنند تا قالیق که زیاد بر ساعت
 نامه باشد حاصل آید و اگر ساعات مستوی معلوم بود و در آن
 مجموع افتد بر نحو که را سنبل ترازوی با خطوط یا انطباق
 با این داشته باشند پس نگاه کنند تا طرف سایه بر کدام
 افتاده است پس از بای لبته تا آن خط هر چه باشد
 ساعات بود از روز گذشته اگر ظل در آن باشد یا

از هر یک از اینها یکی بر هر یک از خطوط ساعت ۲

مجموع ساعات مستوی را در قسم تحت الارض یا فوق الارض کشیده باشند
 طریقه استعمال ساعت مستوی از خطوط بر طریقه ساعات مجموع بتفصیل که
 که مذکور شد و اگر نظیر آفتاب یا جزو آن در میان دو خط
 افتد از خطوط ساعات مستوی مری نشان کشند پس بر خط مقدم
 نهند مری نشان کنند و با این هر دو نشان که اجزای تبدیل است
 بشمارند و در چهار ضرب کنند تا قالیق که زیاد بر ساعت نامه
 باشد حاصل آید و اگر ساعات مستوی معلوم بود و در آن مجموع
 افتد بر نحو که را سنبل ترازوی با خطوط یا انطباق با این
 داشته باشند پس نگاه کنند تا طرف سایه بر کدام افتاده است
 پس از بای لبته تا آن خط هر چه باشد ساعات بود از روز
 گذشته اگر ظل در آن باشد یا

از هر یک از اینها یکی بر هر یک از خطوط ساعت ۲

مانده بشرط تمام **باب هشتم** در استخراج تقویم
 قمری و خورشیدی و معرفت عرض هر یک در شمال یا جنوب و اگر
 ثابت و طول عرض آن از غایت ارتفاع چون یکی ازین کوکب
 بدایره نصف النهار آیند غایت ارتفاع این باشد در نیم روز
 یا نیم شب باید که غایت ارتفاع هر یک از خیمه را که ارتفاع
 آن مطلوب باشد در آن ثبت معلوم کنند و بر خط نصف النهار بقدر
 غایت ارتفاع که یافتند از دورق نشان کنند پس بجهت ارتفاع
 وقت یکی از کوکب ثابت گرفته و مقطره غایت ارتفاع آن
 در نصف النهار نشان کنند پس عضاده را بر مرکز آن کوکب از ثابت
 که ارتفاع آن گرفته اند گذارند و ببینند که چه جزو عضاده در خط
 ثابت آمده است بر آن علامت کنند و عضاده را حرکت دهند تا
 علامت منطبق شود و نظر کنند که علامت عضاده در خط نصف النهار
 بر چه جزو آمده است اگر بر علامت که از برای یکی غایت ارتفاع
 از سیاره کرده بودند آید باید که آن کوکب عرض نه باشد و درجه تقویم
 در چه باشد که در وقت بودن عضاده بر آن علامت کردن بوده
 و اگر علامت مذکور بر غایت ارتفاع نیاید و زاید بر غایت ارتفاع
 باشد باید که کوکب شمال باشد و اگر ناقص آید جنوبی و مقدار عرض

مقدار

مقدار بود که در این علامت غایت ارتفاع آن و علامت
 عضاده باشد و اگر نشان غایت ارتفاع از سمت الراس
 شمال باشد و عرض تقویم کوکب جنوبی و بالعکس تمام هر دو ارتفاع
 جمع کرده عرض کوکب باشد و جهت عرض درجه کوکب چنانکه اگر کوکب
 از سمت الراس شمال باشد جهت آن نیز شمال باشد و اگر جنوب
 جهت جنوبی و استخراج تقویم کوکب ثابت و عرض هر یک چنانکه
 ذکر شد از غایت ارتفاع کوکب مفروض که در صفحه قمری منصوب است
 تران کرد هر چند آن کوکب را نصب کرده باشند از ارتفاع وقت
 دیگر بکسین طریق تران نصب کرد **باب نهم** در معرفت
 اوقات و جهت کوکب خیمه اما اولاً در معرفت جهت و اوقات
 و استقامت کوکب معلوم و آن دو نوع است اول آنجنان
 بود که غایت ارتفاع کوکب که مطلوب بود در دو مرتبه از دورق
 معلوم کنند اگر در ترانید بود کوکب در نصف مابیط یعنی از اول
 سرطان تا آخر قوس و باید که کوکب را جمع باشد و اگر در ناقص یعنی
 مستقیم بود و اگر زیاده و نقصان نشود مستقیم اما اگر کوکب نصف
 صاعد باشد یعنی از اول جدی تا آخر حوز را غایت در ترانید بود
 که کوکب مستقیم بود و اگر در ناقص بود راجع و چون ناقص ترانید

سبع معلوم در کتب ۲

تباشد مستقیم باشد نوع دوم تقویم کوکب از غایب ارتفاع چنانچه
 شب و بعد از آن نظر کنند اگر روز بروز تقویم زیاد شود کوکب
 مستقیم باشد و اگر زیاد و نقصان نشده باشد و میانه کوکب و آفتاب
 کمتر از شش می بود مستقیم باشد در اول جهت و اگر بیشتر باشد
 بود در اول استقامت و اگر تقویم کوکب روز بروز نقصان یابد کوکب
 راجع بود در مقابل آفتاب در وسط جهت باشد و بیاید
 که مریخ از سرعت سی و خود مستقیم شود اما تا در استقامت و جهت
 زهره و عطارد در آن اقامت چون ارتفاع وقت یکسانی دو کوکب
 گرفته باشد و شرق یا غرب نیز معلوم کرده پس بتجلیل ارتفاع یکا از
 گرفته پس عضاده را بر اسمان کوکب گذارند و جزو عضاده را که
 بر جزو از اجزای منطقه باشد نشان کنند و عضاده را حرکت
 دهند تا بر منقطه مذکور علامت کنند در جای که علامت از
 راس کوکب کرده بودند و از برای علامت تقویم کوکب نیز بر
 تحت علامت گذارند پس در دو مرتبه متوالی چون کوکب ثابت
 مذکور بهمان مقدار ارتفاع رسد شرقی یا غربی ارتفاع زهره
 یا عطارد گرفته نظر کنند اگر شرقی باشد روز بروز در برابر
 ارتفاع تقویمش ناقص بود و کوکب راجع یعنی عضاده بر علامت

مذکورین

مذکورین نیاید و اگر غربی باشد ارتفاع در برابر تقویمش
 هم متراید و کوکب مستقیم و اگر ارتفاع روز بروز نقصان
 شود در مشرق تقویم در برابر باشد و کوکب مستقیم و در غرب
 چون ارتفاع نقصان شود تقویم هم ناقص بود و کوکب راجع
باب در سرعت میل آفتاب و غایت ارتفاع
 و بعد کوکب از معدل النهار طریقش از ذوق چنانست که چون
 عضاده را بر تقویم آفتاب که از اجزای منطقه ثابت یافته باشد
 گذارند یا بر راس کوکب که میل آن معلوم باشد و جزوی از عضاده
 که بر تقویم یا بر راس کوکب گذارند نشان کنند و عضاده را
 دهند تا بر خط **عکس** علامت منطبق شود و این خطی
 جانب علامت بود نشان بر هر منقطه از منقطات که با بندان
 غایت ارتفاع آفتاب یا کوکب بود در نیم روز یا نیم شب پس از
 مدار راس حمل و میزان که در صفتی است تا جزو مذکور کوکب
 کرده بودند آنچه با بند از منقطات قدر میل آفتاب یا بعد کوکب
 باشد پس اگر علامت موضع آفتاب یا راس کوکب بیرون مدار راس
 حمل بود آن میل با بعد جنبی بود و اگر در اندرون آن مدار باشد
 میل با بعد شمال بود و اگر بر نفس مدار راس حمل بود میل بود جنوب

در میان مدار را سه میل و هر یک از دو مدار دیگر میل بقدر میل کلی
 باشد پس کل علامت عضاده که از برای تقویم آفتاب را اس کلک
 کرده بودند میان صفی و نقطه ص باشد از جانب شمال گذران
 سمت الراس گذرد و اگر عدیم المیل با می بود ارتفاعش بقدر تمام
 عرض بلد بود **باب دوم** در معرفت مرکز انحنای دایره
 کانه که انرا سوره البیوت خوانند و طریقه عمل انچنین است که در خط
 طالع را چنانچه مذکور شد بر منطقه متحرک مسکوم کنند و از انرا فوق
 شرقی نهند و جزوی از منطقه متحرک را که بر خط علامه است در
 فوق الارض نشان کنند و همچنین جزوی که بر فوق شرقی بود
 نیز نشان کنند و جزوی که بر خط وتد الارض بود نشان
 اینها را فوتیاداری بخوانند انچه علامت اول را حاضر و دوم
 سابق و سیم را پس علامت درجه طالع را بر خط آخره علامت
 زمانه نهند و جزوی که بر خط نصف النهار بود فوق الارض
 کنند و آن مرکز نیم بود و نیز جزوی که بر خط نصف النهار بود
 الارض نشان کنند **باب سوم** در معرفت مرکز انحنای دایره
 ساعت زمانه نهند و جزوی از منطقه متحرک بر خط نصف

النهار

النهار فوق الارض نشان کنند و آن مرکز هشتم بود و تحت الارض
 نیز نشان کنند آن مرکز دوم بود و چون درجه سابق را بر خط
 آخره و ساعت زمانه نهند آن بر خط نصف النهار باشد فوق
 الارض از منطقه متحرک نشان کنند و آن مرکز باز دوم بود
 و تحت الارض نیز نشان کنند و آن مرکز نهم بود پس درجه
 سابق را بر خط آخر چهار ساعت زمانی نهند و مرکز دوم از ان
 بر خط نصف النهار فوق الارض از منطقه متحرک نشان کنند
 و مرکز هشتم را در تحت الارض و چون عضاده را بر خط
 علامه منطبق سازند و به نهند که علامت که بر خط
 متحرک کرده بودند هر یک بر چه جزوا از منطقه ثابت است
 پس مابین هر دو نشان بیت بود از بیوت دوازده گانه
 و مبدأ آنها بیستی بود که یک حدان نقطه طالع بر توالم و چون
 بدین درجات مرکز انحنای معلوم شود انرا در صورت
 زاویه طالع وضع کنند انچنانچه در محل خودش مذکور است
 و گاه باشد که درین عمل دو مرکز در یک برج واقع شود
 و یا یک برج در میان دو مرکز سابق گردد و زیادتی نقصانی
 آن در آفاق مایل تابع زیادتی و نقصان عرض بلدان است

و ثمره علم نجوم که احکامات و تعویلات عطیعه و سیرات
 و انهدات و اعتبار درجات خانها طالع میباشد
باب دوم در معرفت ساعات صبح و شفق
 چون نظیر درجه آفتاب که بر منقطه متحرکه کرده بودند
 بر منقطه مجده در غیر غروب نهند و مری نشان کنند
 بر افق غروب نهند و مری نشان کنند و میان هر
 نشان ابتدا از نشان اول بر توالی بشمرند و بر
 پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات مستقی
 باشد میان طلوع صبح و طلوع آفتاب و همچنین
 نظیر درجه آفتاب را بر افق شرق و مری نشان کنند
 پس بر منقطه مجده درجه شرق نهند و مری نشان
 کنند و میان هر دو نشان ابتدا از نشان اول بر
 بشمرند و بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
 بود میان غروب آفتاب و غروب شفق
باب سیم در معرفت سمت از ارتفاع آفتاب
 و کواکب و ارتفاع از سمت و طریق عمل از دورت

چنانست

چنانست که اگر سمت از آفتاب خواهند تقویم آفتاب را
 از منقطه ثابت طلب کنند و عضاده را بر آن جزو کنند
 علامت کنند و بعد از آن عضاده را حرکت داده تا
 مذکور بر منقطه مفروض آید که ارتفاع وقت آن در کد
 پس نظر کنند که از دو ایر بر چه و ایره آمده است اینجا
 اگر در ایره آمده باشد که بدو نقطه را سحل و میزان
 گذشته است باید که آفتاب را در افق وقت مفروض سمت
 نیاستد و الا که از ایره مذکور تا ایره که علامت
 مذکور را بر آن یافته باشند قدر سمت باشد پس اگر
 علامت مذکور را در اندرون دایره اول السموات یافته
 باشند سمت شرق شمالی یا غربی شمالی باشد و اگر در بیرون
 دایره مذکور باشد سمت شرق جنوبی یا غربی جنوبی باشد
 و اگر سمت از کواکب دیگر خواهند باید که عضاده را بر راس
 آن کواکب گذارند و نیز عضاده را حرکت دهند تا بر منقطه
 از ارتفاع وقت آن کواکب که علامت عضاده را برای آن کرده
 بودند آید پس شرق یا غرب و مقدار آن بطریق سمت آفتاب
 معلوم شود و اگر سمت در قسم تحت الارض کشیده باشند خواهند

و خواهند که از آن سمت معلوم کنند باید که جزو از منطقه
 متحرک بتقیوم آفتاب باشد در حال انطباق منطقه آن
 نشان کنند و او را حرکت دهند تا نشان مذکور بر خط
 علاقه یا خط مشرق آید و جزوی دیگر از منطقه متحرک
 که بر خط وند الارض یا خط مشرق بودند نشان کنند که
 آن نیز جزو آفتاب بود و همچنان هر جزوی که نظر آنرا
 خواهند چون جزو آن منطقه متحرک که بر خط علاقه گذارند
 در فوق الارض باید که نظیرش بر خط علاقه باشد در تحت
 الارض پس چون علامت رجعت تقویم آفتاب را بر نقطه
 ارتفاع موجود نمند پس پسند که نظیر بر چه دایره افتاده
 است ابتدا از دایره اول السموات بشمرند حاصل را
 سمت موضع آفتاب باشد در فوق الارض و چون بعضی
 بر راس کلب گذارند جزوی را از منطقه که عضاده بر آن
 باشند نشان کنند که آن عبارت از تقویم کرک است و بعد از آن
 منطقه متحرک را حرکت دهند تا با ثابت منطبق شود و بر آن
 باین تقویم کرک نظیرش علامت گذارند و عمل را باین بیان

برسانند

رسانند و اگر سمت وجهت معلوم باشد خواهند که ارتفاع
 از سمت معلوم کنند باید که علامت تقویم آفتاب را که بر
 عضاده کرده اند یا علامت راس کلب بر آن قدر سمت
 که معلوم باشد گذارند و نظر کنند تا بر کدام نقطه افتاده
 انقدر ارتفاع آن سمت باشد **باب چهارم**
 در مطالع البروج به بلاد بجز استوا که محسوس باشد من اول
 حدی طریق اش از ذروره آنچنان بود که منطقه
 متحرک را بر منطقه ثابت منطبق سازند و بعد از آن
 اول بر بروج و قوس که خواهند نشان کنند و آخر آن
 بروج یا قوس که خواهند نیز نشان کنند از منطقه متحرک
 پس علامت اول بروج یا قوس را بر افق شرق نهادند
 نشان کنند پس آخر آن بروج یا قوس بر افق نهادند
 نشان کنند آنچه میان هر دو نشان افتد بر توانی شده
 درجات مطالع آن بروج یا قوس باشد پس اگر
 اول و آخر آن بروج یا قوس را بر خط مشرق گذارند
 و محسوس و محسوس در هر دو حالت نشان کنند تا باین

ما بین بردوشن مطالع آن برج یا قوس باشد
استوا و مطالع هر بری بقدر مغرب نظر آن
برج باشد و برعکس یعنی مطالع حمل مثلاً موی
مغرب میزان بود و مطالع میزان بود و مطالع میزان
مساوی مغرب حمل و اگر مطالع بروج ابتدا از اول
حمل خواهند بود و درجه که خواهند بود از آنجا که
شد که منطقتی را با یکدیگر منطبق سازند و علامت
اول برج و درجه را بر افق شرقی نهاده مری نشان
کنند پس ابتدا از خط علاقه بر تو اما اجزا تا موضع
مری ببینند آنچه یا بند مطالع آن برج و درجه بود
به بلند ابتدا از اول حمل و اگر آن برج و درجه را خط
مشرق نهاده مری نشان کرده باشند مطالع آن برج
بود با افق خط استوا و اگر مطالع موضع آفتاب
خواهند تقویم آفتاب را از منطقه متحرک نشان
و آن نشان را بر افق شرقی گذارند و مری نشان کنند
پس از خط علاقه نامری بر تو اما شروع مطالع

موضع

موضع آفتاب باشد و اگر درجه تقویم آفتاب را بر خط
مشرق نهند حاصل مطالع خط استوا بود و اگر مطالع فلک مستقیم
خواهند ابتدا از اول جدی علامت تقویم آفتاب را بر خط
نصف النهار نهاده مری نشان کنند پس ابتدا از خط علاقه
تا موضع مری مطالع درجه آفتاب باشد یعنی فلک مستقیم
ابتدا از اول جدی و اگر عضده بود بر این کوکب گذاریم از کوکب
ثوابت و بر بلند تا چه جزو از منطقه با عضده مطالع است
بر این علامت کنیم و منطقه متحرک را بر منطقه ثابت منطبق
سازیم و بر منطقه متحرک در می از علامت مذکور نشان
کنیم و این نشان را بر افق شرقی گذاریم پس از اول اجزا نامری
بر تو الششم آنچه بیرون آید مطالع طلوع آن کوکب بود ابتدا
از اول حمل اگر درجه طلوع کوکب اول حمل بود از مطالع طلوع
بقیه بود و اگر بر خط مشرق گذارند مطالع طلوع آن بود بخبط
القبول و اگر بر افق مغرب نهم علامت مذکور را و از اول اجزا
تا موضع مری بر تو الششم آنچه بیرون آید مطالع نظر درجه کوکب
باشد و آنرا مطالع الغروب آن کوکب کند **با خط مذکور**
در معرفت سه مشرق از ذوق هر گاه مسامت باشد خواهند

که سه جزوی معلوم کنند طریقه عمل چنانست که بقوم آفتاب
از منطقه متحرک معلوم کنند چنانچه مذکور شد تا جزوی
از اجزای منطقه که سه آن خواهند پس تقویم یا جزوی
و منطقه را بر افق شرقی دهند و نگاه کنند تا میان
موضع طلوع آن جزوی یا تقویم و مدار را بر محل از اول
سمت چند جزو افتاده است آنقدر که باشد سه شرق
آن جزوی یا آفتاب باشد و سه شرق یا مغرب که کوی باطل
نیز معلوم شود پس اگر آفتاب در اندرون مدار را بر
محل باشد سه شرق شرقی شمالی بود و سه مغرب مغرب
و اگر طلوع آفتاب بود در بیرون مدار محل باشد سه شرق
شرقی جنوبی بود و سه مغرب مغرب جنوبی و اگر آفتاب اول
محل یا میزان باشد از سه نباشد و سه شرق در شمال جنوبی
سا و سه مغرب باشد تقریباً **باب شانزدهم**
در معرفت عرض بلد و تحقیق آن از دورتی اگر عرض بلد
معلوم نبود در روز که فواهد ارتفاع نصف النهار معلوم
یاید که در چنانچه هر خط ارتفاع آفتاب بگیرند تا بنام برسد
چنانکه دیگر زیاد نشود و بعد از آن روی در تناقص رود
ارتفاع نصف النهار بود پس درجه آفتاب را در آن روز

معلوم

معلوم کنند و میباش بگیرند چنانچه سابق گفتیم پس اگر
میل از اجزای اول محل تا آخر سنبل باشد یعنی میل شما
باشد میل آفتاب از غایت ارتفاع نقصان کنند و اگر
در نیمه دیگر بود یعنی جنوبی بود از بر غایت ارتفاع افزایشند
آنچه حاصل آید از نود نقصان کنند باقی عرض بلد بود و اگر آفتاب
در اول محل میزان باشد غایت ارتفاع را از نود نقصان
باقی عرض بلد بود و اگر کتب بود غایت ارتفاع کوکب از کوکب
ثابت معلوم کنند و بعد از آن معدل النهار بگیرند چنانچه گفتیم
و عمل به پایان رسد چنانچه در آفتاب گفته شد تا عرض بلد
حاصل آید **باب هفدهم** در معرفت ارتفاع قطب
فلک البروج از دور طریق کش است که منطقه ثابتة منطقه
سازند و در مقابل درجه طالع و رابع آن نشان کنند
شرقی و از سایه نود درجه بر توالی شمرده جزوی را از منطقه
متحرک نشان کنند و از طالع بر افق خلاف توالی نیز نود درجه
شمرده جزوی نشان کنند پس درجه سایه را بر افق خوانند
و بدینند که جزو نود درجه آن برجه مقنطره آمده است
از مقنطرات ارتفاع تمام آن مساوی ارتفاع قطب فلک البروج

نقطه شهر که ۳

بود در آن عرض و اگر در جبهه طالع را بر افق شرقی ^{میشد} قرار دهند
 کرتن نودم خلاف قول آن بر وجه مقنطره آمده است تمام
 مقنطره ارتفاع قطب فلک البروج باشد پس اگر در جبهه
 اول حمل یا میزان باشد باید که علامت خلاف تالی و توالی
 مع باشد و قطب منطقه البروج در ارتفاع اعلی یا اسفل
 پنجانی اگر اول جمعی بود ارتفاع اعلی بود و الا اسفل و اگر
 در جبهه طالع از اول حمل یا میزان باشد قطب فلک البروج
 بود و اگر در نصف دیگر بود صاعد **باب**
 در معرفت ظل از ارتفاع ارتفاع از ظل از دورتی اما اول
 بیاید دانست که وضع خطوط ظل در ذوق پنجانی است که
 دو نمود اخراج شده است یک از خط و تدالارض و دیگری ^{خط}
 مغرب پنجانی در وسط بر متصل اند یکدیگر و دو خط دیگر
 در درون هر یک از این دو خط و خطوط که از خط و تدالارض
 اخراج شده اند از برای مقیاس ظل مستوی است و آن ^{خط}
 از برای ظل معکوس و خط اول و دوم در هر ظل باشد و از
 حصه شده است و دوم و تیم بهفت و نصب تمام اصابع
 و اقدام در آن شده است و گاه باشد که محیط این پنج

اجزای

اجزای ظل باشد پس چون یک نقبه عضاده رایج نباشد
 بر وجه اول از چهار ربع کنند پنجانی عضاده نیز بر اجزای ظل
 بعضی نقبه میزدی در وجه چهارم باشد اگر طرف عضاده
 بر دو و از ده افتاده باشد از ظلال محیط ظل اصابع
 دیگر بر هفت افتاده باشد ظل اقدام بود و از اطلاق که بر عود
 باشد از جانبین بر غایت آن باشد پس چون ارتفاع معلوم
 بود و یک نقبه رایجی آن ارتفاع کنند طرف مغرب عضاده
 بر ظل آن ارتفاع افتد پس نگاه کنند اگر ارتفاع بیشتر
 از چهارم پنج باشد فلک که بر ندان معکوس بود و اگر کمتر بود
 از چهارم پنج ظل که بر نهد مستوی بود و چون احدی این معلوم
 باشد و آن دیگر مجهول و خواهد که از برای معلوم کنند باید
 مربع مقیاس این دو ظل را بر قدر معلوم از اجزای ظل
 قسمت کنند خارج قسمت ظل مقیاس یک باشد زیرا که
 نسبت ظل معکوس بمقیاس ظل مستوی چون نسبت
 ظل مستوی بمقیاس ظل معکوس شکل چهارم از ^{مستوی}
 اصول شد از ظل اصابع باشد و مستوی و ظل اصابع ^{مستوی}
 مجهول باشد باید که صد و چهارم را بر قدر اجزای

معلوم قسمت کنند خارج قسمت قدر ظل محکوس باشد و اگر
 اجزای ظل اقدام محکوس معلوم باشد چنانچه در برابر قسمت
 خارج قسمت ظل اقدام مستور باشد و اگر قسمت محکوس باشد
 استعلام آن نیز همچنان باشد و اگر ظل معلوم باشد و ارتفاع
 معلوم نباشد باید که طرف مشرف و عضاده را بر آن قدر معلوم
 نهند تا تقیه مواجده درجه کرد پس آن مقدار قوس این ظل
 و آن را **علم باب** در صورت اوقات صلوه است
 قبلا از ذوق را موقت اوقات صلوه که بهترین آنهاست
 ذوق نیست زیرا که اول وقت هر صلوه که از شرف اوقات
 از ذوق معلوم شود و آن چنانست که اول وقت نماز باشد
 در وقت طلوع صبح صادق بود و آن سفیدی صبح باشد که بر
 افق مشرق ظاهر شود و طرفه عمل طلوع صبح مذکور شده در اول وقت
 نماز ظهر با اتفاق وقتی باشد که آفتاب بنیایه ارتفاع رسیده
 و روی بنقصان آرد که از افق زوال خوانند و طرفه صفت آن
 از غایب ارتفاع آفتاب چنان بود که دالته شد و از جهت
 اول وقت عصر بقدر طول مقیاس یعنی دوازده اصبع یا هفت
 قدم بر ظل وقت زوال زیاد شود و آن وقت عصر بود
 میزد

میزد شب شام و چون بپست و چهار اصبع یا بیشتره قدم زیاد
 اول عصر باشد میزد شب چندی و شناختن ارتفاع اول عصر چنان
 باشد که اگر ظل مستور دوازده اصبع یا هفت قدم باشد بدان
 تقدیر که آفتاب سمت الراس گذشته باشد ارتفاع چهار اصبع
 درجه باشد و اگر ظل مستور زیاد بود دوازده اصبع یا هفت
 قدم باشد و خواهند که ارتفاع اول عصر را بدانند از باطل
 محکوس کرده ارتفاع بدانند بعد صد و چهل و چهار را
 بر اصابع مستور یا چهل و نه را بر اقدام قسمت کرده خارج
 از ظل محکوس طلب کرده طرف مشرف عضاده را بر آن
 گذاشته منتظر باشند تا آفتاب بان ارتفاع آید که آن اول
 عصر بود هر مطلب که مطلوب بود ظاهر شد که چه باید
 و اول وقت نماز شام با اتفاق بعد از غروب آفتاب بود
 اول وقت خفتن غروب شفق بود در مغرب و صورت غروب
 شفق را سابق ذکر کردیم اما صورت سمت قبله که آن صورت
 بر استخراج خط نصف النهار و انحراف مکه جهت انحراف
 در بلاد مفروضه اما از برای صورت خط نصف النهار و
 استخراج سمت قبله بطریق مستعدده در بلاد بافراده قالیف

نموده ایم پس بنا بر این ذکر بعضی از مقدمات شد و اینجا این
 قدر باید دانست که انحراف قوس است از دایره افق میان
 یکی از دو نقطه شمال و جنوب و نقطه سمت از جانب
 اقرب طریق و الفتن این قوس از دور قوس چنانست که باز
 کنند عرض مکه محطه را که آن کام درجه و دقیقه است
 بر تمام عرض بلد مفروض که در ذور قیامت و مقنطره طلب
 کنند که ارتفاع آن مساوی مجموع بود و محل تقاطع خط
 نصف النهار را باین مقنطره نشان کنند پس
 عضاده را بر خط علاقه منطبق سازند و عرض
 از عضاده که بر جزو مذکور باشد نشان کنند و
 تفاوت میان طول مکه که عرضی است و طول بلد
 که مراد است بگیرند و بقدر مابین طولین عضاده را
 بر قوسی اجزا حرکت دهند اگر طول مکه محطه کمتر از طول
 بلد مطلوب باشد و بخلاف قوسی اگر بیشتر بود یعنی
 مری از خط علاقه بر قوسی یا خلاف قوسی بقدر اختلاف
 مابین طولین دور شوند بعد از آن نگاه کنند که علامت
 عضاده بر کدام دایره از دو ایرسموت افتاده است

آنچه

افتاده است آنچه باشد بود انحراف قبل بود از شرق تا جنوب
 اعتدالی در آن بلد مفروض و چون از آن نقطه نقصان کنند انحراف
 بود از خط نصف النهار بلد مفروض و الله اعلم و اگر خلاف اینند
 که از دو ایرسموت خط نصف النهار معلوم کنند ارتفاع
 آفتاب را بگیرند در هر دو وقت که خواهند و سمت آن ارتفاع را
 پیدا کنند آنچه بچشمند که رشد و شطیبه عضاده را بر مقدار آن
 سمت نهند در جانب شرق اگر سمت در ربع شرق جنوب باشد مثلا
 و الا که سمت اربع دیگر را معلوم کنند پس جهت ذوقی را
 بر زمین موارنهند چنانچه انحراف اطراف همین دایره شمال
 و جنوب نداشته باشد و باید که در کشاشتنی او بر زمین بدوزند
 که در جانب نزدیک بود در وقت ارتفاع درین وضع نیز در جانب
 غیر باشد پس دور قوس را حرکت دهند بجای تب یعنی یا بس
 تا سایه هدند جانب نیز از خط مستقیم که در مابین بود
 بود منحرف نشود و شعاع آفتاب را تقسیم نیز برین خط افتند
 پس در آن وقت خط علاقه منطبق با خط دایره نصف النهار
 باشد و چون دور قوس را حرکت دهند و شطیبه محطه را حرکت دهند
 تا بر خط علاقه منطبق شود بعد از آن بقدر قوس انحراف

در هر سوی که انحرافش مطلوب باشد عضه ده در حرکت
 دهند تا شیطیه عضه ده مواج که معطی شود مثلا اگر
 طول زیاد و عرض زاید باشد از مکه محطه و ارتفاع را
 در ربع شرقی بر گرفته باشند باید که نقطه جنوبی ^{تقاطع} جای
 خط علقه باشد با اول اجزای پس باید که عضه ده را از اول
 اجزای حرکت دهند بقدر قوس انحراف که در آن باید مطلوب
 بود تا شیطیه بطرف مکه معطی بود و اگر طول ناقص و عرض ناقص از اول
 اجزای خلاف ترال حرکت و عمل هند القیاس و بعضی احتمالات
 دیگر که با قمانه از شقوق مذکور نیز استخراج توان کرد و اگر که نتوان
 بجمع کنند بر مکه که در استخراج سمت قبل نوشته ایم **باب**
پنجم در معرفت بالای استیاض مرتفع و پهنای رودها و علقه
 الا بار از ذوق چون خواهد که بالای شخص مرتفع از روی زمین
 یعنی از سطح که قاعده آن شخص بر آن سطح بود مانند منار یا دیوار
 یا کوه معلوم کنند که چه مقدار است اگر مسقط جبران شخص
 رسید و سطح زمین مستوی بود چون دیوار که اگر حجر از آن
 دیوار محل بالطحین گذارند فرود آید یعنی در حال نزول بر سطح آن
 تماس باشد تا بر زمین آید طریقه حملش در ذوق جبر است

دهند

که طرف

که طرف منحرف عضه ده را بر این خطین یعنی شیطیه یا جبر اول
 پنج درجه بر تحت الارض بولیس باید که همدگر که در جانب فوق
 الارض است بجانب راس مرتفع کنند و فرایشن بولیس و در جانب
 خط شیب که از آن موضع بیرون رود از زیر شیبین گذرد و بولیس
 مرتفع رسد پس ببینند که از موضع که ارتفاع گرفته اند بقاعده
 آن شخص که موضع مسقط جبر آن باشد نیز خط مستقیم که در اصل
 میان موضع ارتفاع گرفتن و مسقط جبر بمانند بالای شخص
 بدان افزایش مقدار که بر آید بای آن شخص مساوی آن مقدار
 بود و اگر آن شخص مانند که بر مکه مسقط جبران نتوان رسید
 بر زمین هموار بر مزار سطح افق بایستند و ارتفاع که بر آن
 شخص انجامید ارتفاع که بر دیگرند شرط که عضه ده بر خطوط
 ظل باشد و نگاه کنند تا طرف منحرف عضه ده بر خط اخطوط
 ظل آمده است چه از اصابع بود یا اقدام پس موضع قدم خود
 نشان کنند و یک اصبع یا یک قیم از ظل زاید یا نقصان کنند
 و فرایشن یا فرایشن میروند تا مقدار ارتفاع سر آن شخص بی زاده
 حاصل آید پس نگاه کنند تا از مرتفع دوم چه مقدار است بوقف
 اول چند آنچه بمانند در دوازده اصبع یا هفت قدم که مقیاس است

فرکنند آنچه حاصل آید مقدار بالای آن شخص بود و اگر در وقت
 اول ارتفاع جدول پنج درجه گرفته باشند بهتر بود بصواب
 و اگر خرابیم بدانیم که از توقف اول تا عده که چه مقدار است آنچه
 ما بین دو توقف یافته ایم در حال ارتفاع اول یعنی در عدد اقسام
 ظل ضرب کنند آنچه حاصل آید ما بین توقف اول و سقوط سجده
 و اگر خرابیم که نهی رود که بدان گذر نتوان کرد معلوم کنیم
 ذوق را بدست گیریم و بر یک طرف رود بایستیم و یک نقیبه را
 بجانب دیگر کنیم و از تقبیطین نظر کنیم خط شعاع بر طرف دیگر
 آید پس همچنانکه بایستیم بی آنکه تغییر در موضع قامت تا خط
 عضاده و در مقدار بعد ذوق از سطح زمین واقع شود بی
 دیگر اراده کنیم و بدینیم تا نظر بر کدام موضع می افتد پس
 برای افتاد از موضع قدم تا آنجا بدینا ایم چند آنچه باشد
 مقدار اینها را رود بود اما چون خواهند که عمق چاه را
 از ذوق معلوم کنند باید که چوب یا قضبه که منزه
 قطر سر چاه باشد نصب کنند و از وسط آن قطر

تقبیطین

تقبیلی

تقبیلی شرق محلی بالطبع سازند تا بقعر آن چاه رود
 بعد از اعلام بر مشرف آن قطر پس بر یک جانب
 آن قطر قیام کنند و ذوق را بدست گیرند و یک نقیبه را
 بجانب شرق کنند که در قعر چاه است و از تقبیطین
 نگاه کنند تا شرق در نظر آید آنچه خط شعاع می
 مقاطع قطر باشد و محل تقاطع او را با قطب آن
 پس از علامت اول تا ثان دوم در قامت ضرب کنند
 آنچه بر آید از حاصل ضرب بر ما بین توقف قیام و جای تقاطع
 خط شعاع با قطر قسمت کنند خارج قسمت عمق چاه بود حاتم
 در صورت صفت ستارگان چند از ثوابت که در ذوق تقبیط
 جهت ارتفاع گرفتن شب ما درین مقام آنچه مشهور است
 کنیم تا چون خورشید از ایشان سبقت خوانند از جمله کواکب مشهور
 خرد مردم تریا است که عوام از این بر میسوزند و آن شش کواکب است
 از کواکب صورت ثور یکی از قدر را و باقی از قدر خالص است
 و صورت آن بر صورت کابولت و چون نگاه کنند وقت
 که تمام طلوع کند کواکب تریا که در روشن و سرخ رنگ از قدر
 اول از جانب شمال با او بر آید در اکثر مواضع چنانکه میان هر

ظ
پروین

نیز بود از اعتیاد خوانند و چون بر وی مقدار یک نره طلوع
 کند کوکب روشن و سرخ از قدر اول بر آید در عقب آن پنج
 مایل بلجها کوکب دیگر که از آن تاریک تر بود بر صورت حریف
 دل این کوکب روشن تر بر یک طرف دل بود از اعرابین
 خوانند زیرا که بمنزله چشم خورشید است و آن دیگری که بر
 دیگر است بمنزله چشم شام زرد و این منزل دیوان است یعنی مثل
 چهارم است از منازل قمر و بعد از آن صورتی صورتی جزا
 که از اعرام تر از خود خوانند و همچنان چهار زبر که بر صورتی
 که بر کمر شمشیر بسته باشد و بر پای ایستاده و بدست راست عصای
 بالای سر گرفته و دست در آستین کشیده و بر دست راست که
 سر کوکب است دو ستاره روشن باشد اما آنکه بر دست راست
 باشد روشنی تر بود و سرخ تر و از قدر اول آنرا یزدان
 یعنی کوکب و منکب الحوزا نیز گویند و از او پای او که در
 کمر بود پای چپ روشن تر و بزرگ تر و از قدر اول است
 از راجل الحوزا البیسی گویند و بر میان دو دست از طرف

بالا بدست چپ سر کوکب خورد به سوخته مانند سه نقطه
 از راس الجبار گویند و این منزل پنجم است از منازل
 قمر و از آنجا که گویند و بر عقب حوزا دو ستاره بزرگ
 روشن برقی آید بر دو سوی مجره که عوام آنرا کهکشان
 گویند و میان اینان بدست و پنج درجه بود یکی خوب
 مایل دیگری شمال و جنوب روشن تر و بزرگ تر و از
 قدر اول است و شمالی سرخ تر و جنوبی تر و نیز از قدر
 اول و با هر یکی کوکب خورده تر برمی آید که بعد میان
 این سه ذرع باشد آن دو ستاره روشن تر است
 شرای یا شری خوانند چه مغیب آن بجلانب یعنی
 و خورد تر را که شمالیست شرای شام گویند
 چه مغیب بجا نب شام است و آن ستاره که با هر یک
 بر آید ملزم خوانند و آن از قدر ثالث است و این
 کوکب که از اول تا اینجا ذکر کردیم در تابستان در
 ظاهر شیند و در زمستان در آخر شب و در هر شب ظاهر است
 و اما در مقابل شرای شام در جانب شمال دو ستاره

اول

طالع میشوند روشن نزدیک یکدیگر و هر دو از وسط قدر
 نامراند و آن دو ستاره را از راج مبیوط گویند و بر عقرب
 این تان بمقدار دو سه نوزه چهار کوکب بر می آید خط
 متوسط و از این چهار کوکب ننگه بر جنوب است نزدیک
 تر بود و از قدر اول انرا قلب الاسد خوانند چه در محل
 قلب صورت اسد است و در جنوب او یک ستاره
 تنها باشد سنج نزدیک و از وسط قدر تا نر از افرد
 خوانند و بر عقرب قلب الاسد ستاره بر سر آید
 روشن و از قدر تا نر از اظهر الاسد خوانند ستاره
 دیگر نه یک با و در روشنی و از قدر تا نر
 از اذیره خوانند و بمقدار یک نیمی بالا کوکب روشن در بر
 و خوردی میان بر عقرب هر قدر دو نوزه ستاره روشن
 از قدر اول بر می آید و بر جانب شمال او بقدر سه نوزه
 یک ستاره تاریک بعد دو کوکب مقدم بر می آید آن ستاره
 روشن را سماک راج خوانند و آن دیگر را سماک اعزل و در
 بهار سماک راج در میان آسمان باشد و سماک اعزل

بر عقرب آن کوکب
 از ارضه خوانند

در جنوب

در جنوب و مغرب و او در شمال و شرق یعنی شمالی و شرقی
 سماک راج بود و بقدر دو نوزه بالای او بهفت ستاره با
 بر شکل دایره تا تمام که عوام انرا کاسه درویش و کاسه
 شکسته خوانند و همچنان انرا اکلیل شمالی گویند یکی آنرا
 که روشن تر بود انرا ننگه خوانند و چون فکر بدایره نصف
 النهار رسد از جانب جنوب ستارگان اقرب در صورت
 هم است از منطقه و از آن کوکب که روشن تر است و در
 از قدر تا نر که با دو ستاره تاریک دیگر از دو جانب خوانند
 از قلب العقرب جحل قلب عقرب است و ستاره روشن
 که بر میان آسمان گذرد ستاره خورده بر شکل مثلث
 که عوام انرا دیکه یا به خوانند و در تابستان در اول شب است
 الراس بود انرا انصر واقع خوانند و در مقابل او از جانب
 شرق بجنوب نزدیک یکباره مجره ستاره روشن بود
 در میان دو ستاره تاریک و عوام انرا شاه مین ترازی گویند
 روشن همیشه از انصر ظاهر گویند و بر مجره چند کوکب در
 نزدیک یکدیگر بر می آید و این تان از ذات الکرس اند و عوام

انبارا اشترکونید از آن ستارگان یکی که بیشتر برمی آید
 آنرا کف الخصب گویند و صاحب نهایت الا دراک
 آورده است که چون کف الخصب بنصف التماس
 در آن وقت دعا مستجاب است الا دعا ظالم پس حاجت
 دعا ناظران این رساله را حاصل باد با انبی و آلهم
 و ما واضح این چند کتب که مندرگوشد با بعضی
 در اول سال شیخ بزجر دی با عرض و اطوال واقف
 آن درین جدول آوردم و الله الموفق فی کل حلل که باتمام
 رسید این رساله در مشهد نامتواشتر در

مدرسہ پابین پای انحضرت
 تاریخ بانزدهم شهر محرم
 ۱۰۹۳

۲۱
۱۱
۲

اطوال التواکالت ثوابت فی اول سنه ضعیف زیاده کجک عامه المحسطن

کتاب	صفحه	تاریخ	اسامی	تاریخ	اسامی
کف الخصب	۲۱	۲۱	کجک	۲۱	کجک
در الغول	۲۲	۲۲	کجک	۲۲	کجک
عمل النور	۲۳	۲۳	کجک	۲۳	کجک
عروق	۲۴	۲۴	کجک	۲۴	کجک
السمیل	۲۵	۲۵	کجک	۲۵	کجک
شعری	۲۶	۲۶	کجک	۲۶	کجک
الفرد	۲۷	۲۷	کجک	۲۷	کجک
قلل	۲۸	۲۸	کجک	۲۸	کجک
المره	۲۹	۲۹	کجک	۲۹	کجک
حاج التواکلت	۳۰	۳۰	کجک	۳۰	کجک
غنی	۳۱	۳۱	کجک	۳۱	کجک
قلب العزم	۳۲	۳۲	کجک	۳۲	کجک
زهد	۳۳	۳۳	کجک	۳۳	کجک
الرفق	۳۴	۳۴	کجک	۳۴	کجک
منک العزم	۳۵	۳۵	کجک	۳۵	کجک
و غیر	۳۶	۳۶	کجک	۳۶	کجک

مسمی به مطالع الحکام

بسم الله الرحمن الرحيم
 بسیار استایش هر حکمی را که در میل اول چندین هزار مایل
 مقصود کرد انداز غظام و صغار و ثوابت و سبب با خالق
 و النهار و الصلوة علی نور العالم و قبله تحقیق نبی الیوم
 و برآک و احباب و صلوة لا تحم عن الازل الی الابد اما
 این رساله ایست در معرفت اوقات صلوة و سمت قبله
 و ساعات و دقائق زمانه و غیره که کمالیست که در تفسیر
 حقیق فایده عاقلانی از صفی که اخراج کرده بود و مسمی بلوغ
 الانوار آن مشتمل گشت بر مقدمه و چند باب و خاتمه
 مقرر شد در توفیق صفی مذکور رسم دوازده خط و در
 و آن صفی بود که از بیخ یا مس یا جنس دیگر از اجناس سازند
 بشکل صفی اسطوخودوس و بر آن عرو در علامه در بعضی
 و فلسف و نرس نصیب کنند انجانی در اسطوخودوس اما باید که
 بسینین که در بعضی ده گشت نزدیک باشد و بر بعضی ده نیز
 خطوط و ارقام نصب کنند و نصب خطوط بر صفی مذکور انجانیست
 که مرکز صفی را یا بند و یک خطی پرکار را بر مرکز کند از نو و پای دیگر
 کشوده تا گذارد صفی دایره بکشند و در درون این دایره
 دایره

دایره دیگر بکشند و فاصله مناسب از برای نصب اسامی بر آن
 در پایین این دایره و دایره دیگر در درون دایره تا نرس بکشند از برای
 نصب عدد ارقام و درجات و دایره دیگر در درون دایره تا نرس
 بکشند از برای نصب درجات و دو نصف دایره دیگر در طرف
 تحت الارض صفی یعنی طرف مقابل که بکشند جهت انقصاصات خطوط
 ظل و ارقام آن از اصحاب و اقدام و در خط از مرکز که بر زاویه قائمه
 محیط ترند اخراج کنند انجانی که محیط بلوغ رسد یکی از آن دو خط
 علامه و این خط را خط نصف النهار و خط علامه گویند و خط دیگر
 خط مشرق و مغرب و نصف که از مرکز درجات مشرق است خط شرق
 و نصف دیگر خط مغرب و نصف از خط علامه که در جانب تحت
 است و تا الارض گویند هر یکی از چهار ربع که بسبب خطوط عرض
 آمده گشت به حدت و سر کنند و از مرکز خطوط اخراج کرده اند
 دایره محیط بلوغ به دوازده حصه مساوی شود هر خط را خط
 اول آن ربع گویند که مان کنده است و خطوط دیگر در طرف
 تحت الارض بلوغ اخراج کنند از خطوط ساعات زمانه گویند
 و از این خطوط سازند و خطوط مستقیمه دیگر که موازی اند با یکدیگر
 در پایین خطوط عرض و با ایل بروج از خطوط ساعات زمانه

نیز گویند و خطوط مستقیم منقوطه را که در جانب فوق الارض
است از مقنطرات ارتفاع گویند اما خطوط مستقیم که در
عضاده بود آنچه در مابین بستین بود آنرا خطوط ساعات مخرج
گویند و خطوط منقوطه دیگر را خطوط اجزای ارتفاعه اتمام نصب
بروج جهان بود که از خط علاقه بروج سرطان و بعد از آن استند
علی بنده القیاس نصب کنند تا خط علاقه در تمام درجات
بروج را از اول بروج تا آخر که به لام منتهی شود اینجا نیز در نصف
تحت الارض ثبت شده است اما نصف فوق الارض که از جهات
تا میزان نصب اتمام جهان باشد که از او گرفته شده صد منتهی
از دو جانب خط علاقه هر چند که مراد توالی اجزای است اما چون
ارتفاع در ربعین گرفته شود نصب اتمام را عکس کنند و نصب
ارتفاع خطوط ساعات که نوازی یکدیگر اند چنانست که از ارتفاع
او در مبداء هر بروجی نصب کنند بعد از آن مرکز بروج را محیط
ارتفاع خطوط ساعات که منقوطه است و در تحت الارض جهان
بود که از خط مخرج گرفته از ارتفاع تا خط مستقیم به بیست
منتهی شود اما نصب اتمام خطوط طول اتمام جهان بود
که از خطوط تحت الارض بتدریج یک یک تا هر قدر که قسمت شده

باشند

باشند بجا خط مشرق روند و نصب اتمام خطوط اصحاب
برعکس این باشد یعنی بجا خط مغرب روند و نصب اتمام مقنطرات
تمام باشد و دو طرف آن نصف باشد و علی بنده القیاس و نصب اتمام
در عضاده از برای اجزای غایبه از مرکز گرفته تا انتهای عضاده
برسج و در ارتفاع نصب کنند و نصف دیگر است در نصب اتمام و گاه
باشد که طرف خط و تد الارض را از محیط و خط مشرق را و علاقه را
و مغرب را یعنی انتهای خطوط مذکور را تقیید در سازند و از هر یک
تقدیم خطی گرفته اند اینجا نیز خطی با یکدیگر مساوی باشند و اینها را
مجدد که یک شل تقیید عضاده گذرانند و از وسط آن حلقه خط
مشقی آویزند اینجا نیز هر گاه لوح را محیط دیگر ملحق سازند محادی
را منی شخص بکنند و با بر روی دیگر لوح دیگر دایره در روند
یکدیگر باشند و آنها را هم قدره خواهند قسمت کنند از برای نصب اتمام
بلاده اتمام و طول عرض و انحراف ایشان و گاه باشد که همین روی
لوح صفحه صغیر تر از لوح سازند و از این چهار ربع سازند باعتبار
دو خط مخرج از مرکز بر روی قائمه و بر اطراف این خطوط اعمده نصب
کنند که هر گاه خط بر اسمی نمودن متقابلین وصل کنند اینجا نیز آن
خط موازی را در خطین باشد تا از آن ساعات معلوم کنند و تصویر

که در وقت
خطوط ساعات
میکردند

لوح نصب بروج و ارتفاع و جوده و علاقه باین شکل است



باب اول در بیان ارتفاع گرفتن آفتاب از لوح الاوار
 طریقه آنست که علاقه بدست گیرند و لبته محیطی بجانب آفتاب کنند
 و حرکت دهند فوق و تحت تا آنکه شعاع آفتاب از نقبه محیطی
 بر نقبه لبته مرکز افتد پس به بند تا نقطه که در جانب لبته محیطی است
 بر کدام جزو آمده است از اجزای ارتفاع آن جزو را آن کنند
 و از اول قوس همین طرف تا قوس ارتفاع تمام تا نشان مذکور چند
 درجه است آنچه باشد از ارتفاع آفتاب بود در آن وقت و اگر
 ارتفاع از کواکب دیگر گیرند یا از آفتاب اینجا نیز
 چیزی مش ظاهراً باشد و لبته محیطی را بجانب کواکب
 یا نیز کنند و از نقبه لبته مرکز نگاه کنند تا از نقبه دیگر
 بعضی از کواکب که ارتفاع آن میگیرند یا از آفتاب در نظر
 آید پس از اول قوس تا نقطه آنچه باشد درجه است ارتفاع
 کواکب یا آفتاب بود در آن وقت باب دوم
 در معرفت ساعات از روز گذشته یا باقی مانده از خط
 متوازی در لوح مذکور از اجزای غایبه طریقه آنست که چون
 وقت را خواهند در آن ارتفاع آفتاب گرفته اینجا نیز
 مذکورند پس به بندند که قدر قوس ارتفاع چند است

آنچه باشد همان قدر از مرکز عضاده بطرف که در آن
 اجزای غایبه است دور شوند و جزوی از اجزای
 غایبه را که مسوی ارتفاع وقت باشد نشان کنند
 پس به بینند که آفتاب در کدام برج و درجه و دقیقه
 است از اجزای منطقه البروج و شش خط انتهایی
 اجزای غایبه را بر آن برج و درجه گذارند پس از
 مرکز تا علامت مذکور که از برای ارتفاع وقت
 کرده به بینند که آن علامت بر چه خط آمده است از
 خطوط ساعات زمانی و از مرکز لوج تا خط که در
 تحت علامت است آنچه باشد ساعات بود از وقت
 گذشته اگر ارتفاع که گرفته اند شرق بود و الا اگر
 بود از روز دیگر مانده را از دوازده کم کنند مقدار
 از روز گذشته معلوم شود و هرگاه مقدار از روز گذشته
 معلوم بود یا قریب دوازده مقدار بود از روز
 مثلا ارتفاع گرفته بود در وقت مفروض است
 درجه و آفتاب در درجه دوم اسد پس از مرکز عضاده
 بطرف اجزای بقدر درجه در ششم و شصت را
 بر درجه

مقدار از
 مانده ۳۰

بر درجه دوم اسد گذشته علامت دور شده را بر خط سیم
 ساعات زمانی یا فیم سیم که سه ساعت بود در وقت مفروض
 از دور گذشته چون ارتفاع شرق بود و الا باقی مانده و اگر
 خواهد که ساعت از شب گذشته با باقی مانده را بر خط
 مذکور معلوم کنند باید که ارتفاع کوکب که در آن ثابت است
 که عدم العوض باشند و در جزو نظیر تقویم آفتاب باشد و الا
 به بینند که تفاوت میان جزو نظیر و تقویم کوکب که
 ارتفاع آن گرفته اند چند درجه است بر توان
 آنچه باشد بر ارتفاع آنرا بیدار نظر مقدم
 باشد و الا از ارتفاع وقت نقصان کنند
 پس بقدر حاصل با باقی یا مسوی از مرکز
 عضاده بجانب اجزای غایبه دور شوند
 و بر آن نشان کنند و با قریب اعمال را با تمام رسانند
 اینجا نیز در ساعات روز معلوم شد اما آنکه
 آنچه شش خط طرف اجزای تقویم شمس گذارند
 و اینجا نیز نظیرش با سیم در معرفت

ارتفاع از ساعات و اجزای غایبه و این باب
 عکس باب سابق است بیانش آنکه چون احتیاج
 کار با هم کنند در وقت معین یعنی چند ساعت
 از روز یا شب گذشته خواهند که شروع در آن کار
 نمایند باید که تقویم آفتاب را معلوم کنند اگر آن
 کار در روز باشد و الا نظیر تقویم را طلب نمایند
 پس شیطانهای اجزای غایبه را بر تقویم یا نظیر
 گذارند و از مرکز لوج بقدر چند ساعت که دارند
 دور شوند و ببینند که چه جزو از اجزای غایبه بر
 منتهی شده است آنرا نشان کنند پس از هر که غایب
 تا نشان مذکور ببینند چند جزو است بمثل آن از
 ربع ارتفاع طلب نمایند بعد از آن شیطانه طرف لبه
 محیطی را بر آن گذارند پس انتظار باید کشید تا آفتاب
 بان ارتفاع آید یا نظیرش تا شروع در آن عمل کنند
باب چهارم در معرفت ساعات رطل
 از خطوط منقوطة که در تحت الارض است از رطل

آمد

بناخص

بناخص یعنی از طرف لبه مرکز طریق است
 که خط علاقه بر خط نصف النهار منطبق سازند
 اینجا که طرف خط و تدالارض در طرف نقطه
 شمال باشد و از وتدالست و در طرف جنوب
 و استعلام خط نصف النهار بیا بیره هند باید کرد
 و بر صفحه مذکور نیز میشود که تقریب مذکور کرد پس
 چون صفی را برین وضع گذارند اما باید که مواز افق
 باشد بعد از آن نظر کنند بر اس ظل در جانب مغرب
 در اوایل روز چون بخط اول از خط مغرب گذشته
 رسند و بر اس ظل را بر آن یا بند یک ساعت بود از
 گذشته و خط دوم دو ساعت و سیم سه ساعت و علی
 بهذا القیاس اما چون بر اس ظل را در خط وتدالارض
 یا بند که آن خط ششم ساعت زمانی است اول وقت
 بود و چون از آن خط گذرد بر اس ظل و بخط دوم
 یک ساعت بود از نظر گذشته و دوم دو و سیم سه و علی
 القیاس باب پنجم در معرفت ساعات
 از خطوط منقوطة که بر فوق الارض است در لوج مذکور

یعنی خطوط مقنطرات طریق آشن است که از درجه نهار
 خانه اجزا بقدر اجزای میل اعظم کم کنند و نقطه بر
 نشان کنند و باز بقدر میل اعظم از اجزای خانه نقصان
 کرده نقطه نشان کنند و این نقطه بر لوح چون حرکت کنند
 که بر مدار راس سرطان حرکت کند در لوح هر چند مدار موثرتر باشد
 اینجا بخ نقطه سابق برین نقطه بر مدار راس حمل و میزان
 حرکت کند و نقطه انتهای اجزا بر راس جدی پس معلوم
 که میل باقی اجزا در مابین نقاط مذکور خواهد بود و چون
 خواهند که ساعات معلوم کنند باید که ارتفاع افتاب را
 گرفته بطریق مذکور شد در باب اول بعد از آن به پیشند
 که افتاب در کدام جزو است از اجزای منطقه و میل آن جزو
 چند است اگر میل شمالی باشد از نقطه مدار راس حمل
 نقطه راس سرطان دور شوند و اگر جنوبی باشد بی نهایت
 اجزا و نقطه بر عضده جهت تقویم آفتاب نشان کنند
 پس این نقطه را بر افق شرق گذارند یعنی خط منقوس
 است در فوق الارض و مری انتهای اجزا را در جابت
 نشان کنند پس به پیشند که ارتفاع وقت چند
 بود

نقطه راس سرطان
 در این نقطه
 حرکت کند

بود آنچه باشد بقدر آن تقویم آفتاب را بر مقنطرات
 حرکت دهند تا مقنطره که رسد بعد از آن مری را بر اجزا
 نشان کنند پس مابین نشان اول و دوم از جانب غرب
 دایره بود از روز گذشته اگر ارتفاع شرقی باشد و آفتاب
 تقویم را بر افق غربی گذارند و مری نشان کنند و بعد
 بر مقنطره که مواضع ارتفاع وقت باشد تا دایره بود از
 روز باقی مانده پس چون دایره را با نرزه یاد دو واژه
 ساعت کنند بعد ساعات مستور معلوم شود یا اجزای
 صحیح و اگر خواهند تقویم را بر افق شرقی نشان کنند و از خط
 شرق تا مری به پیشند چند است آنچه باشد تعدیل قوس النهار
 جزو باشد چون آنرا از صد و شصت کم کنند یا بر آن افزایند
 قوس اللیل بقوس النهار آن جزو معلوم شود چون از نرزه
 یاد دو واژه قسمت کنند ساعات مجموع شب یا روز اجزای
 یک جهت شب یا روز معلوم شود و با قرائت دیگر در ربع وسط
 اجزا از دقیق ظاهر است احتضار از آن شد و اگر بر وجهی
 بعضی ظاهر نباشد مجموع بر میل معلوم نمایند که این وقت
 کرده ایم تا ششم در صورت ساعات از

کدر شده ۳

خطوط عضاده و سایر لبذه طبقه اش آنت که هر شش طیفه
 عضاده را که در جانب لبذه است بر غایه ارتفاع آفتاب که در آن
 در آن روز و لبذه را بجانب آفتاب کنند آنچه میخواهند بر لبذه
 آید پس برینند که سایه لبذه بر خط آفتاب است از خطوط
 ساعات زمانی آنچه باشد ساعات بود از روز که شده بشرط
 تناقص ظل یا باقی مانده بشرط تدرید و این طریق در اسطرلاب است
 بخلاف طریقه تا سبقت این بود معرفت ساعات از لوج الافاق
 باب هفتم در معرفت ساعات از لوج الافاق
 از ظل شاخص اما باید که اولاً قدر شاخص را دانند طریقه آن
 آنت که خط بقدر نصف قطر دایره صغری که در لوج
 مذکور است بر کاغذ باشند و بعد از آن ظل ساعت اول در وقت
 بودن آفتاب را اول جدی معلوم کنند و خط که بر کاغذ
 کشیده اند قیامت کنند بقدر اجزای ظل یا تقساعات مساوی
 پس باید که قیامت شخص یعنی قامت لبذه مرکز دوازده جزو
 باشد از اجزای خط مذکور اگر ظل اصابع باشد و الا نهفت
 این بود معرفت قامت شخص اگر چه از برای معرفت ساعات
 دیگر که مذکور شده است در ابواب سابقه نسبت شخص

خطوط

خطوط ساعات مذکور گذشته بنا بر آن است که طریقه آنها
 در رساله که در معرفت صنعت اسطرلاب تالیف کرده بودیم
 مذکور است پس آنچه ذکر شد پس چون این دانسته
 شد و خواهند که ساعات را از شاخص گذائی
 بخطوط متوازی معلوم کنند باید که چهار خطوط
 که متب و موازی باشند در چهار ثقبه وصل کنند آنچه
 در مقدمه مذکور گشت و یک حیط دیگر بخلقه
 مذکور وصل کنند و این حیط را بدست و لوج
 معلق سازند و لوج را حرکت دهند بجا نیجیب
 و راست پس نظر کنند تا رأس ظل را بر خطی نمایند
 از خطوط ساعات پس از مرکز تا رأس ظل را بینند
 چند است آنچه باشد ساعات بود از روز گذشته
 اگر آفتاب بدایره نصف النهار رسیده باشد و الا
 باقی مانده باشد از روز و این که نفیتم که بر خطی نمایند
 از خطوط یعنی بر خط که با اول ربع گذشته که آفتاب
 در آن برج است و این که نفیتم که بخط اول برج را
 ملاحظه نمایند و قیامت که اول سرطان در طرف

کبره ۴

خط و تدالارض نصب کرده باشند و جیدی را در جانب
 کرسی والا جناب نصب بروج در مقدمه مذکور گشته
 باشد باید که ظل را سنجش با برخط یا بندگی بنظر
 تقویم آفتاب گذشته باشد و آنرا علم بالقوتاب
 باشد ^{هشتم} در معرفت اول وقت ظهر
 و عصر از لوج مذکور طریق است که لوج را بر خط مستوی
 گذارند اینجا نیز توری بسطح افق داشته باشد
 یا محیط را بدست گیرند و لوج را بجای زمین بسیار
 حرکت دهند تا راس ظل مقیاس بر خط و تدالارض
 آید همچنین محاقظت راس ظل را بر خط مذکور کنند
 تا آنکه ظل از تقاضی بر آید رود آنوقت ظهر باشد
 پس درین وقت بدینند که راس ظل بر چه نقطه آمده
 از نقاط که از برقی ظل اقدام کرده ایم بر خط و تدالارض
 آن نقطه را نشان کنند پس محاقظت راس ظل کنند
 دو قدم بر ظل فرایند بنا بر مذهب یا چهار قدم بنا بر مذهب
 دیگر پس آن وقت اول عصر باشد طبقاً دیگر آنست
 که علامت بدست گیرند و ارتفاع آفتاب میگیرند بخط

بلخط

بلخط تا آنکه تقاضی در ارتفاع پیدا آید آن اول وقت ظهر باشد
 پس بدینند که طرف دیگر عضاده بر خط آمده است
 از خطوط اقدام که بر محیط نصف دایره است پس دو قدم بر آن
 خط افزوده بنا بر مذهب یا چهار قدم بنا بر مذهب پس انتظار
 میباشند تا آفتاب یا ارتفاع این قدر ظل آید و آن وقت عصر است
 و اگر خواهند که از ساعات معلوم کنند در وقت که صفر از نصب
 کرده باشند بر ارض اینجا نیز خط نصف النهار چون راس ظل
 مقیاس با این خط رسد اول وقت ظهر باشد و اول وقت عصر را
 چنان معلوم کنند که از فایده ارتفاع تا ارتفاع عصر
 چند ساعت است از ساعات مجموع آنچه باشد پس بقدر
 چون راس ظل از خط نصف النهار دور شود از خطوط
 که در لوج است آن اول وقت عصر باشد یعنی اگر یک ساعت
 باشد باید که راس ظل از خط و تدالارض بخط اول ساعت
 گذشته از ظهر رسد و اگر دو ساعت باشد بخط دوم و عطا
 هذا الصکاس با ^{نهم} در معرفت سمت قبله
 از لوج مذکور اما اولاً باید که قوس طول و عرض محل
 را دانند اما معرفت این قس با جمالات که بلاد را

خط نصف النهار جناب لوج منطبق است

است نسبت بکجه محفظ یعنی در اختلاف که میان طولین
یا عرضین یا طول و عرض با هم در رساله که از برای معرفت
سمت قبل نوشته ایم مذکور است بنا بر آن اینجی ذکر شد
اما طریقه استخراج قوس الحواف از قوس طول و عرض در
تا نمران بایست مذکور خواهد شد پس طریقه شناختن
سمت قبیل از لوج اینجاست که لوج را بر عرض مستوی
گذارند یا محیط را بدست گیرند و لوج را معلوم سازند
اینجانی در هر دو حال که لوج بجای نب نقطه جنوب
باشد و طرف دیگر خط عمود بجای نب نقطه شمال و
ظلمت خط و تدالارض اینجانی در باب سابق برین باب
مذکور شد پس در حین که ظل شروع در زیادتر کند
این خط لوج بخط نصف النهار باید که منطبق باشد
پس چون وضع لوج برین نوع باشد و الحواف بجانب
نگذند یکطرف عضاده را بطرف کسی کنند یعنی سمت
به نقطه جنوب پس طرف دیگر سمت نقطه شمال
بعد از آن به بینند که قدر قوس الحواف آن نمر چند
روده قیسه است از جدول که در دیگر سطح لوج کتب پیش
هرگاه

هرگاه که طول زیاد و عرض زیاد باشد یعنی بر مکه معظمه باید
که عضاده را بقدر قوس الحواف از نقطه جنوب بجانب
مغرب حرکت دهند تا شطیبه که از نقطه جنوب حرکت
کرده است مواج مکه معظمه شود و اگر طول ناقص و عرض
زیاد باشد از نقطه جنوب شطیبه را بجای نب شرق حرکت
دهند تا مسامت قبیله کرده و اگر طول و عرض هر دو ناقص
باشند از نقطه شمال شطیبه دیگر را بجای نب شرق حرکت
دهند و اگر طول زیاد و عرض ناقص باشد از نقطه شمال بجای نب
مغرب حرکت دهند اما درین دو صورت ظل ناقص بود
جهتین میباشد و این شقوق از برای آن بود که اختلاف
در طول و عرض هر دو باشد و الا اگر اختلاف در طول و عرض
هر دو باشد و الا اگر اختلاف در طول باشد نه در عرض
پس اگر طول زیاد باشد شطیبه که در طرف نقطه مغرب است
موجب مکه معظمه باشد و اگر طول ناقص باشد شطیبه دیگر
اما اختلاف در عرض نه در طول است که چون عرض
زیاد باشد شطیبه که در جانب نقطه جنوب است سمت
قبله باشد و در عرض ناقص شطیبه دیگر این طریقه

احتمالات شمالیه از لوج مذکور شبر طریقه خط نصف النهار معلوم
 باشد و آنرا از دایره هند بر یا از لوج یا از غایه ارتفاع معلوم
 توان کرد انجنانچه در محل خود ذکر کرده ایم اما طریقه که ذکر شده است
 اینست که شبر خاص بر سطح مستوی از ارض نصب کنند و
 ارتفاع آفتاب را لخط بالخط از لوج یا آله دیگر میکنند
 تا آفتاب بتوالت رسد در آن وقت نقطه را سطل
 شخص را نشان کنند و نقطه مرکز قاعده شخص را
 پس آن شخص را از سطح مستوی دور کنند و وجه
 نقطتین مذکورین گذارند و خط بر وجه ارض بکشند
 که آن بمنزله خط نصف النهار است و خط دیگر چون
 برین خط عمود سازند نزد مرکز قاعده شخص آن خط
 نیز منطبق بود بر خط مشرق و مغرب پس خط وسط
 لوج را برین منطبق سازند و عمل بیابان رسانند انجنانچه
 مذکور شد طریقه دیگر در معرفت سمت قبله از مشرق
 یا مغرب در وقت طلوع یا غروب بتبر و آن چنانست که
 لوج را موازی سطح افق سازند انجنانچه مذکور شد پس
 کنند تا ظل شخص در وقت که نصف جرم آفتاب
 طالع باشد

طالع باشد تا ظل شخص بر وجه آمده است و وسط ظل را در محیط
 دایره بنقطه نشان کنند پس یک شنبطه عموده را بر آن
 نقطه گذاشته به بلند که شنبطه دیگر بر وجه آمده است آنرا
 نیز نشان کنند پس به بلند که آفتاب در بروج شمالیه باشد
 و نیز به بلند که در وجه درجه است از درجات بروج و سعه
 مشرق آن در وجه چند است در بلد مغرب یا سعه مغرب
 چند درجه است پس اگر آفتاب در بروج شمالی باشد در
 وقت طلوعش باید که شنبطه که در طرف ظل است بقدر سعه
 بجانب شمال حرکت دهند تا به درجه رسد که عبارت از نقطه
 و شنبطه دیگر بر نقطه مشرق باشد پس خط طرف عموده باید که
 منطبق باشد بر خط اعتدال درین حال و اگر در وقت غروب آفتاب
 باشد شنبطه طرف ظل را بجای جنوب حرکت دهند تا منطبق
 آید اما اگر آفتاب در بروج جنوبی باشد طریقتین مذکورین عکس
 باشند و این مخفی نیست مبادی تا عمل چون این معلوم شد خط
 نصفه النهار خطی باشد عمود بر خط اعتدال نزد مرکز لوج
 باید که باقی اعمال دیگر را مثل اعمال مذکور در طریقه سابق کنند
 طریقه در معرفت سمت قبله از ارتفاع آفتاب در بروج الاثار

طریق آنست که بدینند تا آفتاب در کدام جزو است از اجزای
 ربع و قوس النهار آن جزو چند است در بید مفروض و طریقه
 معلوم کردن قوس النهار قبل ازین مذکور شده است در باب
 پنجم پس اختلاف پایین طویلین را یعنی طول اقل و بید معلوم را
 کنند پس بدینند اگر بید شرقی باشد اختلاف پایین طویلین
 بر نصف قوس النهار افزانند از جانب مشرق والا که
 اگر غربی باشد از آن کم کنند پس ارتفاع اقصای بگیرند
 تا آفتاب یا ارتفاع حاصل افزوده یا کم کرده رسد
 پس باید که آفتاب در آن وقت مسامت اهل مکة
 مخط باشد و الله اعلم یا ادم ده
 در طریقه استخراج قوس انحراف از طول و عرض در آن
 چهار قسم که اختلاف عرض طول و عرض هر دو باشد قبله
 وسط قوس دوبر باشد چرا که نسبت قوس النهار مجموع
 ربع دایره چون نسبت زیاد تر طول بود مجموع زیاد تر
 طول و عرض پس اگر زیاد تر عرض بود درجه باشد و زیاد
 طول ده درجه قوس انحراف نسبت درجه خواهد بود و در
 عکس باشد سی درجه بود و اگر طول و عرض هر دو کمتر باشد
 ملاحظه

این عرض
 که از بید اقل
 که از بید است
 ۳۰

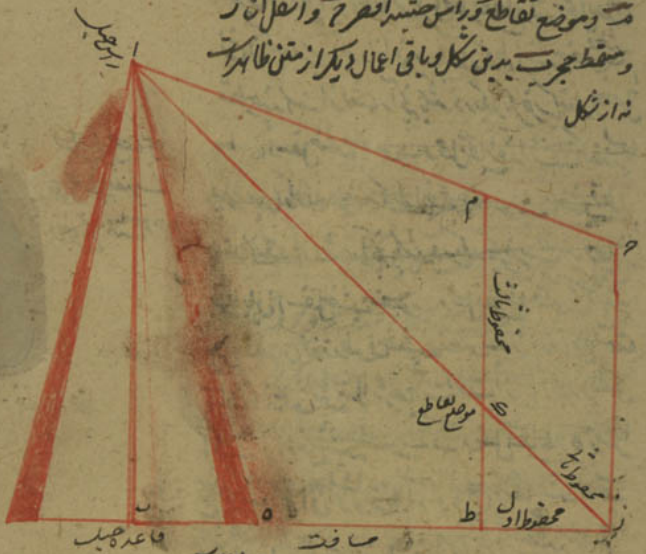
ملاحظه نقصانها باید نمود و اگر مساوی باشند سمت
 قبله وسط مقابل است و اگر مختلف باشند مجموع را
 جمع باید کرد و نقصان طول را مجموع نسبت باید کرد
 داد و همان نسبت قوس از نقطه شمال بجانب مشرق
 جدا باید کرد و اگر عرض زیاد و طول کمتر باشد داد
 نقصان طول را و زیاد عرض را باید که نسبت با
 اگر برابر باشد قبله وسط قوس جنوب است و اگر مختلف
 باشند همان نسبت که نقصان طول مجموع زیاد تر
 دارد قوس انحراف از قوس نقطه جنوب جدا باید
 کرد و اگر طول کمتر باشد و عرض ناقص عکس این صورت
 عمل باید کرد و بعضا بر بلاد و طول و عرض آن ازین
 جدول معلوم کرد

طریقه دیگر در معرفت ارتفاع مرتفعات از خستینین مع تفاوت
در قامت و آن چنانست که خسته اطول را قریب برتفع نسبت کنند
واقصر را در خلاف مرتفع از خسته اول بی تفاوت مساوی کنند
و بعد از آن لوح را ببردت گرفته احد بنشین را که در طرف عمود
بی نهایت قدر مرتفع کنند و در ورای خسته اقصر قیام کنند و
ثقیبتین بنشین نظر کنند انچه خط شعاع بر سر از خستینین
گذرد تا آنکه خسته مرتفع در نظر آید پس لوح را بر حال خود نگاه
داشته از اسفل خسته اقصر از ثقیبتین مرتبه دیگر نظر کنند
خط شعاع قیام خسته اطول کند و بر اس مرتفع رسد پس محل تقاطع
این خط را با خسته اطول نشان کنند پس بعد از آن بدینند که
در مابین خستینین چند مربع یا ششگوشه آبی باشد از آنرا محفوظ نماید
گویند و نیز طول خسته اقصر جدید است آبی باشد از آنرا محفوظ نماید
گویند پس بعد از آن از اس خسته اطول تا علامت مذکور آبی باشد
از آنرا محفوظ نماید ثالث گویند و بعد از آن محفوظ نماید را در هر مددی
که خواهند فرستند و حاصل را در محفوظ نماید ثالث قسمت کنند و
محفوظ را به گویند پس محفوظ را به را نقصان کنند از عدد که
فرب کرده اند در آن محفوظ نماید را انچه باقی ماند از آنرا محفوظ

حاصل شود از آن
محفوظ اول
در محفوظ ۲

رابع

رابع و حاصل را قسمت کنند بر مقدار محفوظ خاص پس باید که
خارج قسمت مسافت باشد مابین خسته قریب برتفع و مسقط
حج او را این نیز ساد است با ارتفاع مرتفع مثلا فرض کنیم
جبل است و طین او و موقع قیام خسته اول و اس آن
م و موضع تقاطع بر اس خسته اقصر و اسفل آن ن
و مسقط حجرت بدین شکل و باقی اعمال دیگر از متن ظاهر است
نه از شکل



دوازدهم در معرفت عمق بنهرها
مکرر از لوح مذکور طبقه اول است که خسته را قطر حجاب نماید

و خسته دیگر که قریب بقامت باشد نصب کنند بر یک طرف
 خسته سومی بقطر و از طرف دیگر قطر منقل که مشرق باشد محلی باشد
 تا بقصیر بشرود پس لوح را بدست گیرند و در وری خسته
 منصوب قیام کنند و از تقبیلین عضاده نظر کنند آنچه
 مشرق در نظر آید و خط شعاع با قطر تقاطع کند و محل تقاطع
 نشان کنند پس بعد از آن به پندند که طول خسته منصوب
 قطر چند است از اشیاء را آنچه باشد در یکدیگر ضرب کنند حاصل
 بر طبق اسفل خسته منصوب و محل تقاطع را نشان کنند پس
 پس بعد از آن به پندند که طول خسته منصوب و خسته قطر
 چند است از اشیاء را آنچه باشد در یکدیگر ضرب کنند حاصل
 بر مابین اسفل خسته منصوب و محل تقاطع قسمت کنند
 پس نقصان کنند طول خسته منصوب را از خارج قسمت
 تا باقی ماند عمق بر مثلا عبارت است از سطح اجد و عمق
 آب و را سطح خسته منصوب و محل تقاطع ه و مشرق
 ح و مسقط آن که قطر آه و مابین اسفل خسته منصوب
 و محل تقاطع آه و خط شعاع که از اسفل خسته منصوب
 یعنی از تقبیلین عضاده گذشته سطح و خارج
 از زیر

و کلمه بر بعضی است
 طول خسته منصوب را
 از خارج قسمت کنند

از زیر این سه و داخل بر ه ح و قطر قمر بر سطح
 بدین شکل

۱۲
 یا سنن هم در معرفت عرض رودنا و دریا تا از
 که ممکن نباشد مساحت آن یا آنکه باشد طریق اش
 آنست که بر یک طرف منبر قیام کنند و لوح را بدست
 گیرند و یک تقفه عضاده را بجای نب و دیگرند کنند
 و عضاده را حرکت دهند تا طرف دیگرند در نظر آید
 از تقبیلین عضاده پس لوح را محلی نطق کنند تا نیز
 نیاید و رو بخشکی کنند و نظر کنند تا جبری در نظر آید
 آنرا نشان کنند و بعد از آن از موضع قیام تا نشان
 پندارند که از زراع یا اشیاء چند است آنچه باشد مساحت

نم مرفوض باشد و حال اینچنین است در سمت عرض شیئی که ممکن
 نباشد سمت آن با باب چهاردهم در معرفت
 اعماق ابار از لوج اما طریق معرفت عمق چاه اینچنانست
 که خشیه را که قریب بقامت باشد بر یک طرف چاه نصب
 کنند و خشیه دیگر که یک طرف متصل بطرف خشیه منصوبه
 باشد بطرف دیگر چاه یعنی بمنزله قطر سر چاه شود پس بعد از آن
 مشقل که شرق باشد از طرف قطر که در طرف خشیه
 منصوبه است محلی بالطبع سازند تا بقعر چاه رود پس
 بعد از آن لوج را بدست گیرند و در درای خشیه منصوبه
 نمایند و از تقبیلین عضاده نظر کنند تا آنکه خط شعاع از
 راس خشیه منصوبه گذرد و تماس قطر کرده بمنقل شرق
 منتهی شود پس محل تقاطع این خط را با خشیه که بمنزله قطر است
 نشان کنند و دیگر طول خشیه دیگر منصوبه را بدینند که
چند و چند زرع است یا چند شیر از نگاه دارند و طول
 خشیه دیگر را نیز بدینند و از محل بقدر خشیه بمقیم تا محل تقاطع
 خشیه دیگر با خط شعاع بدینند که چند است و چون اینها
 دانسته شد باید که مقدار خشیه منصوبه را که محفوظ است

در

در مقدار دیگر خشیه فرستند و بر محفوظ ثالث قسمت کنند
 و بعد از خارج قسمت قدر قامت محفوظ اول را کم کنند باقی
 مقدار عمق برآست اینا قاعده آسهل و قریب است مثلث
 سطح بر الجهدت و عمق بر آب و مسقط حجوج و قطر
 ا د سطح قعر بر سطح خط شعاع ح خارج از بر
 زه داخل بر ح خشیه منصوبه از محفوظ ثالث آه
 و شکل اینست



باب چهاردهم در معرفت اجزای قنوت
 و آن چنانست که خشیه یا قصبه که مساوی عمق برآید پیدا کند
 و آنرا بدست شخص دیگر داده و خود در کنار برآید تمام نمایند
 و لوج را بدست گیرند اینچنانکه عضاده بر خط شرق و مغرب
 بمسطبق باشد پس نظر کنند از تقبیلین عضاده تا طرف خشیه
 که در دست شخص است بدینند بعد از آن شخص بجا نیند که اجزای
 خواهند کنند میروند تا آنکه راس قصبه یا خشیه در نظر آید

از ثقیبتهای عضاده پس باید که در موقع قیام آن شخصی درین
 آب ظاهر شود اما اگر عقیق نیز چند مثل این خشمه باشد باید که آن
 قدر انتقال باین شخصی واقع شود تا آنکه ظاهر شود اجزای آب
 در آن موقع و اگر عمل پیش کنند باید که شیخی مشعل بر آتش
 نصب کنند و عمل را بطریقه مذکور بیا بیا در آنند و طریقهها
 نیز اجزای آنرا میتوان کرد اما مناسب مقام این بود که ذکر شود
 و الله اعلم خاتم در معرفت ستاره چند از تواریخ که
 بجهت ارتفاع گرفتن شب بکار آیند اما درین مقام آنچه
 مشهور تر است ذکر کنیم اما آنجمله که اگر کسی مشهور تر از مردم
 شریف است که عوام آنرا بری خوانند و آن شش کوکب است از جمله
 صورت مشهور و چون نگاه کنند در آن وقت که ثمر طلوع کند کوکب
 بزرگ روشن و سرخ رنگ از جانب شمال با او بر آید در اکثر مواضع
 و مقدار در پایین بود و نیزه بود از اعین خوانند و چون برین مقدار
 یک نیزه طلوع کند کوکب روشن و سرخ بر آید در عقب او یا بل جنوب
 با چهار کوکب دیگر که تا یک تر شوند از او بصورت حرفه اله و کوکب
 روشن تر بر یک طرفش بود از همین الثور خوانند زیرا که نیزه
 چشم تر است و بعد ازین صورت جزا بر آید که اگر عوام ترانه
 خوانند

خوانند و همچنان جبار خوانند بصورت مردی بود که بر سرش شمشیر است
 و بر دست او دستاره روشن باشد اما آنکه بر دست راست او است
 روشن تر بود و سرش از پای جزا الیه خوانند و شکلی که گویند
 و بر روی او دو کوکب است اما بر پای چپ روشن تر و بزرگتر آنرا
 رجل جزا الیه می گویند و بر عقب جزا دستاره بزرگ و روشن
 بری آید که عوام آنرا الهکشان گویند و میان این که درجه
 بود یکی جنوبی بل و دیگری شمال و چون بر روشن تر و بزرگتر است
 و شمال سرختر و خورتر بزرگتر شرای میانی خوانند و خورتر را
 شرای نام و در مقابل شرای نام دستاره طالع میخوانند روشن
 نزدیک به یکدیگر از آنرا عیون میگویند و بر عقب ایشان مقدار
 دو نیزه چهار کوکب بری آید یکی از آن که بر جنوب است بزرگتر
 بود از آن قلب لاسد خوانند و در جنوب او یک ستاره سرخ رنگ
 باشد از آنرا فرزند خوانند و بر عقب قلب لاسد ستاره برمی آید
 روشن از آنرا ظاهر لاسد خوانند و ستاره دیگر نزدیک با درشت
 از آنرا بزرگ خوانند و بعد از یک نیزه بالای کوکب روشن و خورتر
 بر عقب ایشان بر می آید و بر جانب شمال و بقدر نیزه تقریباً
 یک ستاره تاریک بدو در ذرع مقدم بری آید آن ستاره

انرا هر چند خوانند و عیون
 بمقدار دو که ستاره
 بر آید ۳

روشن را سما که هیچ خوانند و آن دیگر را سما که عرض بقدر
 دو نیزه بالای او هفت ستاره باشند بر شکل دایره ناقص که همان
 از اکتیل گویند یکی از آنها که روشن تر بود از آنکه خوانند چون
 نمک بدایره نصف النهار رسد از جانب جنوب ستارگان
 گویند و روشن تر و سیاه تر بر سیاه آنرا اقلی معترض خوانند و ستاره
 روشن که بر سر آید با چند گویند دیگر بر شکل مثلث از اقصای
 خوانند و در مقابل او از جانب مشرق و جنوب ستاره روشن بود
 در میان دو ستاره تاریک بر صورت شاهین تر از او از
 نظر طایر گویند این بود آنچه مناسب این مقام بود و اگر خوانند
 که مطلع شوند بر احوال بعضی گویند که نیت در این رساله
 مذکور رجوع نمایند بر آن که نوشته ایم معطل الهیال که در اینجا
 مذکور است با اقدار و وجه تسمیه با سایر احوال و عووض و جهات
 ایشان اما بر زیر کانی نادرا المعرف مخفی نماید که بنیان احوال است
 و در قایق زمانه از برای آنست که خود را کسب است زمانه را
 و از نخست باز دارند آنچه از باب تحقیق از حکما مستفید
 در وضع اشکال در علم اعداد تا یکد بسیار غنوده اند که اگر کسی
 و نظرات

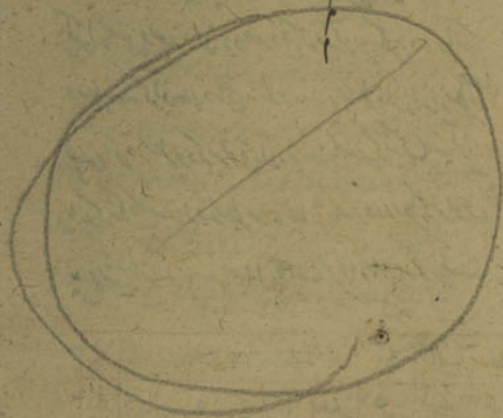
و نظرات را ندانند اعمال که بواسطه مهمات بود غره نه بختند
 پس بنا برین باید که ساعات نیک بدو دهند تا شروع در
 عمل نمایند که در بعضی قاعده کلیه از طریق شرح که حکما وضع کرده اند
 دیگر کنیم در خاتمه بیانش آنکه از روز که اقیاب تحویل نقطه اول
 محل خود یعنی روز اول از سال را روز که خواهند بدینند چند است
 از ماه و روز آنچه باشد از آن سی می طرح نماید تا باقی ماند
 کتر از سی و بعد از آن دو جدول که مذکور میگردد در آید
 و بدینست که آن عدد باقی مانده را در هر جدول یافته اند از جدول
 پس اگر در هر جدول که بر فوق آن نوشته باشند که نیک است آن روز
 باید که نیک باشد و در هر میان میان آن باشد و در هر جدول که بر فوق آن
 بد نوشته اند بد باشد جدول با اسمز ارقام مذکور است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰



بتمام رسید این رساله در مشهد مقدس شام آنحضرت
در مسجد جامع در روز دوشنبه بیست و یکم شهر ربیع
سنه الف و ثلثم و سبعین

بعد الهیة النبویة
۹۳
۲۲



آماره حضرت خاتم النبیین
ص و آیه الکرسی

۴۶
مجلس علمیه

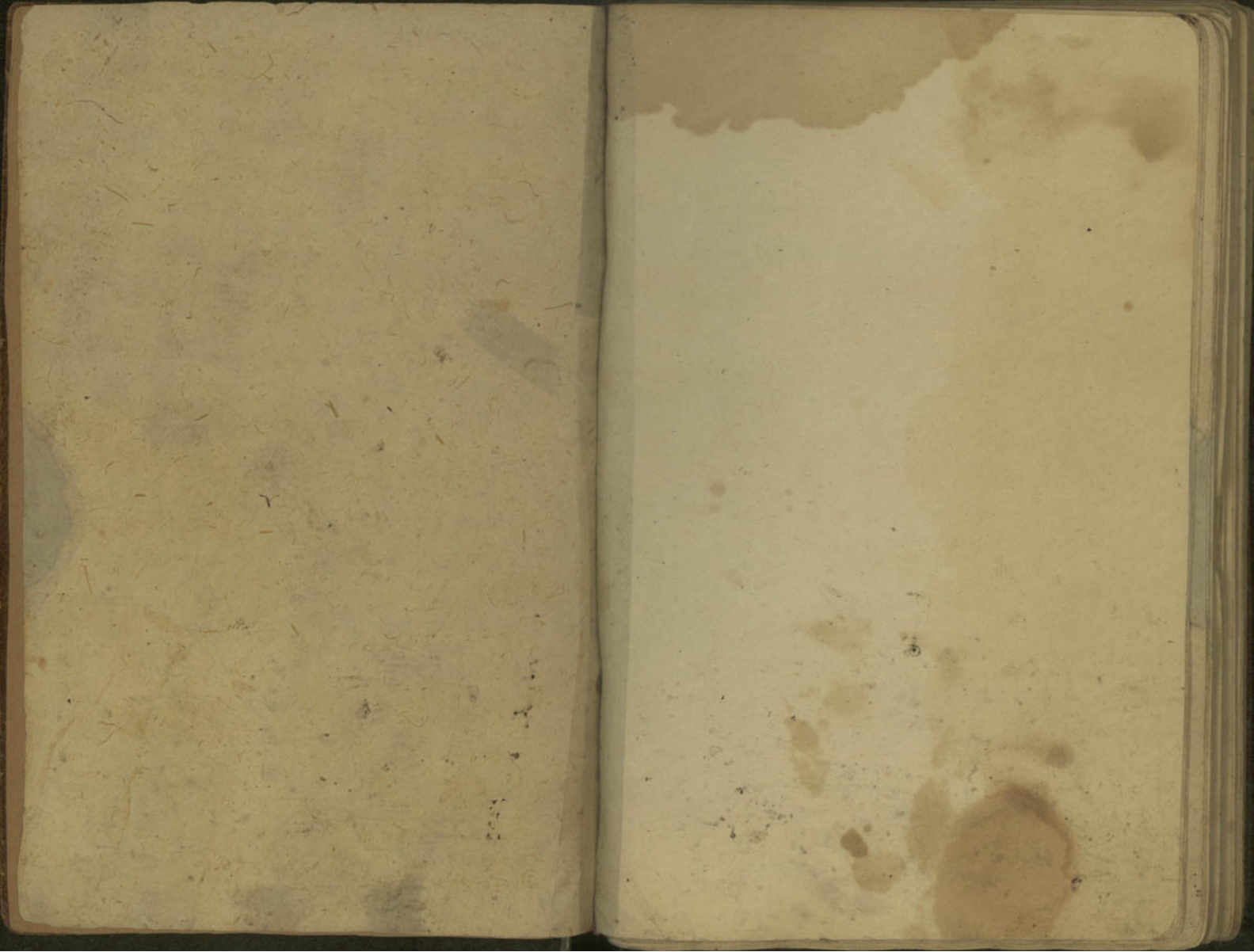
کتابت از تاریخ در شهر کاشان

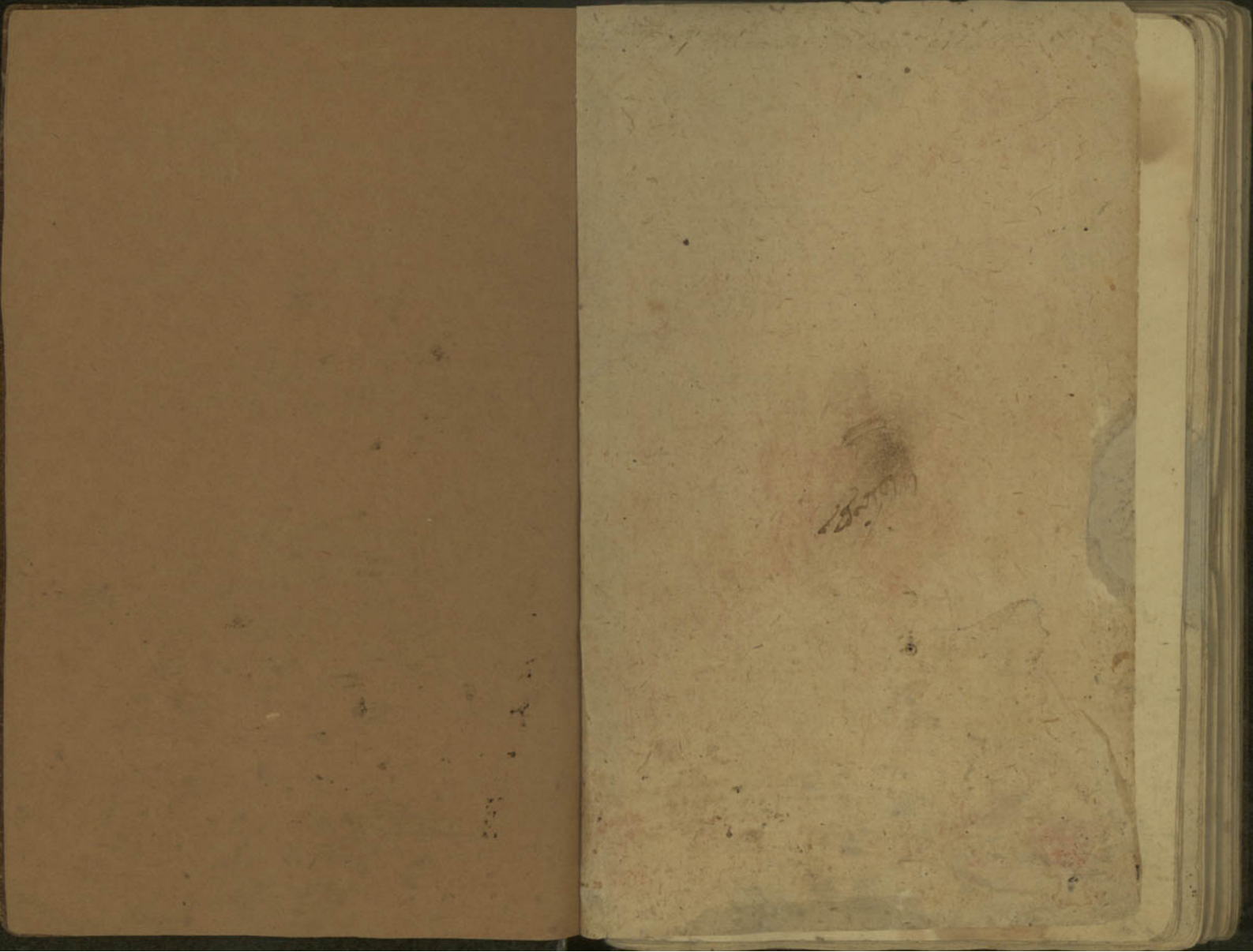
تاریخ اسلام و احوال ائمه

کتابت از تاریخ در شهر کاشان

۱۲

—
A 5





کتابخانه عمومی و موزه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
۱۵۸۳۲
۱۳۲۲

2
6